

فصل چهارم

اشکال سه گانه ی روند دور پیمائی

چنانچه CK ■ را علامت مجموع روند دورانی بشماریم ، آنگاه اشکال سه گانه میتوانند بصورت ذیل بیان گردند :

$$G - W \dots P \dots \overset{\cdot}{W} - G \quad (I)$$

$$P \dots CK \dots P \quad (II)$$

$$CK \dots P (\overset{\cdot}{W}) \quad (III)$$

اگر هر سه شکل را با هم گرد آوریم ، آنگاه تمام ملازمات مقدم روند ، بمثابه نتیجه ی خود روند ، مانند ملازمه ای که خود روند ایجاد کرده است ، نمایش می یابند . هر یک از لحظات بمثابه مبدأ حرکت ، نقطه ی گذار و نقطه ی بازگشت جلوه میکند . مجموع روند مانند وحدت روند های تولید و دوران نموده میشود و روند تولید بصورت واسط روند دوران تجلی میکند و بالعکس .

در هر سه دور پیمائی ، با رور ساختن ارزش بمثابه هدف تعیین کننده و علت انگیزنده ، مشتربك است . در I ، خود شکل مبین هدف مزبور است . شکل II با P ، که خود روند ارزش افزایشی است آغاز میشود . در III دور پیمائی با ارزش با رور گشته سرمایه گرد ، و حتی اگر حرکت بمقیاس یکسان مانده ای هم تکرار شود ، باز با ارزش از نو با رور شده ای به پایان میرسد .

تا آنجا که W - G برای فروشنده ، و G - W برای خریدار W - G است . گردش سرمایه فقط نمایشگر استحالات عادی کالا هاست و تابع قوانینی است که سابقاً در این مورد راجع به حجم پول در گردش بیان شده است (کتاب اول ، فصل سوم ، بند دوم) ■ ■ ■ ولی بمحض اینکه در این جهت ، صوری متوقف نشویم ، بلکه دگرسانیهای سرمایه های انفرادی مختلفه را در پیوندشان بایکدیگر بنگریم و لذا در واقع پیوند میان دور پیمائی های سرمایه های فردی را بمثابه جزئی از حرکت روند تجدید تولید کل سرمایه ی اجتماعی ملحوظ داریم ، آنگاه دیگر این روند را نمیتوان با تبدیل شکل ساده ی پول و کالا ایضاح نمود .

در دایره ای که پیوسته چرخان است ، هر نقطه در عین حال مبدأ حرکت و نقطه ی بازگشت است . چنانچه چرخش را متوقف سازیم ، آنگاه هر نقطه ی عزیمتی نقطه ی بازگشت نیست . بدینسان دیدیم که که تنها در دور پیمائی ویژه (تلویحاً) مستلزم دور پیمائی دیگر است ، بلکه تکرار دور پیمائی در یک شکل ، با انجام دور پیمائی در اشکال دیگر ملازمه دارد . پس بدینسان همه ی تفاوت هاء صاف صوری ی

■ از نخستین حرف کلمه لاتینی Circulation (دوران) و K از نخستین حرف کلمه آلمانی Kreislauf (دور پیمائی) گرفته شده است .
 ■ ■ ■ ترجمه ی فارسی کاپیتال ، جلد اول صفحه ی ۱۲۹

جلوه میکنند ، باید یگرسخن ، تنها جنبه ی نهی بخود میگیرند و فقط برای مطالعه کنند هستی دارند . هرگاه هرکدام از این دور پیمائی ها بمثابة شکل ویژهی حرکتی مورد بررسی قرار گیرند که در درون آن سرمایه های منفرد صنعتی گوناگونی وجود دارند ، آنگاه بازم این تفاوت فقط بصورت يك اختلاف انفرادی بروز میکند . ولی در واقعیت هرسرمایه ی انفرادی در عین حال با عرسه شکل وارد میدان است . سسه دور پیمائی ، یعنی اشکال تجدید تولیدی که چهره های سه گانه ی سرمایه بخود میگیرند ، پیوسته در کنار یکدیگر وقوع می یابند . قسمتی از ارزش - سرمایه که مثلا اکنون بصورت کالا - سرمایه وارد در عمل است ، مبدل به پول - سرمایه میشود ، ولی در همان زمان قسمت دیگر ارزش - سرمایه از روند تولید بیرون می آید و مانند کالا - سرمایه ی نو وارد دوران میگردد . بدینسان $W \dots W$ پیوسته شکستل د اثره ای خود را طی میکند و همچنین است در مورد دو شکل دیگر . تجدید تولید سرمایه در هر يك از اشکال خود در هر يك از مراحلش دارای همان استمرار استحالات این اشکال و گذار پی در پی آنها از مراحل سه گانه است . پس در اینجا مجموع دور پیمائی عبارت از وحدت واقعی هرسه شکل است .

در بررسیهایی که تاکنون کرده ایم چنین فرض شده است که ارزش - سرمایه بر حسب مقدار ارزشی خود ، خواه بصورت پول - سرمایه ، خواه مانند سرمایه ی بارآور و یا بمثابة کالا - سرمایه ، تمام و کمال و یکجا وارد میدان میشود . مثلا فرض شده بود که تمام ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بدوا بصورت پول - سرمایه ظاهر میشود و سپس تماما به سرمایه ی بارآور مبدل میگردد و سرانجام در قالب کالا - سرمایه ، یعنی نخ به ارزش ۵۰۰ لیره ی استرلینگ (که در شکم آن ۷۸ لیره ی استرلینگ اضافه ارزش جا گرفته است) پدید آرمشود . در این فرض ، مراحل مختلفه بنابتعد از خود ، گسست هائی هستند . مثلا تا هنگامیکه ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بشکل نقدی باقی میماند ، یعنی تا زمانیکه خرید های $(A + Pm) - W - G$ انجام نیافته اند ، تمام سرمایه فقط بصورت پول - سرمایه وجود دارد و به آن صورت عمل میکند . بمحض اینکه سرمایه ی مزبور به سرمایه ی بارآور مبدل میشود دیگر نه مانند پول - سرمایه و نه مانند کالا - سرمایه وارد عمل است . مجموع روند دورانی آن سرمایه قطع شده است ، همچنانکه از سوی دیگر ، بمحض آنکه سرمایه ی مذکور در یکی از دو مرحله ی دورانی خود ، خواه بصورت G و خواه بصورت W ، عمل میکند ، تمام روند تولیدش گسیخته میشود . پس بدینسان دور پیمائی $P \dots P$ نه تنها بیانگر تجدید ادواری سرمایه ی بارآور میگردد ، بلکه بهمان اندازه نیز نمودار گسیختگی وظیفه ی آن و قطع روند تولید تا هنگامی است که روند دوران هنوز ضعیف نشده است . بدینصورت تولید بجای آنکه مستمر باشد برید ، برید ، انجام میگیرد و تجدید آن فقط در بخشهای زمانی وقوع می یابد که طول آنها را بخت و اتفاق ، بنا بر سرعت یا کندی انجام دو مرحله ی روند دورانی ، معین میکند . چنین است مثلا در مورد يك پیشه ور چینی که فقط برای مشتریان خصوص کار میکند و روند تولیدش تا زمانیکه سفارش تجدید نشده متوقف است .

در واقع این امر در مورد هر جزء تنهائی از سرمایه ی وارد در حرکت صادق است ، و کلیه ی اجزای سرمایه این حرکت را پی در پی از سر میگردانند . مثلا ده هزار فوندنخ محصول گفتگی يك ریسند ، است . این ۱۰۰۰۰ فوندنخ تماما از محیط تولید درمی آیند و وارد محیط دوران میشوند . ارزش - سرمایه ای که در محصول مزبور جا دارد باید تماما به پول - سرمایه مبدل گردد و تا هنگامیکه این ارزش - سرمایه بشکل پول - سرمایه باقی ماند ، است نمیتواند دوباره در پروسه ی تولید وارد شود . بدوا باید در دوران وارد گردد و از نوبه عوامل سرمایه ی بارآور که $A + Pm$ هستند بدل شود . روند دور پیمائی سرمایه عبارت از گسیختگی دائمی است ، خروج از مرحله ای و ورود به مرحله ی بعدی ، تنه کردن يك قالب و حلول در قالب دیگر است . هر يك از این مراحل نه تنها مرحله ی دیگری را مشروط میسازد ، بلکه در عین حال آنرا دفع میکند .

لیکن استمرار، علامت مشخصی تولید سرمایه داری است و خود با پایه‌ی فنی این تولید ملازمه دارد. اگرچه دست‌یابی به این استمرار هم همیشه مسلم نیست. پس بیینیم امور در واقعیت چگونه روی میدهند. در حالیکه مثلا ۱۰۰۰۰۰ فوندنخ مانند کالا - سرمایه به بازار وارد میشود و تعویض آن به پول (خواه وسیله‌ی پرداخت، خواه وسیله‌ی خرید یا فقط شماره پول باشد) انجام میگردد و پنبه‌های تازه، ذغال و لوازم دیگری در روند تولید جانشین آنها میشوند و بنابراین چون دیگر از صورت نقدی و کالائی بیرون آمد و از نو باز شکل سرمایه‌ی بارآور بدست آورده اند، انجام وظیفه‌ی خویش را بعنوان سرمایه‌ی بارآور آغاز میکنند و در همان اثنا، که این ۱۰۰۰۰۰ فوندنخ به پول بدل میشود، ۱۰۰۰۰۰ فوندنخ پیشین در همین مرحله‌ی دورانی خود را طی میکند تا از صورت پول به عناصر سرمایه‌ی بسیار آور بدل گردد. کلیه‌ی اجزاء سرمایه، روند دور پیمائی رایجی پس از دیگری طی میکنند و همزمان با یکدیگر در مراحل مختلفه‌ی این دور پیمائی قرار دارند. بدینسان سرمایه‌ی صنعتی، با استمرار در دور پیمائی خویش، در آن واحد در همه‌ی مراحل و در همه‌ی اشکال وظیفه‌ای متناسب با آنها قرار دارد. برای آن جزئی که نخستین بار از کالا - سرمایه به پول بدل میگردد، دور پیمائی $\bar{W} \dots \bar{W}$ در حالی‌گشایش می‌یابد که برای سرمایه‌ی صنعتی، بمشابه کل متحرک، دور پیمائی $\bar{W} \dots \bar{W}$ طی شده به شمار میرود. از دستی‌پول پیش ریز میشود و بدست دیگر پول دریافت میگردد. گشایش دور پیمائی $\bar{G} \dots \bar{G}$ در نقطه‌ای، با بازگشت آن در نقطه‌ی دیگر قرین است. همین حکم در مورد سرمایه‌ی بارآور نیز صدق میکند.

بنابراین دور پیمائی واقع سرمایه‌ی صنعتی در حال استمرارش، نه تنها واحدهای روند‌های دوران تولید است، بلکه یگانگی هر سه دور پیمائی آن نیز هست. ولی چنین یگانگی هنگامی میتواند وجود یابد که هر یک از اجزاء مختلف سرمایه مراحل پشت سر هم قرار گرفته‌ی دور پیمائی را بی‌درپی طی کنند و بتوانند از یک مرحله، از یک شکل وظیفه‌ای به دیگری منتقل گردند، یعنی بدیگر سخن، سرمایه‌ی صنعتی، بمشابه کل این اجزاء، خود در همین حال در مراحل و وظایف گوناگون قرار داشته باشد و لذا در آن واحد هر سه دور پیمائی را طی کند. در اینجا بی‌درپی بودن هر جزء، منوط به کنار هم قرار داشتن اجزاء است، یعنی وابسته به انقسام سرمایه است. بدینسان در سیستم زنجیری کارخانه، محصول در همین اینکه پیوسته در درجات مختلفه‌ی روند آفرینش خود قرار دارد، دائما در حال گذار از یکی از مراحل تولید به مرحله‌ی دیگر است. نظر به اینکه سرمایه‌ی صنعتی انفرادی دارای مقدار معینی است که وابسته به امکانات سرمایه دار است و در مورد هر رشته‌ای از صنعت دارای مقدار حداقل مشخصی است، لذا ناگزیر انقسام آن باید طبق نسبت‌های معینی انجام گیرد. وسعت روند تولید وابسته به بسز رگی سرمایه‌ی موجود است و روند تولید نیز حجم کالا - سرمایه و پول - سرمایه را، تا آن حد که در کنار روند تولید عمل میکنند، بخود وابسته میسازد. ولی کنار هم بودن اجزاء، که شرط پیوستگی تولید است، فقط در نتیجه‌ی حرکت اجزاء سرمایه وجود دارد - حرکتی که در درون آن اجزاء، مزبور متعاقب یکدیگر در مراحل مختلفه را طی میکنند. کنار هم بودن خود نتیجه بی‌درپی بودن است و بس. مثلا اگر $\bar{W} \dots \bar{G}$ قسما باز داشته شود و کالا فروش پذیر نباشد، آنگاه در دور پیمائی این جزء گسست حاصل میشود و بیجان‌نشین‌وسائل تولید بوسیله‌ی آن انجام نمیگیرد و اجزاء دیگری که در پی آن، بصورت \bar{W} از روند تولید خارج میشوند، راه وظیفه‌ی تبدیلی خویش را بوسیله‌ی پیشینیان خود مسدود می‌یابند. چنانچه همین اوضاع و احوال مدتی دوام داشته باشد، آنگاه تولید محدود میگردد و سرتاسر روند باز می‌ایستد. هر واماندگی که در توالی حاصل گردد، موجب بی‌نظمی در ترادف (هم‌کناری) میشود و هر توقف در یک مرحله، موجب آن میشود که در مجموع دور پیمائی کمابیش توقف ایجاد گردد و این نه تنها در مورد جزء فرومانده‌ی سرمایه، بلکه در مورد مجموع سرمایه‌ی انفرادی بروز میکند.

شکلی که بعداً پروسه در آن نمایش می یابد، عبارت از شکل توالی مراحل، بنحوی است که گذار سرمایه به مرحله ی جدید مشروط به خروج آن از مرحله ی دیگر است. بهمین جهت است که هر یک از دور پیمائی های ویژه نیز دارای یکی از اشکال وظیفه ای سرمایه، در نقطه ی عزیمت و در نقطه ی بازگشت است. از سوی دیگر، روند کل در واقع عبارت از وحدت دور پیمائی های سه گانه، یعنی اشکال مختلفی است که در دوران آنها استمرار پروسه بیان نمیشود. دور پیمائی کل، در برابر هر یک از اشکال وظیفه ای سرمایه همچون دور پیمائی ویژه، آن شکل نمایش مییابد و واقعیت اینست که استمرار روند کل وابسته به هر یک از این دور پیمائیهاست. دور پیمائی ویژه، هر یک از اشکال وظیفه ای، دور پیمائی را ایجاد میکند. شرط ضروری برای روند کل تولید، ویژه، برای سرمایه اجتماعی، عبارت از اینست که روند تولید در عین حال پروسه تجدید تولید باشد و با نتیجه روند دور پیمائی هر یک از مواضع آن نیز باشد. اجزاء مختلف سرمایه متوالیا از مراحل و اشکال وظیفه ای مختلف عبور میکنند. نتیجه آن میشود که هر شکل وظیفه ای، با اینکه دائماً جزئی دیگری از سرمایه در آن نموده میشود، همزمان با دیگران، دور پیمائی ویژه ی خویش را طی میکند. یک جزء از سرمایه، اما جزئی که دائماً در حال تغییر است و دائماً تجدید تولید میشود، بصورت کالا - سرمایه وجود دارد که به سهولت تبدیل میگردد؛ جزء دیگر بمثابة پول - سرمایه هستی دارد که بدل به سرمایه ی بارآور میشود و جزء سوم مانند سرمایه ی بارآور وجود دارد که به کالا - سرمایه بدل میگردد. حضور دائمی این هر سه شکل، نتیجه ی دور پیمائی سرمایه ی کل است که خود تحقیقاً بوسیله ی عبور از این سه مرحله تا بین میگردد. پس سرمایه، بمثابة کل، در مراحل مختلفی خود که مکاناً در کنار یکدیگر قرار دارند، در آن واحد حضور دارد. ولی هر جزء، پیوسته و پی در پی از یک مرحله، از یک شکل وظیفه ای، خارج شده به مرحله و شکل وظیفه ای دیگر وارد میشود و بدینسان متوالیا در درون همه ی آنها عمل میکند. شکل ها چنان اشکال سیالی هستند که همزمانی آنها از هم کناری آنها ناشی میشود. هر یک از اشکال آنچنان در پی شکل دیگر و در پیشاپیش آن حرکت میکند که بازگشت جزئی از سرمایه به یک شکل، مستلزم بازگشت دیگری به شکل دیگر است. هر جزء، مستمراً به گردش ویژه ی خویش ادامه میدهد، ولی همواره جزء دیگری از سرمایه است که در این شکل وجود دارد، و این گردشهای ویژه بغیر از مواضع همزمان و پیاپی حرکت تام چیز دیگری نیستند.

استمرار روند کل تنها با وحدت دور پیمائی های سه گانه تحقق می یابد، نه با گسیختگی آنها که فوقاً ذکر شد. سرمایه ی اجتماعی کل همواره دارای چنین استمرار است و پروسه ی آن پیوسته از یگانگی دور پیمائی های سه گانه نیز برخوردار است.

در مورد سرمایه های انفرادی، گاه، استمرار تجدید تولید، کمابیش دچار گسیختگی میشود. نخست برای آنکه غالباً توده های ارزشی، در زمانهای مختلف، به حصه های نابرابر میان اشکال مرحله ای و وظیفه ای تقسیم میگردد. دوم آنکه ممکن است حصه های مزبور، بر حسب خصلت آن کالای که باید تولید شود، و لذا بر حسب محیط تولیدی ویژه ی سرمایه گذاری، مختلفاً تقسیم شده باشند. سوم در رشته هایی از تولید که وابسته به فصول سال هستند، خواه این وابستگی معلول شرایط طبیعی باشد (مانند کشاورزی، ماهیگیری و غیره) و خواه در نتیجه ی مواقع قراردادی پیش آید، مثلاً از قبیل آنچه که کارموسی خوانند، میشود، ممکن است که استمرار کم و بیش دچار گسیختگی گردد. در کارخانه و در معدن است که پروسه با منظم ترین و یکدست ترین صورت انجام میگردد. ولی این تفاوت در رشته های تولید به هیچوجه موجب تفاوت در اشکال عمومی روند دور پیمائی نمیشود. سرمایه، بمثابة ارزشی که بارور میشود، تنها متضمن روابط طبقاتی نیست، یعنی تنها متضمن خصلت اجتماعی مشخصی، که بر پایه ی وجود کار بمثابة کار مزدور قرار دارد، نیست. سرمایه عبارت از حرکتی است، عبارت از یک پروسه ی دور پیمائی با مراحل مختلفی است، که خود بنحوی خویشت

مضمون سه شکل مختلف روند دور پیمائی است. بنابراین سرمایه راقط میتوان بمثابة حرکت، نه مانند چیزی در حال سکون است، درك نمود. آنهاکه استقلال یابی ارزش را بمثابة تجرید صرفی انگارند فراموش میکنند که حرکت سرمایه ی صنعتی خود همین تجرید *in actu* (بالفعل) است. در اینجاست ارزش از اشکال مختلفی میگردد و حرکات گوناگونی انجام میدهد، که ضمن آن هم خود را حفظ میکند و هم در ضمن حال باور میشود. بزرگتر میگردد. نظر به اینکه مادر این مقام بدو فقط باشکل حرکتی ارزشی سرور کار داریم، تحولاتی که ممکن است عارض ارزش - سرمایه، طی روند دور پیمائی اش گردد، مورد توجه ما قرار نگرفته اند. ولی روشن است که با وجود همه ی تحولات ارزش، تولید سرمایه داری فقط تا هنگامی هستی دارد و میتواند به هستی خود ادامه دهد که ارزش - سرمایه باور میشود، باید یکسختن، بمثابة ارزش استقلال یافته، روند دور پیمائی خود را طی میکند، و لذا تا زمانی هستی دارد که میتوان بر سر دگرگونیهای ارزشی بنحوی ازانحاء تسلط یافت و آنرا خنثی ساخت. حرکات سرمایه مانند اقداماتی جلوه گر میشوند که گویا از ناحیه ی سرمایه دار منفرد سر میزنند بنحویکه گویای بمثابة خریدار کالا و کار، مانند خریدار کالا و سرمایه دار مولد عمل میکند و بنابراین با فعالیت خویش دور پیمائی را به گردش در می آورد. هنگامی که ارزش - سرمایه ی اجتماعی دچار یک دگرگونی ارزشی میشود، آنگاه ممکن است چنین روی دهد که سرمایه ی شخصی وی در برابر این دگرگونی تاب نیاورد و از آنجهت که توانائی انجام خواستههای این دگرگونی ارزشی را ندارد، از پای در آید. هر قدر دگرگونیهای ارزشی حادثتر و متواتر باشند، حرکت خود بخود ارزش استقلال یافته، در برابر پیش گیری و محاسبه ی سرمایه دار منفرد، پانیروشی همانند روند ابتدائی طبیعت تا، تیر میکند، و هر اندازه که جریان تولید عادی تا بیع زود بند های غیر عادی باشد، خطر بیشتری حیات سرمایه های خصوصی را مورد تهدید قرار میدهد. چنانچه این دگرگونیهای ادواری ارزش، مؤید همان چیز نیست که گویا خلافتن بایستی بوسیله ی تحولات منور ثابت میگردد، یعنی مؤید این نکته است که ارزش، بمثابة سرمایه، وجود مستقلی بدست می آورد و بوسیله ی حرکتش این استقلال را حفظ میکند و بر شدت آن می افزاید.

این توالی در استیالات سرمایه ی روند پیوسته میان تغییر مقدار ارزشی سرمایه و ارزش بدوی، مقایسه بعمل آید. اگر استقلال یابی ارزش در برابر نیروی ارزش آفرین، یعنی در برابر نیروی کار، ضمن معامله ی $G - A$ (خرید نیروی کار) آغاز شود و در اثنای روند تولید و بیعورت بهره کشی از نیروی کار تحقق یابد، آنگاه استقلال ارزشی مزبور دیگر در این دور پیمائی از نسو نمودار نمیشود. زیرا در این دور پیمائی، پول، کالا و عوامل تولید، فقط اشکال ارزش - سرمایه ی روند پیمائی هستند و در این مورد مقدار ارزشی گذشته است که با ارزش تغییر یافته ی سرمایه ی کنونی مقایسه میگردد.

بیلی: « علیه استقلال یابی ارزش، که خصلت نمای شیوه ی تولید سرمایه داری است و وی آنرا بمثابة پندار برخی از اقتصاد یون تلقی میکند، چنین میگوید:

" Value is a relation between cotemporary commodities, because such only admit of being exchanged with each other".

Samuel Bailey (۱۷۹۱ - ۱۸۷۰) - فیلسوف و اقتصاد دان انگلیسی که مشاجراتش علیه تئوری کار ریکاردو در موقع خود سرود ای بسیاری در محیط اقتصاد دانان ایجاد نمود و در جلد اول سرمایه مکررا به نظریات وی اشاره شده است. با اینکه ایرادات وی به نظریات ریکاردو و عاری از نقد علی و بر پایه اقتصاد مابعدانه است معذک به آشکار ساختن برخی از تضادهای که در تئوری ریکاردو وجود دارد کمک نموده است. مارکس ویرامنتقدی " بی ذوق و سطحی " خوانده است.

یعنی: " ارزش رابطه ای است میان کالا هائی که با هم در یک زمان حاضرند و زیرانقض چین کالا ها می توانند با یکدیگر مبادله شوند " .

این مطلب را بیلی علیه مقایسه ی ارزش - کالا ها در دوره های مختلف میگوید - مقایسه ای که هرگاه یکبار ارزش پول برای هر یک از دوره هاتممین گشته فقط بمعنای سنجش میزان مصرف کاری درمی آید که برای تولید همان نوع کالا در دوره های مختلف لازم است . این نظر از عدم درک کلی بیلی برمیخیزد و که ارزش مبادله را برابر با ارزش میگرد و شکل ارزش را با خود ارزش اشتباه میکند و لذا بنظر وی بحث اینکه ارزش - کالا ها بنحوظ فعال همچون ارزش مبادله عمل نمیکنند و بنابراین آنگاه که ارزشهای مزبور نمیتوانند بصورت واقعی بایکدیگر مبادله شوند و دیگر سنجش پذیر نیستند . بیلی کمترین تصویری از ایسین امر ندارد که ارزش فقط در صورتی بشما به ارزش - سرمایه یا سرمایه عمل میکند که در مراحل مختلفی در دور - پیمائی اش عین خود باقی بماند و در این مراحل که به پیچوجه *cotemporary* (همزمان) نیستند بلکه پشت سر هم قرار میگیرند و بانفس خود سنجیده شود .

برای اینکه بتوان فورمول دور پیمائی را در حالت خالص خود مورد مطالعه قرارداد ، کافی نیست فرض شود که کالا بنا به ارزش خود فروخته میشوند ، بلکه باید همچنین فرض کرد که این امر در شرایط یکسان مانده ای انجام می پذیرد . مثلا شکل $P \dots P$ راه صرف نظر از کلیه ی انقلابات فنی ای که در درون روند تولید بوقوع می پیوندد و میتواند سرمایه ی با آرو یک سرمایه دار مشخص را در ارزش کاهی کند و مورد بررسی قرار دهیم ؛ و نیز از همه ی آن تا تاثیراتی ، که ممکن است از بروز یک تغییر در عوامل ارزشی سرمایه مولد در ارزشی کالا - سرمایه ی موجود پدید آید و آنرا ، در صورت وجود ذخیره ای از کالای مزبور ، ترقی یا تنزل دهنده چشم پوشیم . چنانچه W یعنی ۱۰۰۰۰ فوند نخب بنا به ارزش خود که ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است فروخته شود ، آنگاه ۸۴۴۰ فوند ، که مساوی با ۴۴۲ لیره ی استرلینگ است ، ارزش - سرمایه ای را که در W خوابیده بود جبران نموده است . ولی اگر ارزش پنبه ، ذغال و غیره ترقی کرد ، باشد (در اینجا ما از نوسانات ساده ی قیمت صرف نظر کردیم) ، در آن صورت شاید این ۴۴۲ لیره ی استرلینگ دیگر کافی برای آن نباشد که تمام عوامل تولید سرمایه ی با آرو را جبران نماید ؛ آنگاه پول - سرمایه ی اضافی ضرورت پیدا میکند و پیوند پول - سرمایه انجام میگیرد . بعکس اگر قیمت عوامل مزبور تنزل کرد ، باشد ، در آن صورت مقداری پول - سرمایه آزاد میشود . روند فقط آنگاه بطور عادی جریان می یابد که روابط ارزشی ثابت بمانند . تا هنگامیکه در جریان تکرار دور پیمائی - اختلالات یکدیگر را جبران میکنند ، روند عملا پایان است . هر اندازه که اختلالات مهتر است ، بهمان اندازه سرمایه دار صنعتی باید سرمایه ی نقدی بزرگتری در اختیار داشته باشد ، تا بتواند خود را به زمان جبران برساند . و از آنجا که در جریان پیشرفت تولید سرمایه داری مقیاس هر روند تولید انفرادی وسیعتر میگردد و مقدار حد اقل سرمایه ای که باید پیش ریز شود نیز با آن ترقی میکند ، این وضع بنا عوامل دیگری ، که بیش از پیش وظیفه ی سرمایه دار صنعتی را بصورت انحصار سرمایه داران بسز رنگ صاحب پول ، اعم از منفرد یا مشترک ، درمی آورد ، ضمیمه میشود .

بطور گذرا باید در اینجا متذکر بود که هرگاه تغییری در ارزش عوامل تولید حاصل شود ، آنگاه تفاوتی میان شکل $G \dots G$ از یکسو و $P \dots P$ و $W \dots W$ از سوی دیگر پدیدار میگردد . در $G \dots G$ ، بشما به فورمول سرمایه ی تازه بکار افتاده ، یعنی سرمایه ای که برای نخستین بار مانند پول - سرمایه وارد میدان شده است ، تنزل ارزش عوامل تولید ، مثلا مواد خام ، مواد کمکی و غیره موجب آن میشود که برای گشایش یک بنگاه با وسعت معین ، کمتر از میزان قبل از تنزل مواد مزبور سرمایه گذاری نقدی لازم گردد ، زیرا وسعت روند تولید (در صورتیکه نیروی تولید در سطح یکسانی باقی مانده باشد) ، وابسته به حجم و مقدار وسائل تولیدی است که میزان معلومی از نیروی کار

میتواند تحت استیلا درآورد و ولی نه به ارزش وسائل تولید بستگی دارد و نه منوط به ارزش نیروی کار است (ارزش نیروی کار فقط در مقدار ارزش افزائی مؤثر است) . بالعکس ، اگر در ارزش آن عوامل تولید کالا که عناصر سرمایه ی مولد را تشکیل میدهند ، ترقی می وقوع یابد ، آنگاه پول - سرمایه ی بیشتری لازم است تا بتوان بنگاهی را با وسعت معین بنیاد گذارد . در هر دو مورد فقط مقدار پول - سرمایه ای که برای سرمایه گذاری جدید لازم است متاثر میگردد . در مورد نخست مقداری پول - سرمایه آزاد میگردد و در مورد دوم ، بشرط آنکه ازدیاد سرمایه های صنعتی جدید انفرادی بدو در رشته ی معینی از تولید بطور مادی متداول شده باشد ، سرمایه ی نقدی بیشتری ریخته خواهد شد .

دور پیمائی های $P \dots P$ و $\dot{W} \dots \dot{W}$ فقط در صورتی خود نمایشگر $G \dots G$ میشوند که حرکت P و \dot{W} در عین حال انباشت هم باشد ، یعنی هنگامیکه G ی اضافه شده از حالت پولی صرف به پول - سرمایه بدل میگردد . صرف نظر از حالت فوق الذکر ، تغییر ارزشی در عناصر سرمایه ی بارآور آنها را بنحوی غیر از $G \dots G$ متاثر میسازد . در اینجا باز ما از تاثر چندچنین تغییر ارزشی بجزا تشکیل دهنده ی سرمایه ی وارد در روند تولید ، چشم میپوشیم . در این مورد ، مایه گذاری های مادی نیستند که مستقیماً تحت تاثر قرار میگیرند ، بلکه آن سرمایه ی صنعتی متاثر میشود که در مقام نخستین دور پیمائی خویش نیست و دارد روند تجدید تولید خود را طی میکند . بنابراین آنچه تحت تاثر قرار میگیرد $\dot{W} \dots \dot{W} < A$ است ، یعنی بازگشت کالا - سرمایه به آن عناصری از تولید خویش که کالا هستند . صورت تنزل ارزش (یا تنزل قیمت) ، ممکن است سه حالت اتفاق افتد : یا روند تجدید تولید بهمان مقیاس گذشته ادامه می یابد ، که در آن صورت جزئی از پول - سرمایه ی پیشین آزاد میشود و خود شدن سرمایه ی نقدی انجام میگیرد ، بدون آنکه انباشت واقعی (یعنی تولید بمقیاس گسترده تر) وقوع یابد و بی آنکه تبدیل G (اضافه ارزش) به انباشت - مایه که مقدمه و همای این انباشت گذشته تحقق پذیرد ، یا ، چنانچه نسبت های فنی امکان دهند ، روند تجدید تولید بر پایه ای بزرگتر از آنچه در غیر این صورت ممکن میبود ، گسترش می یابد ، و یا پس افکند بزرگتری از مواد خام و غیره روی میدهد .

عکس این حالت بهنگام ترقی ارزش عواملی که باید جانشین کالا - سرمایه گردند پدیدار میشود . در این صورت تجدید تولید ، دیگر با وسعت عادی خود انجام نمیگیرد (مثلاً مدت کار کردن کوتاهتر میشود) ، یا ضرور میشود که سرمایه ی نقدی اضافی وارد میدان گردد تا آنکه بتوان تجدید تولید را بوسعت پیشین ادامه داد (پیوند پول - سرمایه) ، و یا آنکه انباشت - مایه ی نقدی ، چنانچه وجود داشته باشد ، بجای آنکه برای گسترش روند تجدید تولید بکار رود ، کلاً یا جزئاً صرف راه اندازی آن بمقیاس گذشته میشود . این نیز خود پیوند پول - سرمایه است ، فقط با این تفاوت که در اینجا منشا سرمایه ی نقدی از خارج ، یعنی از بازار پول ، نیست ، بلکه از امکانات خود سرمایه در صنعتی ناشی میشود .

ولی ممکن است که در مورد $P \dots P$ و $\dot{W} \dots \dot{W}$ اوضاع و احوال تغییر ندهد ای بس و ز نماید . مثلاً اگر پنبه ریس ما متادیر بزرگی پنبه انبار کرده باشد (یعنی بخش بزرگی از سرمایه ی بارآورش بصورت ذخیره ی پنبه باشد) ، آنگاه قسمتی از سرمایه ی مولدش در نتیجه ی سقوط قیمت پنبه - چهار ارزش کاستی میشود ، بعکس اگر قیمت ها ترقی نموده باشند ، در آن صورت ارزش این قسمت از سرمایه مولدش بالا میرود . از سوی دیگر چنانچه وی متادیر بزرگی پنبه را بشکل کالا - سرمایه ، مثلاً بصورت نخ پنبه ، نگاه داشته باشد ، آنگاه بهنگام سقوط قیمت پنبه بهری از کالا - سرمایه اش و لیساً بطور کلی تمام سرمایه ی وارد در دور پیمائی وی دچار ارزش کاستی میگردد . در مورد ترقی قیمت پنبه ، این پدیده بروز میکند . سرانجام در روند $\dot{W} \dots \dot{W} < A$ ، اگر $G - \dot{W}$ ، یعنی سامان باین پول - سرمایه ، پیش از تغییر ارزش عناصر تشکیل دهنده ی \dot{W} حاصل شده باشد ،

در آن صورت سرمایه فقط بنحویکه در مورد حالت اول دیده شد از این پیش آمده تا نرسد و یعنی در دو مین عمل دورانی که $G - W < \frac{A}{P_m}$ است ولی اگر واقعه پیش از انجام $G - W$ روی دهد تنزل یا ترقی قیمت پنبه، بشرط یکسان ماندن همه ی اوضاع و احوال دیگر، متناسباً موجب پائین آمدن یا بالا رفتن بهای نخ میگردد.

تا نیر این رویدادها به روی سرمایه های مختلف انفرادی نی که در رشته تولید واحدی بکار رفته اند میتواند بر حسب اوضاع و احوال مختلفی که ممکن است در آن قرار گرفته باشند بسیار متفاوت باشد. همچنین ممکن است که آزاد شدن یا پیوند یافتن پول - سرمایه از تفاوت در مدت روند دورانی و لذا از سرعت دوران نیز ناشی گردد. ولی این امر منبسط به بررسی مسئله ی واگرد است. آنچه در این مقام مورد توجه ماست تنها عابثت از تفاوت واقعی است که بر حسب تغییر ارزش عناصر سرمایه ی بارآور، میان $G \dots$ و دو شکل دیگر روند دور پیمائی بروز میکند.

هنگامیکه شیوه ی تولید سرمایه داری گسترش یافته و لذا بصورت شیوه ی مسلط درآمد است و قسمت بزرگی از کالاهائی که در بخش دورانی $G - W < \frac{A}{P_m}$ وسائل تولید P_m را تشکیل میدهند، خود بصورت کالا - سرمایه ی بکار افتاده ی میرد رهن آیند. بنابراین از لحاظ فروشندگی و

$G - W$ یعنی تبدیل کالا - سرمایه به پول - سرمایه، انجام میگردد. لیکن این امر قاعدتاً مطلق بشمار نمی رود. بالعکس، سرمایه ی صنعتی در دوران روند دورانی خود، یعنی آنجا که خواه بصورت پول و

خواه همچون کالا عمل میکند، اعم از اینکه بمثابة پول - سرمایه و یا همچون کالا - سرمایه به میدان آمده باشد، دور پیمائی اش با گردش کالائی متفاوت ترین شیوه های تولید اجتماعی تلاقی میکند و این تلاقی

تا حدی است که شیوه های مزبور در همین حال تولید کالائی نیز باشند. کالا خواه محصول تولیدی باشد که مبتنی بر بردگی است و خواه فراوردی دهقانان (چینی و رپوت های * هندی)، یا هببودها ***.

(هند شرقی هلند) و یا تولید دولتی باشد (آنچنان تولیدی که در دورانهای قدیم تاریخ روسیه برای مایه سرواز استوار بوده است) و یا خود، محصول اقوام شکارگر نیم وحشی و غیره باشد - بهر حال بصورت

کالا و پول در برابر پول و کالائی قرار میگیرد که نمایندگی سرمایه ی صنعتی است و در عین حال هم در دور پیمائی این سرمایه و هم در دور پیمائی اضافه ارزشی وارد میشود که کالا - سرمایه حامل است و بصورت درآمد خرج میگردد و لذا در هر دو شعبه ی دورانی کالا - سرمایه وارد است. خصلت روند تولیدی که

این کالاها از آن بیرون آمده اند بی تفاوت است. آنها در بازار بمثابة کالا عمل میکنند و مانند کالا در درون

* Umschlag - Rotation - اگرچه ما این اصطلاح را در نامه ی ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ کارل مارکس به فریدریش انگلس (صفحات ۲۱۲ - ۲۱۶ جلد اول) "چرخش" ترجمه کردیم، ایم ولی با توجه دقیق تر چنین بنظر رسید که "واگرد" بیشتر با مفهوم این مقوله ی اقتصادی، چنانکه دیده خواهد شد، تطبیق میکند و لذا این اصطلاح در برابر Rotation انتخاب شده است.

** Ryots - دهقانان اجاره دار هندی که اگر از قشر خود بهای دهقانی هستند و بخشی از محصول کشاورزی خود را در سرخرمن و یا در بازار بفروش میرسانند.

*** مترجم، هببود و هببودی را که یک کلمه ی قدیمی فاسی است و ناصر خسرو نیز بنسبک هببودگی در آشا فلسفی خود بکار برده است در برابر اصطلاحات خارژی

Commune، Gemeinwesen، و Communité و غیره بمعنای

جماعت اشتراکی بود و بنسور کلسی و صرف ناسر از اشکال ویژه ی تحسولی آن اختیار کرده است.

دور پیمائی سرمایه ی صنعتی وارد میشوند همچنانکه در دوران اضافه ارزشی که سرمایه ی مزبور حاصل آنست نیز داخل میگردد. بنابراین آنچه روند دورانی سرمایه ی صنعتی را برجسته میسازد عبارت از خصلت همه سویگی منشاء آن، وجود بازار بمتابه بازار جهانی است. آنچه در مورد کالا های خارجی درست است در باره ی پول خارجی نیز صدق میکند. همچنانکه کالا - سرمایه در برابر پول فقط بعنوان کالا عمل میکند بهمان قسم نیز پول در برابر کالا - سرمایه، تنها وظیفه ی پولی ایفا میکند و پس، پول در اینجا نقش پول جهانی انجام میدهد.

معذک در این مورد دو نکته شایان تذکر است :

اولا - بمجرد اینکه عمل $G - Pm$ به انجام رسیده، کالاها (Pm) دیگر حالت کالائی را ترک میکنند و بصورت یکی از شیوه های وجودی سرمایه ی صنعتی در شکل وظیفه ای آن که P یعنی سرمایه ی بارآور است درمی آیند. ولی بدینسان منشاء آنها نیز ناپدید میشود و دیگر جز بمتابه اشکال وجودی سرمایه ی صنعتی هستی ندارند و در شکم آن فرو میروند. معذک این امر باقی میماند که برای جانمایی آنها تجدید تولید شان ضرور است و از این حیث شیوه ی تولید سرمایه داری وابسته بسبب شیوه های تولید دیگری است که بیرون از درجه ی تکامل آن قرار گرفته اند. ولی گرایش شیوه ی تولید سرمایه داری اینست که تا سرحد امکان هر تولیدی را به تولید کالائی بدل نماید. عمده وسیله ی آن برای نهل بدین منظور درست عمارت از کشاندن هر تولید در درون روند دورانی خویش است و تولید کالائی پهنشده خود همانا تولید کالائی سرمایه داری است. دخالت سرمایه ی صنعتی همه جا این تحول را به جلو میراند و ولی از اینراه موجب میشود که همه ی تولید کنندگان مستقیم بدل به کارگر مزدور گردند.

ثانیا - کالا هایی که در روند دورانی سرمایه ی صنعتی وارد میشوند (و در آن زمره باید وسائل معیشت لایسی را بشمار آورد که سرمایه ی متغیر، پس از پرداخت دستمزد کارگر، برای تجدید تولید نیروی کار به آن وسائل بدل میشود) از هرمنشائی که باشند و شکل اجتماعی روند تولیدی که از آن برخاسته اند هر چه باشد، بصورت کالا - سرمایه، بشکل کالای سوداگری یا سرمایه ی بازرگانی، در برابر سرمایه ی صنعتی قرار میگیرند. ولی این سرمایه بنابه سرشت خود، کالای همه ی شیوه های تولید را دربر میگیرد. همچنانکه تولید سرمایه داری مضمن تولید بقیاس بزرگ است، هم آنچنان نیز ضرور است که فروش در مقیاس بزرگی انجام پذیرد، و لذا ایجاب میکند که جنس به بازرگان فروخته شود نه به مصرف کننده ی انفرادی. در صورتیکه این مصرف کننده، خود مصرف کننده ی مولد و لذا خود سرمایه دار صنعتی است و بنابراین در صورتیکه سرمایه ی صنعتی رشته ای از تولید، وسائل تولید به رشته ی دیگر تحویل میدهد، آنگاه فروش مستقیم یک سرمایه دار صنعتی به سرمایه داران دیگر (بشکل سفارش و غیره) وقوع می یابد. از این حیث هر سرمایه دار صنعتی فروشنده ی مستقیم و خود بازرگان خویش است، اگرچه وی همین سمت را در مورد فروش به بازرگان نیز داراست.

داد و ستد کالا بمتابه وظیفه ی سرمایه ی بازرگانی، در عداد واجبات تولید سرمایه داری است و با تکامل این تولید بیش از پیش گسترش می یابد. بنابراین مافعلا آنها برای نشان دادن برخی از جهات روند دوران سرمایه داری مفروض میگیریم و ولی در تحلیل کلی این پروسه چنین فرض میکنیم که فسرش مستقیما و بدون مداخله ی بازرگان انجام میگیرد، زیرا این مداخله نقاط مختلفی از حرکت راستسور میدارد.

به سیسوندی * مراجعه کنیم که مطالب را کمی ساده لوحانه بیان میکند ** :

* در باره Sismondi به زیر نویس صفحه ی ۵۵ جلد اول کاپیتال ترجمه فارسی مراجعه کنید.
 ** در متن آلمانی کتاب، قول سیسوندی یعنی بازرگان فرانسه نقل شده است. ما این نقل قول را مستقیما از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرده و از آوردن متن فرانسه آن خودداری نموده ایم.

" تجارت سرمایه ی هنگفتی بکار میبرد که در مشاهده ی اول بنظر میبرد در جزه آنچه ما جریانش را بتفصیل ذکر کردیم ایم نیست . ارزش ماهوت هائی که در انبار بازرگان ماهوت فروش انباشته شده است نسبت به آن بخشی از تولید سالانه که توانگر به مستمند بصورت اجرت میدهد تا ویرا بکار وادارد . بدو با بکلی بیگانه جلوه میکند . معد لک این سرمایه ثاری نکرد و مگر آنکه جانشین سرمایه ای که ما از آن صحبت داشته ایم و گردیده است . برای آنکه رشد ثروت پرورشی درک شود ، ما آنرا در مرحله ی آفریدش در نظر گرفته ایم و آنرا تا مصرفش دنبال نموده ایم . آنگاه سرمایه ای که مثلا در کارخانه ی ماهوت باقی بکار افتاده است ، بنظر ماهواره همان آمد ، چه این سرمایه هنگامیکه با درآمد مصرف کننده مبادله گردید ، تنها به دو حصه تقسیم شد . بهری از آن درآمد کارخانه دار را بشکل سود تشکیل داد و بهر دیگر در شکل دستمزد و درآمد کارگران گردید و هنگامیکه اینان سرگرم بافتن ماهوت تازه بودند .

ولی بزودی دریافتند که برای سود همگان بهتر است که اجزاء مختلفه ی این سرمایه — جانشین یکدیگر شوند و اگر صد هزار اکو * برای انجام دوران میان کارخانه دار و مصرف کنند ه کفایت میگرد ، بهتر میشود که این صد هزار اکو میان کارخانه دار ، تاجر عمده و بازرگان جزه* فروش نیز تقسیم میگردید . شخص اولی فقط با ثلث این مبلغ همان کاری را که باتمام آن انجام داده بود ، اجرا نمود ، زیرا در لحظه ای که تولیدش پایان یافته بود ، تاجر خریدار را بسیار زودتر از آنکه برای پیداکردن مصرف کننده لازم می آمد ، می یافت . سرمایه ی تاجر عمده فروش نیز بنوبه ی خود زودتر بوسیله ی سرمایه ی تاجر جزه* فروش جبران شده بود تفاوت میان مجموع دستمزد پیش ریز شده و قیمت خرید آخرین مصرف کننده ، بایستی سود سرمایه هارا بوجود می آورد . تفاوت مزبور میان کارخانه دار ، تاجر و جزه* فروش از آن هنگام توزیع میشود که اینان وظایف خود را میان یکدیگر تقسیم نموده اند ، و عمل به انجام رسیده ، با آنکه سه شخص و سه بخش سرمایه بجای یکی — بکار برده همان شده است که بود ."

(Nouveaux Principes, I, P. 139, 140).

— " همه (یعنی بازرگانان) بطور غیر مستقیم در تولید شرکت میگردند ، زیرا نظر به اینکه موضوع تولید مصرف است ، تا هنگامیکه شی تولید شده در اختیار مصرف کننده قرار نگرفته است ، نمیتوان تولید مزبور را انجام یافته تلقی نمود " (Ib., P. 137)

در بررسی اشکال عام دور پیمائی و بطور کلی در تمام بررسیهایی که در این کتاب دوم انجام میشود ، ما پول را در شکل فلزی آن مورد توجه قرار میدیم و از نماد — پول * که نشانه ی ساده ی ارزشی است و فقط ویژه ی برخی از دولتهاست ، و « همچنین از پول اعتباری که هنوز گسترش نیافته است ، صرف نظر میکنیم . زیرا این امر اولاً با تحول تاریخی تطبیق دارد ، چه پول اعتباری در مرحله ی بدوی تولید سرمایه داری « بیچ نقشی ایفانمیکند و یاقط نقش ناچیزی دارد . ثانیاً از لحاظ تئوریک ضرورت اختیار این روش موجه است زیرا تمام آنچه بشیوه ی انتقادی تاکنون در باره ی گردش پول اعتباری از جانب تولک * * * و دیگران مطرح گردیده ، همواره آنها را وادار نموده است که بعقب برگردند و ببینند مسئله

* Ecu . پول نقره ی قدیم فرانسه برابر با سه لیره و گاه بیشتر .

** symbolisch, symbolique

*** Thomas Tooke (۱۷۷۴ — ۱۸۵۸) — اقتصاد دان انگلیسی و نویسنده کتاب با ارزشی در

باره تاریخ قیمت ها از ۱۷۹۲ تا ۱۸۵۶ — وی به مخالفت با تئوریهای کس پول مکتب — currency principle برخاست . مارکس ویرا " آخرین اقتصاد دان انگلیسی دارای ارزشی خواننده است .

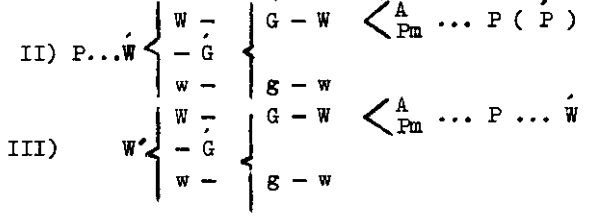
بر پایه ی گردش ساده فلزی چه صورتی میتوانست داشته باشد. ولی نباید فراموش کرد که پول فلزی میتواند هم بمثابة وسیله ی خرید و هم مانند وسیله ی پرداخت بکار آفتد. از لحاظ ساده کردن مسائل بطور کلی برای ما در این کتاب دوم فقط نخستین شکل وظیفه ای آن مطرح است.

روند دورانی سرمایه ی صنعتی، که فقط جزئی از روند دور پیمائی منفرد آنرا تشکیل میدهد تا آن حد که نمود از یک سلسله عملیات در دوران گردش عمومی کالائی است، تابع قوانین عامی است که سابقا بیسان گردیده است (کتاب اول، فصل سوم). هراندازه که سرعت پویه ی پول بیشتر باشد و برای هر تک سرمایه زمان کمتری لازم آید تا از سلسله استحالات کالائی و پولی خود بگذرد، همان مبلغ پول، مثلا ۱۰۰ لیره، نیز بیشتر میتواند سرمایه های صنعتی (یابد یگرسخن سرمایه های انفرادی در شکل کالا - سرمایه) را پی در پی وارد دوران کند. بنابراین پول، هر قدر بیشتر مانند وسیله ی پرداخت بکار رود، دوران همان حجم ارزشی از سرمایه، وجود پول کمتری را ایجاب میکند، و لذا هراندازه که مثلا در مورد جانشین ساختن وسائل تولید یک کالا - سرمایه امکان پرداخت از راه پایا کردن محاسبات وجود داشته باشد، هراندازه که مهلت های پرداخت، مثلا در مورد پرداخت دستمزدها، نکو تا هتر باشد، بهمان اندازه احتیاج به پول برای دوران کمتر است.

از سوی دیگر، در صورتیکه سرعت دوران و دیگر اوضاع و احوال ثابت فرض شود، آنگاه حجم پولی که باید بمثابة پول - سرمایه بگردش افتد وابسته به جمع قیمت کالاهاست (قیمت ضرب در تعداد کالاها)، یا چنانچه مقدار ارزش کالاها معلوم باشد، به ارزش خود پول وابستگی دارد.

ولی قوانین عام گردش کالاها فقط تا آنجا قابل اعمال هستند که روند دورانی سرمایه شامل یک سلسله اقدامات ساده ی دورانی است؛ اما قوانین مزبور در موردیکه این اقدامات بخشهای مشخصی از دور پیمائی سرمایه های صنعتی منفرد را تشکیل میدهند، محل اعمال ندارند.

برای روشن ساختن این مطلب بهتر از همه اینست که روند دورانی را در پیوستگی بلا انقطاع آن، چنانکه در دو شکل ذیل دیده میشود، مورد توجه قرار دهیم:



چنانچه روند دوران مانند سلسله اقدامات دورانی بطور کلی مورد توجه قرار گیرد (خواه بمثابة $W - G - W$ باشد خواه بمثابة $G - W - G$)، آنگاه روند مزبور تنها دو سلسله ی متقابل استحالات کالاها را نشان میدهد که هر کدام از استحالات مزبور در صورتیکه جداگانه ملحوظ گردد بنوبه ی خود متضمن استحالته ی متقابل کالا یا پول گیری است که در برابر آن قرار دارد.

$W - G$ از جانب صاحب کالا، $G - W$ از جانب خریدار است. نخستین دگرسانی کالا بصورت $W - G$ ، دومین استحالته ی کالائی است که بصورت پول قرار گرفته است. عکس این حالت برای $G - W$ صدق میکند. بنابراین آنچه در باره ی درهم آمیزی استحالته ی کالائی در یک مرحله یاد دگرسانی کالای دیگر در مرحله ی دیگر گفته شد در مورد گردش سرمایه تا آن حد صدق میکند که سرمایه دار مانند خریدار و فروشنده ی کالا عمل میکند و بدینسان سرمایه اش بمثابة پول در برابر کالای

دیگری و مانند کالا در برابر پول غیر بکار می افتد. ولی این درهم آمیزی در عین حال بین درهم آمیزی استحالات سرمایه هائست.

اولاً و همچنانکه دیدیم، $G - W (P_m)$ میتواند معرف درهم آمیختن استحالات سرمایه های مجزای مختلفی باشد و مثلاً جای قسمتی از کالا - سرمایه ی پنبه ریس، یعنی نخ، و راذغال میگیرد. بدینسان قسمتی از سرمایه اش که بصورت پول وجود دارد بشکل کالا در می آید، در حالیکه سرمایه ی سرمایه دار ذغال تولیدکن بشکل کالا وجود دارد و لذا بصورت پول در می آید. همین عمل دورانی و احد در اینجا نمایشگر استحاله ی متقابل دو سرمایه ی صنعتی است (که به رشته های مختلف تولید تعلق دارند) و لذا معرف درهم آمیزی سلسله استحالات این سرمایه هاست. با این وجود، چنانکه دیدیم لازم نیست P_m که G جانشین آن میشود، کالا - سرمایه در معنای مقوله ای آن باشد، یعنی لزومی ندارد که دارای شکل وظیفه ای یک سرمایه ی صنعتی و محصول یک سرمایه دار باشد. اگر چه همواره در یکطرف $G - W$ و در سوی دیگر $W - G$ قرار دارد، ولی این امر همیشه بمعنای درهم آمیختن استحالات سرمایه نیست. از این گذشته $G - A$ ، یعنی خرید نیروی کار، هرگز معرف درهم آمیزی دگرسانیهای سرمایه نیست، زیرا با اینکه نیروی کار، کالای کارگراست، ولی فقط هنگامی سرمایه میشود که این نیرو به سرمایه دار فروخته شده است. از سوی دیگر در روند $\dot{G} - W$ لازم نیست که G حتماً بدل یک کالا - سرمایه باشد. ممکن است که \dot{G} پولی باشد که از تبدیل کالای نیروی کار (دستمزد) بدست آمده است و یا بدل محصولی باشد که زحمتکشان مستقل یا بردگان و رعایا و همبودها تولید کرده اند.

ولی، در ثانی، و بهیچوجه ضرور نیست که ایفاء نقش وظیفه ای مشخص هر استحاله، کسه در درون روند دورانی یک سرمایه ی منفرد پیش می آید، و حتماً معرف بروز استحالات منطبق و متقابل در دور پیمائی سرمایه ی دیگر باشد. حتی اگر هم فرض شود که مجموع تولید در بازار جهانی بشیوهی سرمایه داری انجام میگردد. مثلاً در دور پیمائی $P \dots P$ ، ممکن است \dot{G} که W را پول میکند، خود برای خریدار فقط بدل نقدی اضافه ارزش وی باشد (در صورتیکه کالا از اقلام مصرفی باشد) و یا در $\dot{G} - W$ (بنابراین در آنجائیکه سرمایه ی انباشته وارد میشود) امکان دارد که \dot{G} برای فروشنده ی P_m فقط جبران کننده ی سرمایه ی پیش ریخته اش باشد و یاحتی در صورتیکه پول بدست آمده بسوی مخارج درآمدی منحرف شود، و بهیچوجه دو باره در گردش سرمایه ی وی وارد نگردد.

پس مطالعه ی درهم آمیزی ساده ی استحالات گردش بالائی، که میان عملیات دورانی سرمایه و هر گردش کالائی دیگر مشترک است، این مسئله را حل نمیکند که ارکان مختلفی سرمایه ی کسب اجتماعی، که سرمایه های منفرد فقط اجزاء خود مختار عمل کننده ی آن بشمار میروند، در روند دوران - خواه سخن بر سر سرمایه باشد یا راجع به اضافه ارزش - چگونه متقابلاً جانشین یکدیگر میشوند. این امر مستلزم شیوهی تحقیق دیگری است. تاکنون در باره ی این مسئله به عباراتی قناعت شده است که هرگاه نزدیکتر مورد تحلیل قرار گیرند جز دیدهای غیر دقیق، که تنها از درهم آمیزی استحالات متعلق به هر گردش کالائی بمعاریت گرفته شده است، محتوای دیگری ندارند.

یکی از ملموس ترین ویژگیهای روند دور پیمائی سرمایه ی صنعتی، و لذا نیز از آن تولید سرمایه - داری، این وضع است که از سونوی عناصر تشکیل دهنده ی سرمایه ی بارآور از بازار کالاها بیرون

می آیند و باید پیوسته از این بازار تجدید شوند و مانند کالا خریداری گردند؛ از سوی دیگر محصول روند کار از این دور پیمائی بصورت کالا بیرون می آید و پیوسته باید از نو بمشابه کالا فروخته شود. مثلاً بیانیسم یک فارمدار جدید اسکاتلند سفلی را باید که دهقان کوچک مد قدیم قاره \equiv مقایسه کنیم. اولی تمام محصول خود را میفروشد و لذا باید کلیه عناصر این محصول، حتی بذرها را نیز از بازار جبران نماید؛ دیگری قسمت اعظم محصول خویش را مستقیماً مصرف میکند، تا سرحد امکان کم میخرد و کم میفروشد و تا آنجا که مقدور است ادوات کار، لباس و غیره را خود میسازد.

برچنین پایه ایست که اقتصاد طبیعی، اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری را بمشابه سه شکل خصلت نمای حرکت اقتصادی تولید اجتماعی در برابر یکدیگر قرار داده اند.

اولاً این سه شکل بهیچوجه برای نمایانن مراحل تکاملی دارای ارزش یکسان نیستند. آنچه که اقتصاد اعتباری خوانده شده، خود شکلی از اقتصاد پولی است، تا آنجا که هر دو نامگذاری بیانگر وظایف مبادله ای یا شیوه ای مبادله میان خود تولید کنندگان هستند. در تولید سرمایه داری پیشرفته، اقتصاد پولی فقط بمشابه پایه ای اقتصاد اعتباری جلوه میکند. پس بدینسان اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری تنها با مراحل تکاملی مختلف تولید سرمایه داری تطبیق دارند، ولی بهیچوجه در برابر اقتصاد طبیعی، اشکال مبادله ای متفاوت و مستقلی نیستند. اگرچنان قاعده ای ملاک باشد آنگاه حقایق بتوان اشکال بسیار متفاوت اقتصاد طبیعی را نیز با ارزشی یکسان در برابر آن دو قرار داد.

ثانیاً در مقولات زیرین: اقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری، آنچه که مورد تکیه قرار میگیرد و بمشابه علامت تمیز دهند، برجسته میشود خود اقتصاد، یعنی نقش روند تولید نیست، بلکه تکیه بر آن شیوه ای مبادله ای قرار دارد که با اقتصاد تطبیق میکند و میان عاملین مختلفه تولید یا تولید کنندگان جاری است. در چنین صورتی لازم میبود که همین روش در مورد مقوله ای اول نیز معمول میگردد و لذا ابجای اقتصاد طبیعی، اقتصاد معاوضه ای (جنس به جنس) گفته میشود. یک اقتصاد طبیعی کاملاً بسته، مثلاً دولت انکاهای پرو \equiv نمیتوانست در هیچیک از این مقولات بگنجد.

ثالثاً اقتصاد پولی میان همه نوع تولید کالائی مشترک است و محصول در متفاوت ترین ساختهمهای اجتماعی تولید بصورت کالا تجلی میکند. پس آنگاه چنین درمی آید که گویا آنچه خصلت نمای تولید سرمایه داریست فقط عبارت از وسعت و طول و عرضی است که در آن محصول مانند قلم تجارتی، بمشابه کالا تولید میشود و لذا عناصر تشکیل دهنده ای ویژه ای آن نیز باید از نو مانند قلم تجارتی، چون کالا در اقتصاد ای که از آن بیرون آمده اند، وارد گردند.

در واقع تولید سرمایه داری عبارت از تولید کالائی بمنزله ای شکل عمومی تولید است، ولی تنها از آن جهت چنین است و از آنرو پیوسته در سیر تحولی خود چنین میشود که در این تولید کار، خود مانند کالا بروز میکند و کارگر کار خویش، یعنی عملکرد نیروی کارش را، میفروشد و آنرا نیز، چنانکه مافروض میکنیم،

- مقصود قاره ای اروپا غیر از جزائر بریتانیاست.
- اینکاها Inca، Inka، تو م سرخ پوست آمریکای جنوبی که در سده ای پانزدهم میلادی تا استیلا اسپانیولی هاد رسرز مینهای پرو، اکوادور، بولیوی و شمال شیلی دولت شکوفانی داشتند. سازمان یافته ادی دولت اینکاها بر پایه ای دودمان یا همدود دهقانی بنام ایلا (Aylla) استوار بود. زمین و دام به هیبود تعلق داشت و دولت بمشابه نمایندگی عالی همه ای همدود هاسهمی از محصول را وصول مینمود. سازمان اجتماعی و اقتصاد ای اینکاها از بسیاری جهات شبیه به ریسهای دودمانی است که در ایران از هزاره ای چهارم پیش از میلاد وجود داشته است و بسیاری از آثار آن تا پسیان شاهنشاهی ساسانی نیز در جامعه ای ایران بجای ماند، بود.

مطابق با ارزشش که از طریق مخارج تجدید تولید آن تعیین میگردد و میفروشد. بهمان تدریج که کار جنبه‌ی مزدوری پیدا میکند و تولیدکننده نیز سرمایه‌دار صنعتی میگردد. بهمین جهت است که تولید سرمایه‌داری (ولذات تولید کالائی نیز) هنگامی وسعت کامل خود را بدست می‌آورد که تولیدکننده‌ی مستقیم روستائی نیز کارگر مزدور گردد. در مناسبات میان سرمایه‌دار و کارگر مزدور و رابطه‌ی پولی و معنسی مناسبات فروشندگی و خریدار، جنبه‌ی رابطه‌ای که ملازم با خود تولید است، پیدا میکند. ولی این رابطه از لحاظ اساسی مبتنی بر خصلت اجتماعی تولید است نه بر شیوه‌ی مبادله، که خود بعکس ناشی از آنست. باری، این نگرش با محیط بورژوائی، که فکراً انجام سود اهای نقلی سرتاپای آنها فرا گرفته است، تطبیق میکند و موجب میشود بجای آنکه خصلت شیوه‌ی تولید راپایه‌ی طرز مبادله‌ی منطبق با آن تلقی نمایند و عکس آنرا می‌پذیرند. (۷)

سرمایه‌دار ارزشی که به شکل پول در دوران فرومیرزد کم‌تر از ارزشی است که از آن بیرون می‌کشد، زیرا ارزشی که بصورت کالا در بازار فرومیرزد بیش از آن ارزشی است که به شکل کالا از بازار بیرون آورد است. مادام که وی صرفاً بشابه تجسم سرمایه، مانند سرمایه‌دار صنعتی عمل میکند و عرضه‌ی ارزش - کالای وی پیوسته بزرگتر از تقاضای ارزش - کالای اوست. در صورتیکه عرضه و تقاضای او در این مورد یکدیگر را جبران نمایند به آن معنی خواهد بود که سرمایه‌اش بارور نشود. مانند سرمایه‌ی بارآور بکارنیافتاد و سرمایه‌ی بارآور به کالا - سرمایه‌ای بدل شده است که یاردار اضافه ارزش نیست. این بدان معنی است که گوئی در اثنائی روند تولید هیچ اضافه ارزشی بصورت کالا از نیروی کار بیرون نکشید و لذا اصلاً مانند سرمایه‌ی بکارنیافتاد است. در واقع سرمایه‌دار میجوهر است که "گرانتر از آنچه خرید است بفروشد" ولی در این امر موفقیت وی تنها از آن جهت است که وی از راه واسطه قرارداد ن روند تولید سرمایه‌داری و کالای ارزانتر یعنی کم ارزش تری را که خرید به کالا های ارزشمندتر و لذا اگر انتری بدل کرده است. اگر وی گرانتر بفروشد نه از آن جهت است که کالای خود را بالاتر از ارزشش بفروشد، بلکه بدان سبب است که ارزش کالا برتر از مبلغ ارزشی عناصر تولیدی آنست.

نرخه‌ی برجسب آن سرمایه‌دار سرمایه‌اش را بارور میسازد به نسبت تفاوت بین عرضه و تقاضای او و یعنی به نسبت فزونی ارزش کالائی که وی عرضه میکند و ارزش - کالائی که تقاضا دارد و افزایش می‌یابد. هدف وی این نیست که میان این دو تعادل برقرار کند، بلکه هدف او اینست که تا سرحد امکان عدم تعادل وجود داشته باشد و عرضه‌ی او بر تقاضایش بچربد.

آنچه در مورد یک سرمایه‌دار منفرد حقیقت دارد در باره‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار نیز صادق است. تا آنجا که سرمایه‌دار صرفاً تجسم سرمایه‌ی صنعتی است و تقاضای خاص وی فقط عبارت از خواست وسائل تولید و نیروی کار است. چنانچه تقاضای او را در مورد Pm از لحاظ ارزشمندی مورد توجه قرار دهیم و آنگاه روشن است که این تقاضا کوچکتر از سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی وی است. سرمایه‌دار وسائل تولید را با ارزشی که با هم‌تراز ارزش سرمایه‌ی اوست می‌خرد و لذا بمراتب دارای ارزش کمتری نسبت به کالا - سرمایه‌ای است که عرضه میکند.

اما آنچه مربوط به تقاضای وی در مورد نیروی کار است، ارزشمندی آن بنا بر رابطه‌ای تعیین میشود که میان سرمایه‌ی متخیر و کل سرمایه‌ی وی وجود دارد. بنا بر این مساوی با $V : C$ است. و بهمین علت است که در تولید سرمایه‌داری تقاضای مزبور از لحاظ نسبی بیش از پیش کوچکتر از تقاضا در مورد وسائل تولید میشود. سرمایه‌دار پیوسته به درجه‌ی فزاینده‌ای بیشتر خریدار Pm است تا A .

(۷) تا اینجاست نوشته‌ی شماره V - از این پس تا پایان فصل و مطالب طبق یادداشت‌های است که در جزوهای مربوط به سال ۱۸۷۷ یا ۱۸۷۸ در میان مستخرجات از شب نوشته شده است.

نظر به اینکه کارگر بطور عمد و دستمزد خود را صرف وسائل زندگی میکند و بزرگترین بخش آنرا بخرم
 وسائل ضروری زندگی میزند، تقاضای سرمایه دار در مورد نیروی کار، در عین حال و بطور غیرمستقیم
 عبارت از تقاضا در باره ی آن وسائل مصرفی است که در مصرف طبقه ی کارگر وارد میشوند. ولی این
 تقاضا مساوی با v است و یک اتم هم از آن بزرگتر نیست. (آنگاه که کارگر قسمتی از دستمزد خود را
 پس انداز میکند - ماناچار در اینجا از همه نوع مناسبات مبتنی بر اعتبار * چشم میپوشیم - این پس انداز
 معناست که وی قسمتی از دستمزد خود را به گنج میدل کرده است و بهمان نسبت بشما به تقاضا کنند. یا
 خریدار وارد نمیشود) * مرز نهائی تقاضای سرمایه دار مساوی است با C که خود $C = v + c$ است،
 ولی عرضه ی وی برابر است با $m + v + c$ و لذا اگر ترکیب کالا - سرمایه ی وی چنین باشد :
 $80c + 20v + 20m$ آنگاه تقاضای او مساوی خواهد بود با $80c + 80v + 20m$ و بنا
 براین از لحاظ ارزشمندی $\frac{1}{3}$ کوچکتر از عرضه ی او خواهد بود. هر اندازه که درصد حجم m ای که
 او تولید کرده (نرخ سود) بزرگتر باشد، همانقدر تقاضای وی در نسبت با عرضه اش کوچکتر خواهد بود.
 اگرچه با پیشرفت تولید، تقاضای سرمایه دار در باره ی نیروی کار و لذا بطور غیرمستقیم در مورد وسائل
 ضروری زندگی، تعدیجا نسبت به تقاضای وی در مورد وسائل تولید کوچکتر میشود، معد لک از سوی دیگر
 نباید فراموش نمود که تقاضای سرمایه دار در مورد Pm ، اگر بطور متوسط حساب شود، همواره
 کوچکتر از سرمایه ی اوست. بنابراین تقاضای سرمایه دار در مورد وسائل تولید همواره باید از لحاظ ارزشی
 پائینتر از کالا - محصول سرمایه دار دیگری باشد که با سرمایه ای برابر و تحت شرایط یکسان وسائل تولید
 مزبور را به وی تحویل میدهد. * * * اینک سرمایه داران یکی دو تانیستند تغییری در اصل مسئله
 نهدند. فرض کنیم که سرمایه ی سرمایه داری برابر با ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد، که بخش ثابت
 آن $800 =$ لیره ی استرلینگ است. در اینصورت تقاضای وی از همه ی سرمایه داران دیگر $800 =$
 لیره ی استرلینگ است. ولی این سرمایه داران بنوبه ی خود جمعا و بر حسب هر سرمایه ی ۱۰۰۰
 لیره ای و نرخ برابر سود، وسائل تولیدی به ارزش ۱۲۰۰ لیره ی استرلینگ برای تحویل آماده میکنند
 (صرفنظر از آنکه چه مبلغ از سرمایه ی ۱۰۰۰ لیره ای سهم تریک از آنها میشود و مقداری به هر
 کدام از آنهاص افتد چه نسبتی در سرمایه ی کل داراست) * بنابراین تقاضای سرمایه دار اولی فقط
 $\frac{2}{3}$ عرضه ی آنها را جبران میکند، و در حالیکه کل تقاضای ویژه ی وی از لحاظ ارزشی فقط برابر با $\frac{4}{9}$
 عرضه ی خود اوست.

اینک یکبار دیگر لازم است، پیش از بررسی، بطورکد را وارد عرصه ی وا گرد سرمایه شویم. فرض
 کنیم که مجموع سرمایه ی سرمایه دار فروض ۵۰۰۰ لیره ی استرلینگ باشد که ۴۰۰۰ لیره ی آن سرمایه
 استوار و ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ دیگر سرمایه ی گردان وی را تشکیل دهد. بنابراین فرض سابق اینس

* باید توجه داشت که در اینجا علاوه بر خرید های قسطی، تسویه خری و امثال آن نیز در رد اد
 مناسبات اعتباری است.
 * برای اینکه خواننده دچار ابهام نگردد توضیحات مذکور میشود که چون v در سرمایه دار از لحاظ ^{بط} m
 و مقدار سرمایه برابر هستند و بنابراین در متن ذکر شد، همواره ارزش کالا - سرمایه بیشتر از سرمایه پیش-
 ریخته است و نظر به اینکه تقاضای سرمایه دار در مورد وسائل تولید همواره کوچکتر از سرمایه ی اوست،
 ضرورتا ارزش محصول سرمایه داری که وسائل تولید تحویل میدند و لذا عرضه اش که برابر با $m + v + c$
 اوست باید بیشتر از ارزش تقاضای سرمایه داری باشد که این وسائل تولید را میخرد (مترجم) *

۱۰۰۰ لیبره = ۸۰۰ c + ۲۰۰ v است . سرمایه ی گردان وی باید پنج بار در سال واگرد کند تا مجموع سرمایه اش یکبار در سال واگرد داشته باشد . در آن صورت محصول - کالای وی برابر با ۶۰۰۰ لیبره ی استرلینگ ، یعنی ۱۰۰۰ لیبره بزرگتر از سرمایه ی پیش ریخته اش خواهد بود . آنگاه همان نسبت اضافه ارزشی که فوقایان شد از آن نتیجه میشود :

۵۰۰۰ c : ۱۰۰۰ m برابر است با ۱۰۰۰ (c + v) : ۲۰۰ m پس دیده میشود که این واگرد بهیچوجه تغییری در مورد نسبت میان جمع تقاضای وی و مجموع عرضه ی وی بوجود نمی آورد و تقاضا همچنان $\frac{1}{5}$ کوچکتر از عرضه است .

گیریم که سرمایه ی استوارش در ده سال نو شود . پس در چنین صورتی وی سالانه $\frac{1}{10}$ آنرا که برابر با ۴۰۰ لیبره ی استرلینگ است ، مستهلك میکند . بر این اساس باز برای وی ۳۶۰۰ لیبره ی استرلینگ سرمایه ی استوار باقی میماند به اضافه ی ۴۰۰ لیبره ی استرلینگ پول نقد . تا آنجا که تعمیرات ضروری باشند و از حدود متوسط متعارف تجاوز نکنند بخرایز سرمایه گذاری بعدی معنای دیگری ندارند . ممکن بود مطلب رایج این صورت مورد بررسی قرار میدادیم که گوئی سرمایه دار هزینه های تعمیراتی را از ابتدای سرمایه گذاری ، به آن میزانی که در محصول - کالای سالانه وارد میشود ، در ارزیابی سرمایه - گذاری خود بحساب آورد ، و بنحویکه هزینه ی تعمیرات در شکم مبلغ - بابت استهلاك منظور شده است . (چنانچه در واقع نیازهای تعمیراتی وی کمتر از حد متوسط باشند ، آنگاه این خود برای سرمایه دار بردی است ، همچنانکه اگر بالاتر از آن حد باشد برای وی باخت محسوب میشود . ولی این تفاوتها در مقیاس جمع افرادی از طبقه ی سرمایه دار که در همین رشتهی صنعتی اشتغال دارند پناهما میشوند) . بهر حال با اینکه اگر مجموع سرمایه یك واگرد در سال داشته باشد ، تقاضای سالانه ی سرمایه دار همچنان برابر ۵۰۰۰ لیبره ی استرلینگ که ساوی با سرمایه ی پیش ریخته است ، باقی میماند . معذک این تقاضا در مورد سرمایه ی گردان افزایش می یابد ، در حالیکه در مورد بخش استوار سرمایه پیوسته در کاهش است .

اکنون به تجدید تولید میپردازیم . چنین فرض کنیم که سرمایه دار تمام اضافه ارزشی را صرف میکند و فقط مقدار سرمایه ی یدوی c را از نو در تولید بار آور بکار میاندازد . در اینحال تقاضای سرمایه دار برابر با عرضه ی اوست ، ولی از لحاظ حرکت سرمایه اش چنین نیست . زیرا وی بمثابه سرمایه دار تقاضای خویش را از حد $\frac{1}{5}$ سرمایه اش تجاوز نمیدهد (از لحاظ مقدار ارزشی) . $\frac{1}{5}$ آنراوی مانند غیر سرمایه دار صرف میکند ، یعنی آنرا نه در وظیفه ی سرمایه دار بودنش بلکه برای نیازمندیهای شخصی یا خوشیهای خویش بکار میبرد .

پس حساب وی بر پایه ی درصد بشرح زیر است :

بمثابه سرمایه دار تقاضا = ۱۰۰ ، عرضه = ۱۲۰

بمثابه خوشگذران تقاضا = ۲۰ ، عرضه = -

جمع تقاضا = ۱۲۰ ، عرضه = ۱۲۰

■ در باره ی تفاوت میان سرمایه ی استوار و گردان (سیار) از یکسو و سرمایه ی ثابت و متغیر از سوی دیگر به جلد اول کاپیتال ترجمه ی فارسی فصل ششم صفحه ی ۲۰۴ و بعد و صفحه ی ۵۵۳ و همچنین به نامه ی مارکس به انگلس مورخ ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ (صفحه ی ۷۱۲ - ۷۱۶ ترجمه ی فارسی) مراجعه شود . و نیز در بخش دوم از همین کتاب مصنف به تفصیل درباره ی مفهوم سرمایه ی استوار و گردان بحث میکند .

چنین فرضی برابر با اینست که نیستی تولید سرمایه داری را مغفول داشته و لذا حکم تابودی خود سرمایه ی صنعتی را صادر کرده با میمیم . زیرا چنانچه فرض شود که اصل محرک سرمایه داری عمومی و تشنج است نه ثروت افزائی بنفسه و آنگاه اساس سرمایه داری حذف شده است .

ولی این فرض از لحاظ فنی نیز غیر ممکن است . نه تنها لازم است که سرمایه داره در برابر نوسانات قیمت ها و برای آنکه بتواند در انتظار مقارنات مساعد قروض و خرید باشد سرمایه ی ذخیره ای تشکیل دهد ، بلکه مجبور است که سرمایه انباشت کند تا بدین وسیله تولید را گسترش دهد و پیشرفتهای فنی را در درون ارگانسیم مولد خود جایگزین سازد .

برای انباشتن سرمایه و وی بدو باید بهیروی از اضافه ارزش خود را به صورت پولی که از دوران بدست آورده است از گردش خارج کند و مانند گنج آنرا افزایش دهد تا حدی که این پول ابعاد لازم برای گسترش بنگاه قدیم یا گشایش موسسه ی جنبی را پیدا نماید . تا هنگامیکه گنج سازی ادامه دارد و بهر حال ای سرمایه دار افزوده نمیشود و پول را کسب نموده است و وی از بازار کالاها در برابر معادل پولی که به استعانت کالای عرضه شده ی خرید از درون آن بیرون کشیده است هیچ معادلی به صورت کالا جان نمیکند .

در اینجا از اعتبار چشم پوشیده ایم . از جمله این امر با مسئله ی اعتبار ارتباط پیدا میکند که مثلا سرمایه داره بهرور که پول می انبارد و آنرا در برابر بهره و نزد بانک به حساب جاری میسپارد .

* مقارنات در برابر اصطلاح لاتینی Conjonctures (به آلمانی Konjunktoren) بکار برده شده است . این کلمه که هم در زبانهای فارسی و عربی و هم در زبانهای اروپائی از اختر شناسی قدیم بعاریت گرفته شده و بمعنای همزمان قرار گرفتن ستارگان معین در برج و احدی از منطقه البروج است و در اقتصاد سیاسی جدید سرمایه داری بمعنای استقرار همزمان شرایط معین اقتصادی اصطلاح شده است و بر پایه ی آن دورانهای رونق و فروکش کسب و کار محاسبه میشود و مانند اختر شناسی قدیم قران نحس و سعد استخراج میگردد .

فصل پنجم

زمان دوران^(۸)

چنانکه دیده شد، حرکت سرمایه از راه محیط تولید و دو مرحله‌ی محیط دوران، در دوران یک توالی زمانی انجام میگردد. مدت توقف آن در محیط تولید، زمان تولید را تشکیل میدهد و مدت است آن در محیط دوران، زمان دوران سرمایه است. بنابراین مجموع زمانی که سرمایه دور بهائی خود را طی میکند برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران است.

بدیهی است که زمان تولید متضمن مدت روند کار است ولی به آن محدود نیست. بدوای بخاطر آنست که جزئی از سرمایه‌ی ثابت بصورت وسائل تولید، مانند ماشین آلات، ابنیه و غیره وجود دارد که تا پایان عمر خود در همان روند کاری که دائما از نو تکرار میشود مورد استفاده قرار میگیرند. البته توقف هنگامی روند کار، مثلا در اثنای شب، انجام وظیفه‌ی این وسائل کار را قطع میکند و ولی بقاء آنها را در محل‌های تولید منتفی نمیسازد. این وسائل نه تنها در زمانیکه کار میکنند بلکه هنگام خوابیدن هم از آن کارگاهها هستند. از سوی دیگر سرمایه دار ضرورتا باید ذخیره‌معینی از مواد خام و مواد نمکی را تحت اختیار نگاه دارد تا روند تولید بنا بر مقیاس از پیش تعیین شده، در مدت‌های کوتاه یا بلند تری، پیش رود بدون آنکه وابسته به تصادفات روزانه‌ی عرضه‌ی بازار گردد. این ذخیره‌ی مواد خام و غیره فقط تدبیرا بنحو مولد مصرف میشود. بنابراین میان زمان تولید (۹) و زمان عملکرد آن تفاوت پیدا میشود پس زمان تولید وسائل تولید، اصلا مدت‌های زیرین را در بر میگیرد: ۱- زمانی که در اثنای آن بمشابه وسائل تولید عمل میکنند و لذا در خدمت روند تولید هستند ۲- ایست‌هایی که طی آن روند تولید و به بالنتیجه وظایف وسائل تولیدی که در این روند فرو میروند، متوقف گشته است ۳- زمانی که در اثنای آن وسائل مزبور اگرچه بمشابه شرایط روند آماده اند و لذا از هم اکنون، خود مبین سرمایه‌ی بسیار آ و هستند، لیکن هنوز در روند تولید وارد نگردیده اند. هر تفاوتی که مابین آن مورد بررسی قرار داده ایم، عبارت از تفاوتی است که میان زمان حضور سرمایه‌ی بارآور در محیط تولید و زمان حضور آن در روند تولید وجود دارد. ولی روند تولید خود میتواند موجب انقطاع روند کار و بالنتیجه زمان کار گردد، یعنی فواصلی بوجود آورد که در اثنای آن محمول کار بدون آنکه همچنان چاشنی کار آ را به آن زده شود، تسلیم فعل و انفعالات پروسه‌های فیزیکی گردد. در این مورد، با اینکه روند کار و لذا وظیفه‌ی وسائل تولید بمشابه وسائل کار قطع شده است، روند تولید و بالنتیجه وظیفه‌ی وسائل تولید همچنان ادامه می‌یابد. چنین است مثلا در مورد تخی که کشته شده، شرایطی که در سرداب در حال تخمیر است و مصالح کار بسیاری از مانوفاکتورها، مانند دباغی‌ها، که به فعل و انفعالات شیمیائی واگذار میشوند.

در این موارد زمان تولید بیشتر از زمان کار است. تفاوت میان آن دو عبارت از فزونی زمان تولید بر زمان کار است. این فزونی همواره یا از آنجا نتیجه میشود که سرمایه‌ی بارآور نهائی در محیط تولید وجود دارد بدون آنکه در خود روند تولید بکار افتاده باشد، یا از آنجا که سرمایه‌ی مزبور در روند تولید عمل

(۸) از اینجاطبق دست نوشته‌ی IV.

(۹) زمان تولید در معنای فعال کلمه گرفته شده است. در اینجا زمان تولید وسائل تولید، زمانی نیست که برای تولید آنها لازم است، بلکه مدتی است که طی آن وسائل مزبور در روند تولید ینک حصول - کالا شرکت دارند. فریدریش انگلس

میکند ولی در روند کار حضور ندارد.

آن جزء از سرمایه‌ی بارآور نهایی که فقط بمثابة لوازم روند تولید خوابانده شده است مانند پنبه، ذغال و غیره در مورد رسیدگی نه چون عامل ایجاد کننده‌ی محصول تازه تیردارد و نه بمثابة ارزش آفرین عملی انجام میدهد. این سرمایه‌ی خوابانده است و با اینکه این خوابیدن خود برای جریان بلا انقطاع روند تولید شرط لازمی بشمار میرود. این سه اسباب و لوازم و غیره که برای جادادن این ذخائر مولد (سرمایه‌ی نهان) بکار میروند، خود شرایط روند تولید محسوب میشوند و لذا اجزای از سرمایه‌ی بارآور پیش ریخته را تشکیل میدهند. آنها وظیفه‌ی خود را بمثابة نگهبانان اجزاء مولد در مرحله‌ی تدارکی انجام میدهند. هرگاه در این مرحله کار - روندهائی ضرور گردند، مواد خام و غیره گرانتر میشوند ولی در آن صورت کار بارآور هستند و اضافه ارزش می‌آفرینند و زیرا بهری از این کار مانند همه‌ی کارهای مزدوری بی اجرت باقی میماند. گسیختگی‌های عادی تمام روند تولید، یعنی فواصلی که طی آن سرمایه‌ی بارآور بکار نمی‌افتد، نه ارزش تولید میکنند و نه اضافه ارزش. از اینجاست که تلاش برای بکار واداشتن شبانه سرچشمه میگیرد. (کتاب اول، فصل هشتم، بند چهارم). فواصلی که در زمان کار بوجود می‌آید و لازم است که محصول کار طی خود روند تولید آنرا از سر بگذراند، نه ارزش بوجود می‌آورند و نه اضافه ارزش، ولی محصول را به پیش می‌رانند و جزئی از زندگی آنرا تشکیل میدهند و پروسه‌ای است که ناچار محصول کار باید از آن بگذرد. ارزش ادوات و غیره به نسبت تمام زمانی که کار میکنند به محصول منتقل میشود و خود کار است که محصول را در چنین مرحله‌ای قرار میدهد و آنچه آنکه غبار پنبه جزئی از تولید پنبه بشمار میرود و با وجود اینکه در محصول وارد نمیشود، ارزش خود را به محصول منتقل میکند و کار کردن ادوات نیز بهمان وجه شرط تولید بشمار میروند. جزء دیگری از سرمایه‌ی نهان مانند این سه، ماشین آلات و غیره، یعنی وسائل کاری که عمل آنها فقط بوسیله‌ی این سرمایه‌ی عادی روندها تولید قطع میگرد - گسیختگی‌های غیرعادی در نتیجه‌ی محدود شدن تولید و بهر آنها و غیره، زیان خالص هستند و پس - ارزش افزای میشوند بدون آنکه در محصول آفرینی وارد باشند. مجموع ارزشی که این جزء از سرمایه به محصولی افزاید وابسته به عمر متوسط آنست و چون ارزش مصرف است و چه بهنگام کار کردن و چه در زمان کار نکردن مقداری ارزش از دست میدهد.

سرانجام و ارزش آن جزء ثابت سرمایه، که با وجود گسیختگی روند کار به حضور خود در روند تولید ادامه میدهد، از نو در حاصل روند تولید ظاهر میگردد. بوسیله‌ی خود کار است که وسائل تولید در این مورد تحت شرایطی قرار گرفته اند که در درون آن شرایط آنها خود بخود پروسه‌های معلوم طبیعی را از سر میگذرانند و نتیجه‌ی آن حصول اثر مفید مشخص و یا تغییر در شکل ارزش مصرف آنهاست. کار همواره ارزش و وسائل تولید را به محصول منتقل میکند بشرط آنکه وسائل مزبور را واقعا و بر طبق هدف به صورت وسائل تولید مصرف نماید. این مسئله مهم نیست که آیا کار برای حصول این منظور باید مستمر بوسیله‌ی وسائل کار بروی محصول کارتا تیر کند یا آنکه تنها کافی است که با ایجاد تکان لازم وسائل تولید را در شرایطی قرار دهد که آنها خود بخود بدون دخالت دیگر کار تحت تازه تیر پروسه‌های طبیعی تغییر مورد نظر را بوجود آورند.

علت بیش‌تر زمان تولید بوزمان کار هر چه میخواید باشد - خواه از آن جهت باشد که وسائل تولید فقط سرمایه‌ی بارآور نهان هستند و لذا هنوز مرحله‌ی تدارک روند واقعی تولید را از سر میگذرانند و یا سبب که در درون روند تولید، در نتیجه‌ی توقف‌های آن، انجام وظیفه‌ی وسائل مزبور قطع شده است و یا سرانجام از آنرو که خود روند تولید انقطاع روندها را ایجاد مینماید - در هیچیک از این موارد وسائل تولید بمثابة جذب کننده‌ی کار عمل نمیکند. از آنجاکه هیچ ناری نمیکند، هیچ اضافه ارزشی نیز جذب نمی‌نمایند. بنابراین تا هنگامیکه سرمایه‌ی بارآور در بخشی از زمان تولید خویش

قرار دارد که متجاوز از زمان کاراست و هر قدر هم توقف های منور از انجام روند ارزش افزائی جدائی تا پذیر باشند و هیچگونه ارزش افزائی سرمایه ی بار آور روی نمیدهد. روشن است که هراندازه زمان تولید و زمان کار بیشتر بایکدیگر تطبیق داشته باشند بهمان اندازه بارآوری و ارزش افزائی سرمایه ی مولد معین در مدت معین بزرگتر است. گرایش تولید سرمایه داری در این امر که تا سرحد امکان از فزونی زمان تولید نسبت به زمان کار بکاهد از اینجانشانی میشود. ولی انحراف زمان تولید سرمایه از زمان کار هر چه میخواهد باشد، این امر مسلم است که زمان تولید و محیط بزمان کاراست و اضافه زمان و خود ملازمه ی روند تولید بشمار میرود. بنابراین زمان تولید همواره عبارت از زمانی است که طی آن سرمایه ارزش مصرف تولید میکند و بر ارزش خود می افزاید و لذا بمثابة سرمایه ی بار آور وارد عمل است و ولو اینکه زمانی را نیز در برگردد که یا در حالت نهائی است و یابدون آنکه ارزش افزا باشد تولید میکند.

در درون محیط دوران و سرمایه مانند کالا - سرمایه و پول - سرمایه لانه میکند. دوروند دورانی عبارت از این است که خود را از شکل کالائی بشکل پولی و از صورت پولی بصورت کالائی مبدل سازد. این امر که در این مورد استحاله ی کالا به پول در عین حال سامان یابی اضافه ارزشی است که در کالا جایگزین شده است و و اینکه بدل شدن پول به کالا در عین حال استحاله یا تجدید استحاله ی ارزش - سرمایه در سیمای عناصر تولیدی است و بهیچوجه تغییری در این مسئله نمیدهد که این پروسه ها بمثابة روند های دورانی و روند های استحالات ساده ی کالائی هستند.

زمان دوران و زمان تولید یکدیگر را متقابل دفع میکنند. در اثنای زمان دوران خویش سرمایه مانند سرمایه ی بار آور عمل نمیکند و لذا نه کالائی تولید میکنند نه اضافه ارزش. هرگاه دور پیمائی را در ساد - ترین شکل آن مورد توجه قرار دهیم، بنحویکه مجموع ارزش - سرمایه هر بار یکجا و یک کاسه از مرحله ای به مرحله ی دیگر وارد گردد و آنگاه محسوس است که روند تولید و لذا خود افزائی سرمایه تا هنگامی که زمان دوران ادامه دارد قطع شده است و بر حسب طول این مدت است که تجدید روند تولید تنسد و کند میشود. در صورتیکه بعکس و قسمت های مختلفی ی سرمایه متعاقب یکدیگر دور پیمای باشند و بنحویکه دور پیمائی مجموع ارزش - سرمایه پشت سر هم در دور پیمائی حصه های گوناگون انجام شود و آنگاه روشن است که هر قدر توقف پیوسته ی اجزاء قابل تقسیم سرمایه در محیط دوران طولانی تر گردد ناگزیر باید آن قسمتی از سرمایه که بطور مداوم در محیط تولید اندر کار است کوچکتر شود. بنابراین انبساط و انقباض زمان دوران نسبت به قبض و بسط زمان تولید و یا نسبت به دامنه ای که مقدار معینی از سرمایه بمثابة سرمایه ی بار آور بکار می افتد و همچون حدودی منفی تا به ثیر می کنند. هراندازه که استحالات دورانی سرمایه جنبه ی ایده آلی پیدا کنند یعنی هر قدر زمان دوران برابر با صفر گردد یا به صفر نزدیک شود و بهمان اندازه عملکرد سرمایه بیشتر میشود و بارآوری و خود افزائی آن بزرگتر خواهد بود. مثلاً زمان دوران به صفر نزدیک میشود آنگاه که سرمایه داری بنایه سفارش کار میکند و محصولش به تنگم تحویل پرداخت میشود و آن پرداخت نیز با تحویل وسائل تولید ویژه ی خود او انجام میگردد.

بدینسان زمان دوران سرمایه و بطور کلی زمان تولید و بالنتیجه روند ارزش افزائی آنها محدود میسازد و این محدودیت متناسب با طول مدت دوران است. ولی این مدت میتواند بطور بسیار مختلف زیاد و کم شود و لذا به درجات بسیار متفاوتی زمان تولید سرمایه را محدود نماید. اما آنچه اقتصاد سیاسی می بیند عبارت از آن چیزی است که در ظاهر بروز میکند و یعنی تا به تیری که زمان دوران بر

مقصود مصنف از اقتصاد سیاسی همواره عبارت از اقتصاد ی است که در نتیجه ی رشد سرمایه داری و تشدید مبارزه ی طبقاتی جانشین علم اقتصاد کلاسیک بورژوائی شده است و بسبب آنکه نمایندگانش بجای تحلیل علمی پدیده های اقتصادی به توصیف مظاهر خارجی پدیده ها میپردازند و میکوشند تا بقیه در زیر نویس صفحه بحد

بهر روی روند ارزش افزائی بطور کلی اعمال میکند. اقتصاد سیاسی این تا' شهرمنفی را بدان جهت مثبت تلقی مینماید که نتایج آن مثبت است. اقتصاد مزبور بیشتر از آنجا به این ظاهر دل بستگی پیدا میکند که آنرا بمثابة دلیلی بر اثبات این امر می بیند ارد که گویا سرمایه، مستقل از روند تولید خویش و لذا آفاغ از بهره - کشی کاره منبع فیاض مرموزی از ارزش افزائی در اختیار دارد که از محیط دوران بسوی او جاری است. بعد از خواهیم دید چگونه حتی اقتصاد علمی نیز فریب این ظاهر را می خورد. این نمود نیزه چنانکه بسا از ثابت خواهد شد، بوسیله ی پدیده های گوناگونی تحکیم میگردد که عبارتند از:

- ۱- شیوه ی سرمایه داری در مورد محاسبه ی سود - شیوه ای که بوسیله ی آن علت منفی بمثابة علت مثبت تلقی میشود، یعنی برای سرمایه های متعلق به محیط های سرمایه گذار ی مختلفه که اختلاف آنها فقط در زمان دوران است، طولانی ترین مدت دوران مانند عامل ترقی قیمت ها، یا کوتاه سخن، بمثابة یکی از علل برابر ساختن سود تا' شهر میکند.
- ۲- زمان دوران فقط لحظه ای از زمان واگرد راتشکیل میدهد و ولی زمان واگرد متضمن زمان تولید یا تجدید تولید نیز هست. لذا چنین جلوه میکند که گویا آنچه مرهون زمان تولید یا تجدید تولید است از برکت زمان دوران ناشی شده است.
- ۳- برای اینکه کالاها به سرمایه ی متغیر (دستمزد) مبدل شوند، لازم است که بدو آنها بابه پول تبدیل گردند.

بنابراین در مورد انباشت سرمایه و تبدیل به سرمایه ی متغیر اضافی در محیط دوران یاد ر زمان دوران انجام میگردد. لذا انباشتی که از این راه وقوع می یابد مانند نتیجه ی زمان دوران وانمود میشود. در درون محیط دوران، سرمایه دو مرحله ی متقابل $W - G$ و $G - W$ را - خواه از این سمت یا از سمت دیگر - طی میکند. بنابراین زمان دوران آن به دو بخش تجزیه میشود: زمانی که برای مبدل گشتن آن از کالا به پول لازم است و زمانی که جهت تبدیل آن از پول به کالا مورد نیاز است. بنابراین تحلیلی که قبلا از دوران کالائی ساده کرده ایم (کتاب اول، فصل سوم) این نکته معلوم است که $W - G$ یعنی فروش و دشوارترین بخش استحاله ی سرمایه بشمار میرود و لذا در شرایط عادی و این دگرسانی بزرگترین بخش زمان دوران راتشکیل میدهد. ارزش بصورت پول و همواره در شکل مبادله پذیر خود قرار دارد. ولی ارزش بصورت کالا، باید پدید و از راه استحاله ی به پول این سرمایه تبدیل پذیر می شود. مستقیم را بدست آورد و لذا اخصلت همواره آماده به خدمت راکسب نماید. ولی در روند دورانی سرمایه، آنجا که مرحله ی $G - W$ آغاز میشود، مسئله ی تبدیل پول به کالاها - سی مطرح میگردد که در هر سرمایه گذاری معین عناصر مشخصی سرمایه ی باارور راتشکیل میدهند. ممکن است وسائل تولید در بازار حاضر نباشند و باید آنها تازه باید تولید شوند، یا از بازارهای دور حمل گردند. یاد ر امر رسیدن عادی آنها ناقصی بروز کرده باشد، قیمت ها تغییر کرده باشند و غیره. خلاصه اوضاع و احوال متعددی که در تغییر شکل $G - W$ دریافتنی نیست، اما حتی برای وقوع این جزه از مرحله ی دوران مدتی می خواهد که گاه درازتر و گاه کوتاه تر است. چنانکه $W - G$ و $G - W$ میتوانند از لحاظ زمانی از یکدیگر جدا باشند، از جهت مکانی نیز امکان جدائی آنها هست، یعنی ممکن است که بازار خرید و بازار فروش از نظر مکانی متفاوت باشند. مثلا حتی اغلب از کارخانجات

بقیه زیر نویس صفحه قبل:

سرمایه داری راینحوی توجیه کرد و تضاد های آنرا رپوشی نمایند، مارکس آنرا اقتصاد علمیانها میخواند. از جمله نمایندگان برجسته ی این بخش از علم اقتصاد بورژوازی، مالتوس انگلیسی، ژان باپتست سه فرانسوی، و کاری امریکائی و باستیای فرانسوی هستند که مارکس مکررا در کتاب سرمایه نظریات آنها را مورد انتقاد قرار داده است.

ممکن است که بازار خرید و بازار فروش از نظر مکانی متفاوت باشند. مثلا حتی اغلب در کارخانجات خریدار و فروشنده اشخاص مجزائی هستند. در تولید کالائی، دوران بهمان اندازه ضرورت دارد که خود تولید و لذا عاملین دوران همانقدر لازمند که عاملین تولید. روند تجدید تولید متضمن هر دو وظیفه ی سرمایه است و بنابراین ضرورت نمایندگی این دو وظیفه را نیز در بردارد. چه خود سرمایه دار این وظایف را بعهده گیرد و چه بوسیله ی کارگرمزدبگیری، که عامل سرمایه دار است. و این امر نمیتواند دلیل آن باشد که عاملین دوران با عاملین تولید مشتبه شوند، همچنانکه نمیتواند پایه ی آن گردد که وظایف سرمایه ی کالائی و سرمایه ی پولی با وظایف سرمایه ی بارآور مخلوط شوند. عاملین دوران اجرت خود را از عاملین تولید میستانند. ولی اگر سرمایه دارانی که میان خود میخرند و میفروشند نه محمول ایجاد کنند و نه ارزش بیافزینند، در آنصورت هنگامی هم که وسعت کسب و کارشان به آن امکان دهد یا وادارشان سازد که این وظیفه را به عهده ی دیگری واگذارند، باز هیچ تغییری در وضع حاصل نمیشود. در بسیاری از بینگاہها خریداران و فروشنندگان به تناسب میزان سود اجرت میگیرند. این سخن که گویا اجرت آنها بوسیله ی مصرف کنندگان پرداخته میشود هیچ چیزی را روشن نمیکند. مصرف کنندگان فقط هنگامی میتوانند پرداخت کنند که خود بمشابه عامل تولید، معادلی بصورت کالای تولید کرده باشند و یا آنکه چنین معادلی را از مال عاملین تولید، خواه از راه سند حقوقی (بمشابه شریک آنها و غیره) و خواه بوسیله ی خدمات شخصی، تصاحب نموده باشند.

میان $G - W$ و $W - G$ تفاوتی است که بهیچوجه مربوط به اختلاف شکل میان کالاها نیست، بلکه از خصیلت سرمایه داری تولید سرچشمه میگردد. هم $W - G$ و هم $G - W$ مبخودی خود فقط تحول ساده ی مقدار معلومی ارزش از یک شکل به شکل دیگر هستند و پس $W - G$ در عین حال سامان پایی اضافه ارزشی را در بردارد که در W جای گرفته است. اما در مورد $G - W$ چنین نیست. به همین جهت فروش مهمتاز خرید است. در شرایط عادی $G - W$ عبارت از معامله ای است ضرور بمنظور بارور ساختن ارزشی که G بیانگر آنست، ولی بسامان رسانسی اضافه ارزش نیست. معامله ی $G - W$ مقدمه ای برای تولید اضافه ارزش است، نه انجام آن. صورت وجودی خود کالاها، یعنی وجود آنها بمشابه ارزش مصرف، حدود مشخصی را به دوران کالا - سرمایه $W - G$ ، تحمیل میکند. کالاها ذاتا مینرند و اند. بنابراین اگر طی مدت معلومی کالاها بر حسب تخصیصی که یافته اند در مصرف مولد یا مصرف فردی وارد نگردند، و باید یکسختن در مهلت معین خریداری نشوند، آنگاه دچار خرابی و فساد میگردد و باکم کردن ارزش مصرف خود، خاصیت حاملین ارزش مبادله را نیز از دست میدهند. ارزش - سرمایه ای که در دوران آنها جای گرفته و نیز اضافه ارزشی که بر آن سرمایه روئیده است نابود میشود. ارزش های مصرف فقط تا آنجا حاصل ارزش - سرمایه ی پاینده و خود افزا هستند که پیوسته نو شوند و مجددا تولید گردند. یعنی ارزشهای مصرف تازه، چه از همان قماش و چه از نوع دیگر، بجای آنها بنشینند. بنابراین فروش آنها در شکل کالای آماده، و لذت اورودشان از اینراه در مصرف مولد یا انفرادی، شرط پیوسته مکرر تجدید تولید آنها بشمار میرود. کالاها مجبورند که در درون زمان معینی شکل ارزش مصرف کهنه ی خود را عوض کنند تا بتوانند در قالب تازه ای بزندگی خویش ادامه دهند. فقط از راه این پیکر نوکنی دائمی خویش است که ارزش مبادله میتواند باقی بماند. فساد ناپذیری ارزش مصرف کالاها ی گوناگون بر حسب نوع آنها کندتر یا تندتر است. بنابراین ممکن است که فاصله ی کمابیش درازی میان تولید و مصرف آنها وقوع یساید. لذا امکان دارد که کالاها مدت کوتاھتر یا طولانی تری در مرحله دوران $W - G$ ، مانند کالا - سرمایه بسر برند و یا بمشابه کالا، زمان دوران کوتاھتر یا درازتری را تحمل نمایند. مرزی که از راه فساد جنسی يك کالا به زمان دوران کالا - سرمایه تحمیل میشود، عبارت از حد مطلق این قسمت از زمان

دوران است ، باید یگرسخن حد مطلق زمان دورانی است که کالا - سرمایه بعنوان کالا - سرمایه میتواند ازسریگد راند . هر قدر کالا بیشتر فساد پذیر باشد بیشتر نیازمند آنست که هر چه زودتر پس از تولید خسود مصرف شود و لذت افروزش رسد . هر قدر کمتر قابل دور شدن از محل تولید خود باشد بهمان اندازه محیط مکانی دوران آن تنگتر میشود و بهمان اندازه بازار فروش آن جنبه ی محلی بیشتری پیدا میکند . بنابراین این هر قدر فساد پذیری کالائی بیشتر و حد مطلق که جوهر طبیعی آن برای زمان دوران کالائی اش تحمیل میکند تنگتر است ، بهمان اندازه شایستگی آن برای آنکه محصول تولید سرمایه داری قرار گیرد کمتر خواهد بود . تولید سرمایه داری فقط در جاهای پر جمعیت و یابہ میزانی که گسترش وسائل حمل و نقل موجب نزدیکی نقاط میگردد ، میتواند بر چنین کالاهائی تسلط یابد . ولی با این وجود تمرکز یافتن تولید این قبیل کالا ها در دستهای افراد معدود در نقاط پر جمعیت حتی میتواند بازار نسبتاً بزرگی برای چنین اجناسی فراهم سازد ، چنانکه مثلا آبجوسازها ، و شیرفروشی های بزرگ و غیره از آن موارد بشمار میروند .



فصل ششم

هزینه های دوران

I • هزینه های سره ی دوران

۱- زمان فروش و خرید

تغییر شکل های سرمایه از کالا به پول و از پول به کالا ، در عین حال عبارت از معاملات سرمایه دار ، یعنی اقدامات فروش و خرید ، هستند . از لحاظ ذهنی یعنی از نقطه ی نظر سرمایه دار ، زمانی که در اثنای آن این استحقاقات سرمایه انجام میگردد ، مدت های فروش و خرید است ، باید یگرسخن ، زمانی است که در اثنای آن سرمایه دار در بازار مانند فروشنده و خریدار عمل میکند . همچنانکه زمان دوران سرمایه ، یک بخش ضروری زمان تجدید تولید آنرا تشکیل میدهد . هم آنچنان نیز زمانی که طی آن سرمایه دار خرید و فروش میکند و به بازار سرگرم است ، بخشی است از زمان انجام وظیفه ی وی بشابه سرمایه دار یعنی مانند سرمایه ی شخصیت یافته . این زمان جزئی از مدت کسب و کار اوست .

چون فرض کرده ایم که کالا هابنا به ارزشی که دارند خرید و فروش میشوند ، در موارد مورد بحث کونی تنها سخن بر سر تحول یافتن همان ارزش از شکلی به شکل دیگر ، از صورت کالائی به صورت پولی و از قالب پولی به قالب کالائی است . سخن بر سر یک تغییر حالت است و پس ، حالا اگر کالا ها بنا به ارزش خود فروخته شوند ، در آن صورت مقدار ارزشی ، هم در دست فروشنده و هم در دست خریدار ، بی تغییر بجای میماند و فقط شکل وجودی آن دگرسان شده است . چنانچه کالا ها به ارزش خود فروخته نشوند ، آنگاه حاصل جمع ارزشهای تبدیل یافته بی تغییر باقی میماند . آنچه در جهت اضافه است در طرف دیگر منهایست .

اما استحقاقات $G - W$ و $W - G$ عبارت از معاملاتی است که میان خریدار و فروشنده انجام میگردد . تا میان آنها توافق حاصل شود مدتی وقت لازم است ، بویژه آنکه در این مورد هر دو طرف در جریان است که طی آن هر یک از طرفین میکوشد تا معامله را بیشتر بسود خود تمام کند و در هر دو طرف نیز افراد دست اندر کاری برابر هم قرار گرفته اند ، چنانکه گفته اند : « هرگاه یونانی ای با یونانی دیگر تلاقی کند ، آنگاه جنگ سختی در میگردد » . تغییر حالت مستلزم صرف وقت و نیروی کار است ، ولی نه برای ارزش آفرینی بلکه بمنظور جاننشین ساختن شکلی از ارزش بجای شکل دیگر . کوشش متقابلی که در این فرصت بمنظور تصاحب مقدار بیشتری ارزش از جانب طرفین انجام میگردد تغییری در اصل مطلب نمیدهد . همچنانکه کاریکه ضمن یک محاکمه در دادگاه مصرف میشود افزایشی در مقدار ارزشی مال مورد نزاع ایجاد نمی نماید . هم آنچنان این کار که در نتیجه ی سوء نیت طرفین افزایش هم پیدا میکند ، هیچ

■ این جمله از اثر Nathanael Lee درام نویسنده انگلیسی تحت عنوان "Rival Queens" گرفته

شده و در متن عین عبارت بزبان انگلیسی نقل گردیده است :

"When Greek meets Greek then comes the tug of war".

ارزشی بوجود نمی آورد.

این کار - لحظه ی ضرور روند تولید سرمایه داری در مجموع خود ، یعنی روندی که متضمن دور ان نیز هست و یادوران خود آنرا در برمیگیرد - تقریباً میتواند به عمل سوزاندن ماده ای تشبیه گردد که منظور تولید حرارت مورد استفاده قرار میگیرد . در واقع این عمل سوزاندن ، باینکه یک لحظمی ضرور از روند سوخت و سوز بشمار میرود ، خود حرارت بوجود نمی آورد . مثلاً برای آنکه ذغال را بشاید ما دهی سوخت بکار برم لازم است که من آنرا با اکسیژن پیوند هم و بدینسان آنرا از حالت جامد به حالت گاز در آورم (زیرا در آنیدرید کربنیک که حاصل این پیوند است ذغال به حالت گاز در می آید) ، و لذا موجب آن هم که در شکل وجودی فیزیکی آن یاد در حالتش تغییر حاصل گردد . تجزیه ی مولکولهای کربن که در مجموعه ی جامدی بهم پیوسته اند و نیز ترکش مولکولهای کربن و تجزیه ی آنها به اتم های خود ، ضرورتاً مقدم بر ترکیب جدید است و این خود مستلزم صرف مقداری انرژی است که از اینرو تید یصل به حرارت نصیب گردد بلکه از آن کسر میشود . بنابراین آنچه گفته شد چنانچه صاحبان کالاها سرمایه دار نباشند ، بلکه تولید کنندگان مستقل و بلا فصل باشند ، آنگاه زمانی که صرف خرید و فروش میشود باید از زمان کار خود آنها کسر گردد ، و بهمین جهت است که همواره (چه در عصر باستان و چه در قرون وسطی) کوشش میشد این قبیل معاملات به روزهای عید موکول شود .

بدیهی است ابعاد ی که این معاملات کالائی بدست سرمایه داران پیدا میکند بهمیچوجه نمیتواند کاری را که ارزش آفرین نیست و فقط واسطه ی تغییر شکل ارزش است به کار آفریننده ی ارزش مبدل سازد . بطریق اولی چنین معجزه ای در تحول جوهری نمیتواند از راه انتقال علی نیز میسر گردد ، یعنی نمیتواند از این امر نتیجه شود که سرمایه داران صنعتی بجای آنکه خود را « عمل سوزاندن » را انجام دهند ، آنرا به صورت کاروکاسبی منحصر اشخاص ثالثی در آورند که اجرت گیر آنها هستند . مسلم است که این اشخاص ثالث بحشق چشم و ابروی سرمایه داران صنعتی نیست که نیروی کار خویش را در اختیار آنها قرار میدهند . برای ما مورصول بهره های مالکانه ی یک مالک زمین یا برای پادوی یک بانک ، این مسئله که کار آنها حتی یک پیشیز هم بر ارزش بهره ی مالکانه یا سئو کات طلائی که کیسه کیسه از بانکی به بانک دیگر منتقل میگردد نمی افزاید ، بکلی بی تفاوت است . (۱۰)

برای سرمایه داری که دیگری را بنبف خود بکار وامیدارد ، خرید و فروش بصورت وظیفه ای عسده در می آید . از آنجا که وی محصول بسیاری از افراد را در مقیاس وسیع اجتماعی تصاحب میکند ، ناگزیر است که محصول مزبور را در همان مقیاس بفروش رساند و سپس آنرا مجدداً از صورت پول به عوامل تولید مبدل سازد . ولی زمانی که صرف خرید و فروش میشود ، چه قبلاً و چه بعداً هیچ ارزشی بوجود نمی آورد . از وظیفه ای که سرمایه ی تجاری انجام میدهد پنداری بر روز میکند . ولی بدون اینکه خواسته باشیم فعلاً بیش از این به مسئله ی سرمایه ی تجاری بپردازیم ، نکته ی زیرین خود از پیش روشن است :

وظیفه ای که فی نفسه غیر مولد است ولی خود مرحله ی واجبی از تجدید تولید را تشکیل میدهد ، اگر در نتیجه ی تقسیم کار از حالت عمل فرهی عده ای بشمار مبدل به اشتغال منحصر عده ای معدود گردد ، و بصورت کسب و کار ویژه ی اینان در آید ، در حصلت خود وظیفه تغییر سیری بر روز نمیکند . یکفربازرگان (در اینجا بشاید عامل ساده ی تغییر شکل کالاها ، بعنوان خریدار و فروشنده ی ساده ملحوظ است) میتواند بوسیله ی معاملات خود زمان خرید

(۱۰) قسمتی که میان دو قلاب قرارداد عده از یاد داشتی نقل گردیده است که مصنف کاپیتال در پایان دست نوشته ی VIII آورده است .

وفروش بسیاری از تولید کنندگان راکتوانه نماید. در آن صورت ویرا باید مانند ماشینی تلقی نمود که مانع از صرف بیهوده ی نیرو میشود و یا آنکه به آزاد شدن مدتی از زمان تولید کمک میکند. (۱۱)

ما برای آنکه مطلب راساده کنیم، (زیرا ما فقط بعدا بازرگان را بشابه سرمایه دار و سرمایعی تجاری مورد بررسی قرار میدهم)، چنین می پذیریم که این عامل خرید و فروش کسی است که کارش را میفروشد. وی نیروی کار خود و زمان کارش را در این معاملات $W - G$ و $G - W$ صرف مینماید و زندگی خویش را از این راه تا همین میکند همچنانکه شخصی دیگری مثلاً از بسندگی یا حسب سازی زندگی میکند. وی وظیفه ی لازمی را انجام میدهد زیرا روند تجدید تولید، خود مستلزم انجام وظایف غیرمولد است. این شخص بهمان خوبی دیگری کار میکند ولی محتوی کارش نه ارزش بوجود می آورد نه محصول. خود او در عدد بزرجهای تولید بشمار می آید. سود مندی وی در آن نیست که وظیفه ی غیر مولد ی رابه وظیفه ی بارآور، یا کار غیرمولد را به کار بارآور میدل سازد. اگر میشد چنین استحاله ای را بوسیله ی انتقال وظیفه انجام داد، این خود معجزه ای بشمار میرفت. سود مندی وی بیشتر در این امر است که بخش کوچتری از نیروی کار و زمان کار جامعه به این وظیفه ی غیرمولد بستگی پیدا میکند. از این بالاتر، میتوانیم بپذیریم که عامل مزبور کارگر ساده ی مزد بگیر است که حتی اگر خواسته باشیم بیشتر مزد بگیرد. مزدی که به او پرداخت میشود هر قدر باشد، این امر مسلم است که بشابه کارگر مزدور، بخشی از وقت خود را هفت کار میکند. شاید وی روزانه ارزش - محصول هشت ساعت کار را دریافت میکند. در حالیکه ۱۰ ساعت بکار اشتغال دارد. دو ساعت اضافه کاری که انجام میدهد مانند هشت ساعت کار لازم هیچ ارزشی بوجود نمی آورد، ولو اینکه بوسیله ی این هشت ساعت کار لازم، بخشی از محصول کار اجتماعی به وی منتقل میگردد. اولاً چنانچه از لحاظ اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد دید، میشود که هم قبلاً و هم بعدا نیروی کاری طسی ده ساعت کار صرفاً در این وظیفه ی دوران مورد استفاده قرار گرفته است. این نیروی کار برای هیچ چیز دیگر، برای هیچ کار بارآور قابل استفاده نیست. ثانیاً جامعه در ازای این دو ساعت اضافه کار اجرتی نمیپردازد ولو اینکه دو ساعت مزبور بوسیله ی انجام دهنده ی کار مصرف شده است.

از این راه جامعه هیچ محصول و ارزش اضافی بدست نمی آورد. ولی هزینه های تولید، که

(۱۱) " هزینه ی این تجارت، با اینکه ضرور است، بایستی مانند مخارج سنگینی تلقی گردد."

(Quesnay: "Analyse du Tableau économique", in Daire,

"Physiocrates" 1re partie, Paris, 1846, P. 71.)

بنا به نظر که، " سود" ی که از رقابت بین بازرگانان بوجود می آید، یعنی حاصل بروز آن هم - چشمی که آنها را وارد میکند، حصه یا نفع خود را پائین میآورند. در صورتیکه دقیقاً مورد توجه قرار گیرد، برای فروشندگی دست اول و برای خریدار مصرف کننده، فقط اجتناب از ضرر است. ولی اجتناب از زیان در مورد هزینه های بازرگانی، یک محصول واقعی یا افزایش ثروت نیست که از تجارت ناشی شده باشد. خواه تجارت را بخود ی خود تنها بشابه مبادله و مستقل از مخارج حمل و نقل مورد نظر قرار دهیم، و خواه آنرا در پیوند با هزینه های حمل و نقل در نظر داشته باشیم (ص ۱۴۵ - ۱۴۶). هزینه های بازرگانی همواره به گردن فروشندگان - صاحبان محصولات تحمیل میشود، یعنی به گردن کسانی که اگر مخارج واسط وجود نمیداشت از تمام قیمتی که خریداران میپردازند منتفع میشدند. (صفحه ۱۶۳). مالکین و تولید کنندگان اجرت پردازند و بازرگانان اجرتستان.

(P. 164. Quesnay, "Dialogues sur le Commerce et sur les Travaux des Artisans", in Daire, "Physiocrates", 1re partie, Paris 1846).

از این راه جامعه هیچ محصول ارزش اضافی بدست نمی آورد. ولی هزینه های تولید و کسب شخص مزبور نمایندگی آنست و به میزان یک پنجم تقلیل پیدا میکند، یعنی بجای ده ساعت ۸ ساعت خرج برمیآورد. جامعه بابت یک پنجم این زمان دوران فعال و کسب شخص مزبور عامل آن بشمار میسر و ده هیچ معادلی نمیبرد از او. ولی اگر سرمایه دار است که این عامل را بکار میگیرد و آنگاه عدم پرداخت دو ساعت مزبور و موجب تقلیل هزینه های دورانی سرمایه ی شخص او میشود و یعنی از هزینه هائی که سرمایه دار باید از حساب دریافتی صندوق خود کسر کند بکاهد. برای سرمایه دار این نفع مثبتی است زیرا حد منفی باروری سرمایه اش را تنگتر میکند. آنگاه که کالاتولید کنندگان کوچک و مستقل و بخشی از وقت شخصی خود را صرف خرید و فروش میکنند و این بخش یافقط نمایشگر زمانی است که در فواصل انجام وظیفه ی تولیدیشان صرف میشود و یا معرف انقطاع زمان تولید آنهاست.

در هر حال وقتی که بدینسان صرف میشود و نمایشگر هزینه ی دوران است و که هیچ چیز بسره ارزشهای دگرسان گشته نمی افزاید. این هزینه ایست که برای گذار ارزشهای مزبور از شکل کالائی به صورت پول ضرورت دارد. تا آنجا که سرمایه دار تولید کند و مانند عامل دوران نمودار میشود و فقط از این حیث با تولید کنندگی ی مستقیم تفاوت پیدا میکند که سرمایه دار بمقیاس بزرگتری خرید و فروش مینماید و لذا دامنه ی عمل وی بمشابه عامل دوران وسیعتر است. ولی آنگاه هم که وسعت دامنه ی کسب و کارش او را وادار میکند و یا امکان میدهد که عاملین دوران خویش را مانند کارگر مزدور بخرد (اجیر کند) و باز از لحاظ معنی در خود پیدا و هیچ تغییری حاصل نمیشود. ناگزیر نیروی کار و زمان کار باید بمیزان معینی در روند دوران (تا آنجا که این روند صرفاً تغییر شکل است) و مصرف گردند. ولی همین امر خود اینسک مانند سرمایه گذاری اضافی نمودار میکند. قسمتی از سرمایه ی متخیر باید وقف خرید نیروهای کاری گردد که فقط در دوران بکار انداخته میشوند. این پیش ریز سرمایه نه محصول ایجاد میکند و نه ارزش. سرمایه گذاری مذکور به نسبت خود از وسعت دامنه ی سرمایه ی پیش ریخته ای که بطور مولد عمل میکند میکاهد. بنابراین میگردد که گوش بخشی از محصول بدو به ماشینی شده است که بخش باقیمانده ی محصول را میفروشد و میخرد. این ماشین موجب کاهش محصول میشود. باینکه ماشین فروخته میتواند نیروی کار و دیگر چیزهائی را که در دوران مصرف میشود کاهش دهد و در روند تولید هیچ تاثری نمیکند و فقط بخشی از هزینه های دوران را تشکیل میدهد.

۲- دفترداری

در کار خرید و فروش واقعی و مقداری زمان کار در امور دفترداری مصرف میشود که طی آن علاوه بر کار و تجسم یافته، قلم و مرکب و کاغذ و نیز تحریر و هزینه های دفتری نیز وارد میشوند. بنابراین در عمل دفترداری از یکسو نیروی کار و از سوی دیگر مقداری وسائل کار مصرف میشوند. در این مورد نیز مسئله عیناً مانند زمان خرید و فروش است.

چنانچه سرمایه را بمشابه وحدت در درون دور پیمائی های خود و مانند ارزشی روند سپاره در نظر گیریم آنگاه دیده میشود که سرمایه و خواه در میان محیط تولید و خواه در درون دور مرحله ی محیط دوران و دارای وجودی صرفاً ذهنی در سیمای شمار پول است - وجودی که بدو را در مغز تولید کنندگان کالا و از جمله در دماغ سرمایه دار تولید کنندگی کالا نمودار میشود. این حرکت بوسیله ی دفتر داری که قیمت گذاری یا محاسبه ی بهای کالاها را نیز در بر میگیرد و تثبیت و وارسی میشود. حرکت تولید و بسویزه جنبش باور سازی - که ضمن آن کالاها فقط بمشابه حاملین ارزش و مانند نام اشیای وارد صحنه میشوند که وجود ذهنی ارزشی آنها در پول محاسباتی (شمار پول) تثبیت شده است - بدینسان بازتاب نماد آسانی در مغز پیدا میکند. تا هنگامیکه کالاتولید کنندگی منفرد محاسباتی را در کله ی خود تنظیم میکند (مثلاً

مانند دهقان - کشاورزی سرمایه داری است که برای نخستین بار فارمدار دفتر نگاهد از رابو جوسو د می آورد) و یابطور فرعی و خارج از زمان تولیدش و دفتر حسابی درباره ی مخارج و عواید و مواعیدهای پرداخت خریدش و غیره نگاه میدارد و ملموس است که این عمل و وسائل کاری که وی بمقتضای آن مورد استفاده قرار میدهد معرف صرف زمان و وسائل کار اضافی ای است که گرنه ضرورت دارد ولی بهر جهت هم از وقتی که وی میتواند بطور مولد مصرف کند و هم از وسائل کاری که در روند واقعی تولید بکار میرود و در محصول و ارزش آفرینی وارد میگردد و میکند (۱۲) در ماهیت این وظیفه تنبیری حاصل نمیشود و نه از جهت وسعتی که در اثر تمرکز یافتن در دست سرمایه دار تولید کننده ی کالا پیدا میکند و موجب میشود بجای آنکه انجام عمل وظیفه ی عده ی بسیاری خرد و تولید کنندگان کالا باشد به عنوان وظیفه ی یکفسر سرمایه دار و بمثابة وظیفه ی درون یک روند تولید در مقیاس وسیع نمود ارگردد و نه بسبب جدا شدنش از وظایف مولدی که جزء فرعی آن شمرده میشود و استقلال یابی آن بصورت وظیفه ی عاملی - ویژه ای که منحصر به انجام این عمل تخصیص داده شده اند.

تقسیم کار و استقلال یابی یک وظیفه و موجب تبدیل این وظیفه به عامل آفریننده ی محصول و ارزش نمیشود و مگر آنکه وظیفه ی مزبور بخود ی خود ولذا پیش از خود مختاریش دارای چنین خصلتی بود باشد. سرمایه داری که تازه سرمایه اش را بکار می اندازد ناگزیر است که چیزی از آن را برای اجیر کردن یکفتر دفتر دار و غیره و نیز به وسائل دفتر داری تخصیص دهد. در صورتیکه سرمایه اش بدو ابکار افتاده و اینک در جریان پیوسته ی روند تجدید تولید وارد شده است و آنگاه مجبور است قسمتی از محصول - کالا را از راه تبدیل به پول و دائما از نو بمنظور نگاهداری دفتر داره مستخدم و امثال آن بکار برد. این بخش سرمایه که از روند تولید بیرون کشیده شده است به هزینه های دوران تعلق دارد و یعنی به مخارجی که از مجموع مبلغ کسر میشود. (همچنین است حتی در مورد نیروی کاری که منحصر برای انجام این وظیفه مورد استفاده قرار میگیرد).

باینحال میان هزینه های ناشی از دفتر داری، یعنی میان مصرف غیر مولد زمان کار در مورد دفتر داری از یکسو و هزینه هایی که صرف ناشی از صرف وقت در مورد خرید و فروش هستند از سوی دیگر و وجه تمایزی وجود دارد. مخارج اخیر فقط از شکل اجتماعی مشخصی از روند تولید یعنی از روند تولید کالائی سرچشمه میگیرند. اما هر قدر روند تولید بیشتر بمقیاس اجتماعی انجام گیرد و خصلت صرفا انفرادی خود را از دست دهد و دفتر داری بمثابة واریسی روند و جمع بست ذهنی آن ضرورت بیشتری پیدا میکند و بنابراین دفتر داری در تولید سرمایه داری لازم تر است تا در تولید پراکنده ی پیشه وری و دهقانی ولذا

(۱۲) در قرون وسطی دفتر داری در مورد امور کشاورزی رانفقط در صومعه ها می یابیم. با این وجود دیدیم که حتی در همدونهای باستانی هندی یکفتر دفتر دار کشاورزی وجود داشته است (کتاب اول صفحه ۳۴۱) در این مورد دفتر داری بمثابة وظیفه ی منحصر یکی از کارمنسدان همدون استقلال یافته است. از راه این تقسیم کار در وقت و زحمت و مخارج صرفه جویی میشود ولی تولید و حسابداری تولید و همچنانکه بار یک کشتی از بارنامه متمایز است و کما کان چیزهای متفاوتی باقی میمانند. با دفتر داره یک جزء از نیروی کار همدون از تولید بیرون کشیده شده است و هزینه های مربوط به وظیفه ی وی بوسیله ی کار خودش جبران نمیکرد بلکه از راه برداشت مقداری از محصول مشترک پوشانده میشود. آنچه که در مورد حسابداری همدون صادق است عینا بی کم و زیاد در باره ی دفتر دار سرمایه دار صدق میکند. (از دست نویس شماره ی II).

در تولید مهمتی برهمنودی ضرورت بیشتری دارد تا در تولید سرمایه داری. لیکن با تمرکز تولید و بیعزانی که دفتر داری مبدل به پایه حسابداری اجتماعی میشود. هزینه های دفتر داری کاهش پیدا میکنند. ماد را اینجا فقط خصلت کلی هزینه های دورانی را که از استحقاقات صرفا ظاهری ناشی میشوند و بطرح میسازیم. ورود در اشکال جزئی هزینه های مزبور در این مقام زائد است. ولی برای اینکه بتوانیم بطور چشمگیر این مخارج عظیم دورانی را مشاهده نمود - (مخارجی که صرفا مربوط به استحقاقی صورتی ارزش هستند و لذا از شکل اجتماعی مشخص روند تولید ناشی میشوند و نزدیک تولید کننده ای کالا فقط لحظات گذرا و کم اهمیتی بنام میروند که در کنار وظایف مولدوی و یاد آرمیخته ای با آن جسر رسان دارند) - کافی است نظری به ورود و خروج پول از آئیننگام انداخت که این عمل بصورت وظیفه منحصرا بنکها و غیره و یا صندوقدار بنگاههای خصوصی درمی آید. استقلال پیدا میکند و یا بمقیاس بزرگی متمرکز میگردد. آنچه باید مسلم دانست اینست که این هزینه های دوران با سرمای دگراسان شده ای خود موجب تغییر در خصلت خویش نمیشوند.

۳- پول

اعم از اینکه محصولی بعنوان کالا تولید شود و یا مانند کالا تولید نگردد و همواره عبارت از صورت مادی ثروت و یعنی ارزش مصرفی است که برای بکار رفتن در مصرف فردی یا در مصرف با آرد تخصیص یافته است. ارزش فراورده ای که بمثابة کالا تولید شده است در بهای آن وجود دارد و چیزی که در سیمای مصرفی واقعی آن هیچگونه تغییری ایجاد نمیکند. ولی این امر که کالا های شخصی مانند طلا و نقره بمثابة پول عمل میکنند و تحت این عنوان منحصرا در روند دوران جایگزین میشوند (و حتی بمثابة گنج و ذخیره و غیره نیز و ولو بصورت نهان، در محیط دوران باقی میمانند) صرفا محصول شکل اجتماعی مشخصی از روند تولید و یعنی روند تولید کالائی است. نظریه اینکه بر پایه ای تولید سرمایه داری و شکل عام فراورده صورت کالا بخود میگردد و قسمت اعظم محصول بصورت کالا تولید میشود و لذا امچبور است که شکل پولی را پدید آورد و نیز نظریه اینکه تولید کالائی و یعنی بخشی از ثروت اجتماعی که بمثابة

برای درک مشخص این حقیقت تاریخچه ای دفتر داری در ایران نمونه ای بارزی است. در واقع از سوسی اسناد کشف شده از ایلام باستان و تخت جمشید و سیستم منظم ثبت و ضبط زمان ساسانی در مورد املاک و عواید ناشی از آن و نیز ارزیابی محصول و غیره که به دوره های بعدی منتقل شده است (حتی با حفظ اساسی اصطلاحات حساساسانی) نشانه ای از اقتصاد متمرکز است که در نتیجه ای تحسول ویژه ای همبودگی های بدوی و پیاپی بسیاری از ویژگیهای عمده ای آن (خراج جمعی و مالیات و غیره) بوجود آمده و لذا دفتر داری متمرکز واحد های دهقانی و دولتی را پدید آورده است. از سوی دیگر تا هنگامیکه تولید خرد و کالائی یکی از پایه های عمده ای اقتصاد ایران را تشکیل میدهد و هنوز مناسبات تولید سرمایه داری موفق نشده است در اقتصاد ایران عمیقارسخ کند و تولید پراکنده ای پیشه وری و خرد و دهقانی را کاملا به بازار سرمایه داری مرتبط ساخته مدتها دفتر داری خصوصی در کشور ما بصورت چوب خط و سیاق نیسی (نزد پیشه وران و کسبه و تجار) باقی میماند و حتی سخنی هم از دفتر داری دهقانان منفرد نمیتوان بیان آورد. تنها در آغاز قرن بیستم و پس از انقلاب مشروطیت است که با تصویب قانون تجارت داشتن دفاتر منظم میان بازرگانان و موسسات تولیدی مهم متداول میگردد. آموزش اسلوب دفتر داری جدید نیز در ایران بیش از ۶۰ سال سابقه ندارد.

برای آسان ساختن درک مطلب و مترجم ناگزیر شده است که ترتیب جمله بندی هفتم را پس و پیش کند و جمله معترضه را بین دو هلال قرار دهد. مترجم فرانسوی نیز برای رفع دشواری متوسل به جمله بندی ویژه ای شده است که ما از آن تبعیت نکردیم.

کالا عمل میکند همپوسته در حال نمو است . — بالنتیجه حجم طلا یا نقره ای که مانند وسیله دو را ن وسیله پرداخت و ذخیره و غیره وارد عمل است، افزایش پیدا میکند. این کالاهایی که مشابه پول عمل میکنند در مصرف فردی و نه در مصرف بارآور داخل نمیشوند. این عبارت از کار اجتماعی است که در یک قالب تثبیت یافته است و بدان صورت مانند ماشین دوران بکار می رود. بعلاوه، همین امر کسه بخشی از ثروت اجتماع در این شکل غیرمولد تثبیت گردید، است ایجاب میکند که پیوسته فرسایش پول به وسیله هم جنس آن جبران گردد و باید یگرسخن مستلزم آنست که کار اجتماعی بیشتری — به شکل فرآورد — به مقدار بیشتری طلا و نقره تبدیل شود. نزد ملت‌هایی که از لحاظ سرمایه داری تکامل یافته اند این هزینه های تعویض گزافند، زیرا بخشی از ثروت که در قالب پول راکد شده بطور کلی بی اهمیت است. طلا و نقره، به مثابه پول — کالا، برای جامعه هزینه های دورانی ای بوجود می آورند که فقط از شکل اجتماعی تولید سرچشمه میگردند. اینها بجز های تولید کالائی بطور کلی هستند که به گسترش تولید کالائی و بویژه با توسعه ی تولید سرمایه داری زیاد میشوند. این بخشی از ثروت اجتماعی است که باید در قالب روند دوران فدا شود. (۳)

II • هزینه های نگهداری

آن هزینه های دوران که فقط از تغییر شکل ارزش و ازدوران و در صورتیکه از نظر مفهومی ملحوظ شده ناشی میشوند در ارزش کالا ها وارد نمیگردند. اجزائی از سرمایه که بوسیله ی این هزینه ها جذب میشوند از دیدگاه سرمایه دار فقط مبلغی است که از سرمایه ی بارآور خرج شده ی وی کسر میشود. هزینه های دورانی که اکنون مورد بررسی ماست ماهیت دیگری دارند. این قبیل هزینه ها ممکن است از روند های تولیدی سرچشمه گیرند که فقط در دوران به انجام میرسند و لذا اخصلت مولد آنها از شکل دورانی ستور میماند. از سوی دیگر چنانچه هزینه های مزبور از لحاظ اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرند دیده میشود که آنها اگرچه خرج محض و صرف غیرمولد کار، اعم از کارزند و یا کار تجسیم یافته ی گذشته، هستند معذک درست بر همین اساس میتوانند برای تک سرمایه دار نقش ارزش آفرین ایفا کنند و بر بهای فروش کالای وی چیزی بیافزایند. این امر بدو از آنجانب نتیجه میشود که هزینه های مزبور بر حسب محیط های مختلفی تولید و نگاه بر حسب سرمایه های افراد مختلف در دوران یک محیط تولیدی متفاوت هستند. با ایجاد افزوده ای بهای کالا و این مخارج به نسبت سهمی که از بابت آنها به هر تک سرمایه داری اقتد تقسیم میشوند. ولی کارکاری که ارزشی میافزاید میتواند اضافه ارزش نیز بیافزاید و بر اساس سرمایه داری، مواره اضافه ارزش افزایش خواهد بود. زیرا کار و ارزشی را که ایجاد میکند وابسته به مقدار خود آنست در صورتیکه اضافه ارزشی که بوجود می آورد منوط به میزان است که سرمایه دارد برابر کار اجرت میبرد از دو بنابراین هزینه هایی که کالا را گران میکنند بی آنکه بر ارزش مصرف آن چیزی بیافزایند و لذا از لحاظ جامعه بجز های تولیدی بشمار میروند و میتوانند برای تک سرمایه دار سرچشمه توانگر شدن باشند. از سوی دیگر، به این سبب که افزوده ی مخارج مزبور بر بهای کالا، فقط

(۳) "پولی که در یک کشور جریان دارد بخشی معینی است از سرمایه ی آن کشور که بمنظور آسان ساختن یا بالا بردن بارآوری بخش دیگر و کاملاً از هذفهای مولد خان گردیده است. بنابراین مقداری از ثروت لازم است تا بتوان طلا را بصورت واسط گردانی در آورد و همچنانکه چنین صرف ثروتی برای ساختن یک ماشین که باید هر تولید دیگری را آسان کند ضرور است." ("Economist", Vol V. P. 520)

موجب آن میشود که این هزینه های دوران بطور مساوی سرشکن شوند و خلصت غیرمولد آنها به چوجه ازین نیروود چنين است که مثلا شرکتهای بیمه زیانهای تک سرمایه داران را میان طبقه ی سرمایه دار تقسیم میکنند ولی معدلک این امر مانع از آن نمیشود که زیانهای بدینسان سرشکن شده و از لحاظ کل سرمایه ی اجتماعی و کماکان ضرر بشمار آیند .

۱- ذخیره سازی بطور کلی

محصول و بهنگام زیست خود بشما به کالا - سرمایه و یاد روزمان ایستش در بازار و بدیگر سخن مادمی که فرآورد و در فاصله ی میان روند تولیدی که از آن بیرون می آید و روند مصرفی که در آن وارد میشود قرار دارد و یک ذخیره کالائی را تشکیل میدهد . کالا - سرمایه و بشما به کالائی که در بازار است و لذا بصورت ذخیره وجود دارد و در هر دور پیمانی دو بار نمایان میشود : یکبار همچون محصول - کالا ی خود سرمایه ی روند پیمانی مورد نظر و و بار دیگر بالعکس مانند محصول - کالا ی سرمایه ی دیگری که باید در بازار موجود باشد تا خریداری شود و به سرمایه ی بار آور تبدیل گردد . البته ممکن است که این محصول - کالا ی آخرالذکر بشما به تازه برپایه ی سفارش تولید شود . در آنصورت تا زمانیکه تولید نشد و است برشی روی خواهد داد . با این حال و جریان روند تولید و تجدید تولید طلب میکند که توده ای از کالاها (وسائل تولید) پیوسته در بازار باشند و لذا ذخیره تشکیل دهند . همچنین سرمایه ی بار آور متضمن خرید نیروی کار است و شکل پول در این مورد فقط صورت ارزشی وسائل زندگی است که کارگر بایستی قسمت اعظم آنرا در بازار بپردازد . در جریان ایند فصل تردد باره ی این مسئله سخن خواهیم گفت ولی اکنون این نکته را مسلم فرض میکنیم . اینک خود را در دیدگاه ارزش - سرمایه ی روند سپاه قرار دهیم که خود را به محصول - کالا مسبدل نموده و اکنون باید فروخته شود یا به پول مسبدل گردد . پس سرمایه ی مزبور اکنون مانند کالا - سرمایه عمل میکند و یعنی در حالتی است که بصورت ذخیره در می آید و توقی برخلاف هدف و تمایل خود در بازار دارد . هر قدر زود تر خریداری شود روند تجدید تولید روان تر خواهد بود . وقفه در تغییر شکل $G - W$ مانع از تبدل واقعی مبادی است که باید در دور پیمانی سرمایه ضرورتا وارد شوند و چنانکه از ادله و وظیفه آن بشما به سرمایه ی بار آور نیز جلو گیری میکند . از سوی دیگر از دیدگاه $G - W$ و چنين بنظر میرسد که موجود بودن دائمی کالا در بازار یعنی ذخیره کالائی و شرط روان بودن روند تجدید تولید و نیز شرط سرمایه گذاری تازه یا افزایش سرمایه است .

راکد نگاهداشتن کالا - سرمایه و بشما به ذخیره کالائی در بازار مستلزم ساختمانها و انبارها هستیم و سراه اولذ انبار انداختن مقدار پیری سرمایه ثابت است . و نیز زیاده اخت مالی بیست نیروهای کاری که باید برای انبار کردن کالاها در مخازن آنها صرف شود . ملازمه دارد . بعلاوه کالاها فاسد پذیرند و در معرض نفوذ عوامل زیانکار طبیعی قرار دارند . برای محافظت آنها باید سرمایه اضافی بکار انداخته که بهیروی از آن بشکل مادی صرف و وسائل کار میگردد و و بهیروی که زخم نیروی کار زده میشود . (۱۴)

(۱۴) در ۱۸۴۱ ، کربت ■ مخارج انبار کردن گندم را طی یک فصل ۹ ماهه بشرح زیرین تخمین میزند :

۰٫۰۵٪ زیان مقداری (انت) ۳٪ بهره بابت بهای گندم ، ۲٪ برای اجاره بهای انبار و

۱٪ بابت جابجا کردن و اجرت حمل و نقل ۰٫۰۵٪ برای کارتحویل و تحویل ، یعنی مجموعاً ۲٪

یا ۳ شیلینگ و ۶ پنس در هر کوترتر گندم که ۵۰ شیلینگ قیمت دارد .

(Th. Corbet: An Inquiry into the Causes and Modes of the Wealth of Individuals, etc, London 1841), [P. 140] .

■ توماس کربت - اقتصاد دان انگلیسی قرن نوزدهم و از وابستگان مکتب ریکاردو .

بنابراین زندگی سرمایه در شکل کالا - سرمایه ای آن و لذت ابعثابه ذخیره می کالائی ه هزینه هائی ایجاب میکند که چون متعلق به محیط تولید نیستند در عداد مخارج دوران بشمار میروند. این هزینه های دورانی با آنچه در زیر بند I تشریح گردیده است از آنجهت تفاوت دارند که تا اندازه ی معینی در ارزش کالا وارد میشوند و لذا کالا راگران میکنند. در هر حال سرمایه و نیروی کاری که برای نگهداری و نگهداری ذخیره ی کالائی مصرف میشوند، از روند مستقیم تولید بیرون کشانده شده اند. از سوی دیگر، باید سرمایه هائی که در این مورد بکار گرفته اند، و از جمله نیروی کاری نیز که بشماره رکشی از سرمایه در این جمع وارد میشود، بوسیله ی محصول اجتماعی جبران گردند. بنابراین تا آنجا که کاربرد این سرمایه ها مانند کاهش در نیروی تولیدی کار است، بدانسان که گوش برای دست یابی به نتیجه ی سود مند معین مقدار بیشتری سرمایه و کار لازم آمده است. اینها بجز هستند.

هزینه های دورانی ای که معلول تشکیل ذخیره ی کالائی هستند فقط از طول زمان استحاله ی ارزشهای موجود، از شکل کالائی بصورت پول، ناشی میشوند، و لذات آنها از شکل اجتماعی مشخصی روند تولید سرچشمه میگیرند (یعنی فقط از این نتیجه میشوند که محصول بصورت کالا تولید شده و بنابراین این ناگزیر باید استحاله ی به پول را از سرنگذارد). به همین سبب است که مخارج مزبور کالا دارای همان خصلتی هستند که در مورد هزینه های دوران در زیر بند I بر شمرده شد. از سوی دیگر، اگر ارزش کالا ها در این مورد حفظ میشود یا افزایش می یابد از آنجهت است که ارزش مصرف یعنی خود محصول، تحت شرایط مادی مشخصی، که از لحاظ سرمایه گذاری خرج بر میدارند، قرار میگیرد و اقداماتی از قبیل آنچه ارزشهای مصرف را متاثر از کار اضافی میکند بر آن تحویل میشود. اما محاسبه ی ارزش - کالاها، و دفتر داری مربوط به این روند، معاملات خرید و فروش، بالعکس بر روی ارزش مصرف، که وجود ارزش - کالا در آن نهان است، تا نیری نمیکند. اینها فقط با شکل آن سروکار دارند و پس، بنابراین با آنکه در مورد مفروض، بر جزیهای مربوط به ذخیره سازی (که اینجانا خواسته است) فقط از وقته ای در تمویض شکل و از ضرورت این وقته سرچشمه میگیرند، معدلت با بر جزیهای زیر بند I از آنجهت متمایزند که موضوع آنها تغییر شکل ارزش نیست بلکه حفظ ارزشی است که در کالا بشماره محصول، همچون ارزش مصرف، وجود دارد و لذا فقط از راه حفظ فرآورده و نگهداری خود ارزش مصرف، نگاهداری آن امکان پذیر است. در اینجا ارزش مصرف نه بالا میروند و افزایش پیدا میکند، بلکه بعکس تقلیل می یابد. ولی کاهش ارزش مصرف محدود میشود و خود آن حفظ میگردد. همچنین ارزش پیش ریخته ای که در کالا وجود دارد در این مورد ترقی نمیکند. ولی کارنو، چه تجسم یافته و چه زند، به آن می پیوندند.

اکنون باید تحقیق راپیوسته تر برانیم و بررسی کنیم تا چه اندازه این بجزها از خصلت ویژه ی تولید کالائی بطور کلی و از تولید کالائی در شکل عمومی یافته و مطلق آن، یعنی از تولید کالائی سرمایه داری، ناشی میگردد. از سوی دیگر باید دید تا چه حد بر جزیهای مزبور با هر تولید اجتماعی وجه اشتراک دارند و در دون تولید سرمایه داری فقط چهره ی ویژه ای بدست می آورند و دارای شکل پدید ای خاصی میشوند.

آدام اسمیت نظریه ی شگفت آوری ابراز داشته مبنی بر اینکه گویا ذخیره سازی پدید می یابد و ی ویژه ی تولید سرمایه داری است (۱۵). اقتصاد دانان جدید تری، از جمله لالور، بعکس معتقدند که ذخیره سازی با گسترش تولید سرمایه داری به کاستی میگردد. سیسوندی حتی آنرا یکی از

جنبه های منفی سرمایه داری می انگارد.

در واقع ذخیره به سه صورت وجود دارد: در شکل سرمایه ی بارآورد، بصورت مصرف مایه ی انفرادی و بشکل ذخیره ی کالائی یا کالا - سرمایه. هرگاه ذخیره در یکی از اشکال افزایش یابد بطور نسبی در شکل دیگر کاهش پیدا میکند، و بالاینکه از لحاظ مقدار مطلق میتواند بطور همزمان در هر سه شکل رشد نماید.

این خود از ابتدا روشن است که هرگاه تولید مستقیماً در جهت تاءمین نیازمندیهای خود تولیدکننده سیر کند و تنها جزئی ناچیزی از آن برای مبادله یا فروش تولید گردد، و لذا محصول اجتماعی یا بهیچوجه شکل کالائی بخود نگیرد و یا جزئی کوچکی از آن دارای چنین صورتی باشد، آنگاه ذخیره، در شکل کالا یا ذخیره ی کالائی، فقط جزئی ناچیزی و گذرانی از ثروت را تشکیل میدهد. ولی در این بنا مصرف - مایه سه بویژه در مورد وسائل زندگی، و بالنسبه مقدار بزرگی دارد. تنها کافی است یک نظریه اقتصاد دهنقانی عصر باستان بیافزاییم. در این اقتصاد سهم متفاوتی از محصول مستقیماً مبدل به اندوخته های وسائل تولید و وسائل زندگی میگردد، و بدون آنکه ذخیره ی کالائی تشکیل دهد، و درست بهمین دلیل که محصول در دست صاحبش باقی میماند. همین امر که این جزئی متفاوت محصول شکل ذخیره ی کالائی بخود نمیگیرد آدم اسمیت را بر آن داشته است بگوید در جوامعی که بر پایه ی چنین شیوه های تولید قرار گرفته اند هیچ ذخیره گیری وجود ندارد. آدم اسمیت شکل ذخیره را بخود ذخیره اشتباه میکند و گمان میبرد که تسامون جامعه دست بدهان زیسته یا خویششان را به حوادث فردا واگذارد، است (۱۶). این خود سو تغاهمی کودکانه است.

ذخیره بصورت سرمایه ی بارآورد، در شکل وسائل تولیدی وجود دارد که هم اکنون در روند تولید واردند یا اقل در اختیار تولیدکننده هستند و لذا بطور نامرئی در روند تولید شرکت میکنند. سابقاً دیده شد که با گسترش بارآوری کارولند اباتوسعه ی شیوه ی تولید سرمایه داری - که نیروی بارآورد اجتماعی کار را بیش از هر شیوه ی تولید گذشته گسترش میدهد - بر حجم وسائل تولیدی (مانند بناها، ماشین - آلات و غیره) که یکبار برای همیشه بسکل وسائل کار در پیکر روند جاگرفته اند و در دوره های کمابیش درازی پیوسته در درون آن عمل میکنند، و دائماً افزوده میشود و این افزایش در عین حال هم سبب و

(۱۶) برخلاف پندار آدم اسمیت مبنی بر اینکه گویان ذخیره سازی بدو از تبدیل محصول به کالا و مبدل شدن ذخیره مصرف به ذخیره ی کالائی سرچشمه میگردد، این تغییر شکل شدیدترین بحرانها را در اقتصاد تولیدکنندگان، و بهنگام گذار از تولید مبتنی بر خود زیستی، به تولید کالائی، پیش می آورد. مثلاً در هندوستان تا زمانهای اخیر "عادت انبار کردن فوق العاده ی گندم، که در سالهای فراوانی هم مورد احتیاج بود"، حفظ شده بود. ("Return, Bengal and Orissa Famine. H. of C. 1867", I.P. 230, 231. Nr. 74)

از دید ناگهانی تقاضای پنبه و کتف و غیره در نتیجه ی جنگ داخلی آمریکا موجب شد که کشت برنج در بسیاری از مناطق هندوستان بمقیاس وسیعی محدود گردد و این امر ترقی بهای برنج و فروش ذخائر قدیمی تولیدکنندگان را پیش آورد. علاوه بر این در سالهای ۱۸۶۴ - ۱۸۶۶ بطور پیوسته ای صدور برنج به استرالیا و ماداگاسکار و جاهای دیگر بر آن مزید شد. خصلت حادثه قحطی سال ۱۸۶۶ که ضمن آن تنها در ناحیه ی اورپسا یک میلیون انسان را تلف نمود، و از اینجانباشی میشود نگاه کنید: "Papers relating to the Famine in Behar", P. 32, 33.

که در آنجا در زمهره ی علل قحطی بر "The dram of old Stock" (جذب ذخائر کهنه) تکیه شده است. (از دست نوشته ی II)

هم نتیجه گسترش نیروی بارآور اجتماعی کار است.

رشد ثروت در این شکل، نه تنها بطور مطلق بلکه از لحاظ نسبی نیز، قبل از هر چیز دیگر خصلت - نمای شیوهی تولید سرمایه داری بشمار میرود (نگاه کنید به کتاب اول، فصل ۲۳، بند ۲). ولی اشکال زیست مادی سرمایه‌ی ثابت، یعنی وسائل تولید، تنها عبارت از این وسائل کار نیستند، بلکه در عین حال مصالح کارآورد رمواحل مختلفه‌ی تولید و نیز مواد کمکی را هم در بر میگیرند. بنابه مقیاس تولید و افزایش نیروی بارآور کار از راه همکاری و تقسیم کار، ماشین آلات و غیره، بر حجم مواد خام، مواد کمکی و دیگر چیزهایی که در روند تجدید تولید روزانه وارد میشوند افزوده میشود. لازم است که مواد مزبور تولید گاه حاضر باشند، بنابراین حجم این ذخیره، که بشکل سرمایه‌ی بارآور وجود دارد، بطور مطلق نمو میکند. برای آنکه روان بودن روند تا همین شود، بکلی صرف نظر از آنکه این ذخیره میتواند روزانه یا در مهلت‌های معینی تجدید گردد - ضروری است که مستمرا اندوخته‌ای از مواد خام و غیره، بیش از آنچه مثلا روزانه یا طی هفته مورد نیاز است، در محل تولید حاضر باشد. پیوستگی روند ایجاب میکند که، حتی شرایط آن نه دستخوش انقطاع مکنی در خریدهای روزانه گردد و نه وابسته به آن باشد که محصول کالا هر روز یا هر هفته فروخته شود و بالتوجه امکان تبدیل مجدد آن به عوامل تولیدش فقط بطور نامنظم وجود داشته باشد. معذک آنکاراست که سرمایه‌ی بارآور میتواند به نسبت‌های گوناگون نهان باشد یا باید دیگر سخن ذخیره تشکیل دهد. مثلا همین امر که ریسند، مجبور باشند پنبه و ذغال سه ماهه و یا از آن یکماه را حاضر داشته باشد خود تفاوت بزرگی بوجود می‌آورد. مشهود است که این ذخیره اگرچه بطور مطلق افزایش پیدا میکند، میتواند بطور نسبی کاهش پذیرد.

این امر وابسته به شرایط گوناگونی است که همگی آن شرایط بطور اساسی به این امکان تحویل میشوند که میزان ضروری مواد خام مستمرا به چنان درجه‌ی سرعت و انتظام و اطمینانی برسد که هرگز انقطاعی بروز نکند. هر قدر شرایط مزبور کمتر تحقق پیدا کنند و لذا اهراندازه اطمینان و انتظام و سرعت وصول مواد کمتر باشد، لازم میشود که جزو نهان سرمایه‌ی بارآور یعنی ذخیره‌ای از مواد خام و غیره که انتظار بکار رفتن خود را میکشند، بمقدار بیشتری در اختیار تولید کنند. این شرایط در نسبت معکوس درجه‌ی تکامل تولید سرمایه داری و لذا در نسبت معکوس نیروی بارآور اجتماعی کار قرار دارند. بنابراین در مورد ذخیره‌ای هم که به اینصورت وجود دارد همین حکم جاری است.

باین وجود، آنچه که در این مورد مانند کاهش ذخیره جلوه میکند (مثلا نزد لار)، قسما فقط مربوط به کاهش ذخیره در شکل کالا - سرمایه یا در شکل ذخیره‌ی کالائی بمعنای خاص آنست و بنا بر این عبارت از یک تغییر شکل ساده در همین ذخیره است. مثلا اگر مقدار ذغالی که روزانه در خود کشور تولید میشود زیاد و لذا مقدار و همچنین نیروی تولید ذغال، بزرگ باشد، آنگاه ریسند، برای تأمین پیوستگی تولید خویش نیازی به ذخیره‌ی زیاد ذغال ندارند. تجدید دائمی و مطمئن ورود ذغال این عمل را زائد میسازد. در ثانی سرعتی که با آن محصول یک روند، از نوع وسائل تولید، میتواند در روند دیگر وارد شود وابسته به درجه‌ی تکامل وسائل حمل و نقل و ارتباطات است. ارزان بودن حمل و نقل در اینصورت نقش بزرگی ایفا میکند. مثلا حمل و نقل پیوسته مکرر ذغال از معدن به کارخانه‌ی ریسندگی گرانتر تمام میشود تا آنکه مقدار زیاد تری ذغال برای مدت درازتر، که با مخارج حمل و نقل بالنسبه کمتری تا همین تواند شد. این دو حالتی که تاکنون مورد بررسی ماقرار گرفته است از خود روند تولید ناشی میشوند.

ثالثا تکامل سیستم اعتباری تا همین میسر میکند. هر انداز که ریسند، برای تجدید ذخیره‌ی پنبه و ذغال و غیره خود کمتر وابسته به فروش مستقیم نغ خویش باشد - و هر قدر سیستم اعتباری متکامل تر باشد، این وابستگی مستقیم کمتر است - مقدار نسبی ذخیره‌های که وی برای تأمین تولید مستمر نغ

مقیاس معین و مستقل از عوارض فروش آن لازم دارد و میتواند کوچکتر باشد.

چهارم آنکه بسیاری از مواد خام و نیمه ساخته و غیره برای تولید خود به دوره های زمانی طولانی تری احتیاج دارند و این امر از جمله در مورد کلیه ی مواد خامی که کشاورزی تحویل میدهد صدق میکند. پس در اینصورت برای اینکه هیچ انقطاعی در روند تولید روی ندهد وجود ذخیره ی معینی از این مواد برای تمام دوره ای که محصول نو نمیتواند جانشین محصول کهنه گرد ضرورت دارد. چنانچه این ذخیره نزد سرمایه دار صنعتی تقلیل یابد فقط دلیل بر آنست که ذخیره ی کالائی نزد بازرگانان افزایش یافته است. مثلا گسترش وسائل حمل و نقل امکان داده است پنبه هائی که در بنادر ورود خوابید مانده بسرعت از لیورپول به منچستر منتقل گردند و بنحوی که کارخانه دار میتواند به برحسب نیازمندی آنها پنبه ی خویش را به مقدار نسبتا کوچک تجدید نماید. ولی در عین حال همین پنبه ها به مقدار بزرگی در دست بازرگانان لیورپول بمانند ذخیره ی کالائی وجود دارد. پس در اینصورت فقط در شکل ذخیره است که تغییر حاصل شده و این همان چیزی است که لالور و دیگران از نظر سرد داشته اند. چنانچه از دیدگاه سرمایه ی اجتماعی بررسی کنیم بی بینیم که در این مورد همان میزان محصول سابق که بشکل ذخیره وجود داشت اکنون نیز موجود است. اگر کشوری را به تنهایی مورد توجه قرار دهیم آنگاه دیده میشود که با ترقی وسائل حمل و نقل از حجم اجناس مورد ضرورتی که مثلا باید برای یکسال موجود باشد کاسته میشود. در صورتیکه کشتیهای بخار و بادبانی بسیاری میان انگلستان و امریکا در حرکت باشند و آنگاه بر امکانات تجدید ذخائر پنبه برای انگلستان افزوده میشود و لذا از حجم پنبه ای که باید بطور متوسط در انگلستان انبارگرد کاسته میشود. گسترش بازرجانی و بوسیله ی آن چند برابر گشتن منابع دسترسی به جنس واحد و نیز دارای همین اثر است. بارهای جنس مزبور جدا جدا از کشورهای مختلف و در موعد های زمانی متفاوت وارد میگردند.

۲- ذخیره ی کالائی بمعنای خاص

سابقا دیدیم که بر اساس تولید سرمایه داری و کالاشکل عام محصول میگردد و هر اندازه که این تولید به پهنای و درازای خویش میافزاید و این وضع دامنه ی گسترده تری پیدا میکند. بنابراین در صورتی هم که سطح تولید تغییر نکرده باشد دیده میشود که خواه در مقایسه با شیوه های تولید گذشته و خواه نسبت به شیوه ی تولید سرمایه داری کم رشد یافته تر و جز به مراتب بزرگتری از محصول صورت کالا وجود دارد. اما هر کالا و لذا هر کالا - سرمایه نیز که جز کالا چیز دیگری نیست و لسی کالائی است که شکل وجودی ارزش - سرمایه است - در صورتیکه مستقیما از محیط تولید خود به محیط مصرف بارآور یا شخص نهیوسته است و لذا در برونخ بازار قرار دارد و جزئی از ذخیره ی کالائی بشمار می رود. بنابراین در صورتیکه حجم تولید یکسان مانده باشد و ذخیره ی کالائی (یعنی این استقلال پایی و تثبیت شکل کالائی محصول) و نفسا و بالذات با تولید سرمایه داری نمومکند. قبال دیدیم که این پدیده و تنهاعبارت از یک تغییر شکل ذخیره است و یعنی اگر از سوئی ذخیره در شکل کسالاتی افزایش می پذیرد برای آنست که از سوی دیگر در شکل مستقیم ذخیره ی تولیدی و مصرفی کاهش یافته است. این فقط تغییری است که در شکل اجتماعی ذخیره بوقوع پیوسته است.

اگر در عین حال و هم مقدار نسبی ذخیره ی کالائی نسبت به محصول کل اجتماعی افزایش می یابد و هم بر مقدار مطلق آن افزوده میشود و بدان سبب است که حجم محصول کل یا تولید سرمایه - داری نمومکند.

با گسترش تولید سرمایه داری و درجه ی وابستگی مقیاس تولید به تقاضای مستقیم محصول پویسته کوچکتر میشود و به میزانی بیش از پیش بزرگتر و به حجم سرمایه ی تحت اختیار ک سرمایه دار و به

پیمه‌ی بارور ساختن سرمایه اش و ضرورت پیوستگی و توسعه‌ی روند تولیدش و وابسته میگردد بدینسان ضرورتاً از هررشته‌ی ویژه‌ی تولید و حجم محصولاتی که مانند کالا به بازار ریخته شده و در پی آب شدن است نمویکند. در این صورت، حجم سرمایه‌ی که در شکل کالا - سرمایه برای مدت کمابیش در ازی تثبیت شده است افزایش می‌یابد. بنابراین ذخیره‌ی کالائی نمویکند.

سرانجام و قسمت اعظم جامعه مبدل به کارگران مزدبگیر میگردد و به مردی که زیست روز سر درازند و دستمزد خود را هفته به هفته میگیرند و روز بروز خرج میکنند و بنابراین لازم است که وسائل زندگی آنان بصورت ذخیره وجود داشته باشد. اجزاء مختلفه‌ی این ذخیره هر قدر سیالیّت داشته باشد لازم است که بخشی از آن پیوسته در انبار وجود داشته باشد تا ذخیره بتواند پیوسته سیال بماند. همه‌ی این جهات از شکل تولید و از نوع تغییر شکل وابسته‌ی به آن و که ایجاب میکند محصول روند دورانی را طی کند و ناشی میگردد.

شکل اجتماعی ذخیره سازی محصول هرچه باشد و این امر مسلم است که نگاهداری آن مستلزم مخارجی است و از قبیل ساختمانها و ظروف و غیره که انبارهای محصول را تشکیل میدهند و همچنین لازم است که مقدار کثرتی از وسائل تولید و کار و مقتضای ماهیت فرآورد و صرف شود تا بسواً آنرا از نفوذ عوامل مخرب حفظ نمود. هر اندازه که از لحاظ اجتماعی و تمرکز ذخائر بیشتر باشد، هزینه‌های مزبور بالنسبه کمترند. این مخارج که همواره جزئی از کار اجتماعی را تشکیل میدهند و (خواه این کار شکل تجسم یافته و خواه شکل زنده داشته باشد و لذا خواه بصورت سرمایه گذاری سرمایه‌داری نمود ارگردد) و هیچگاه در خود محصول آفرینی شرکت ندارند و بنابراین از محصول کسر میشوند. این هزینه‌ها ضرورت دارند و بجزّهای ثروت اجتماعی هستند. اینها هزینه‌های حفظ محصول اجتماعی بشمار میروند. اعم از اینکه هستی فرآورد و به بنایه رکن ذخیره‌ی کالا و تنها از شکل اجتماعی تولید و بالتوجه از شکل کالائی و تغییر شکل ضروری آن انتزاع شود و یا آنکه ذخیره‌ی کالائی را فقط شکل ویژه‌ی محصول اندوزی بشماریم که برای همه‌ی جوامع مشترک است و هر چند که چنین اشتراکی در شکل ذخیره‌ی کالائی یعنی شکل محصول اندوزی وابسته به روند دوران و وجود نداشته باشد.

اکنون در برابر این پرسش قرار میگیریم: تا چه اندازه هزینه‌های مذکور در ارزش کالاها وارد میشوند؟

چنانچه سرمایه‌دار سرمایه‌ی پیش ریخته‌ی خود را که مرکب از وسائل تولید و نیروی کار است و به محصول یعنی به توده‌ی معینی کالا که آماده‌ی فروش است مبدل ساخت و این محصول فروخته نرفته بجای ماند و آنگاه تنها روند باروری سرمایه اش نیست که طی این مدت متوقف میگردد. مخارجی که نگاهداری این ذخیره بصورت ابدیه و اضافه کار و غیره ایجاب میکند و زیان مثبتی را تشکیل میدهند. اگر وی به خریداری که سرانجام پیدا شده چنین بگوید: کالای من مدت ششماه بفروش نرفته بود و نگاهداری آن طی این ششماه نه تنها فایده‌ی مقداری را در کار دارد بلکه علاوه بر آن مقدار هزینه هم بیارآورد است و حتماً خریدار به ریش او خندیده خواهد گفت: بمن چه؟! همین پهلوی شما فروشنده‌ی دیگر هست که کالایش تازه پرپرور بیرون آمده است. کالای شما دکان ماند و ای پیش نیست و احتمالاً از گزند دندان زمان چندان در امان نماند است. بنابراین جنابعالی باید ارزاتر از رقیب خود بفروشید. این مسئله که آیا کالا داره تولید کننده‌ی واقعی کالای خود است و یا سرمایه‌دار تولید کننده‌ی واقعی است که در واقع فقط نمایندگی تولید کننده‌ی حقیقی کالا بشمار میرود و بهیچوجه

■ دو هلال بمنظور آسان ساختن درک عبارت، بوسیله‌ی مترجم قرارداد شده است.

■ در متن بزبان فرانسوی قید شده است: "tant pis pour vous" که معنای تحت‌اللفظی آن

اینست: "ای بد احوال شما".

تخمیری در شرایط زندگی خود کالانید هد. کالا دار باید مال خود را به پول بدل کند. بجز هائی که بواسطه بقاء مال در شکل کالائی برایش پیدا شده مربوط به ماجراهای شخصی اوست که ابداً به خریدار دخلی ندارد. شخص اخیر یکشاهی هم به وی بابت مدت دوران کالایش نمیپردازد. حتی اگر سرمایه دار بعد کالای خود را، به اعتبار زمان واقعی یا فرضی دگرگونی ارزش، از بازار دورنگداشته باشد، باز هم وصول هزینه های اضافی اش منوط به وقوع چنین انقلاب ارزشی و وابسته به دسترسی پانادرتسی حسب احتکاري اوست. ولی انقلاب ارزشی در نتیجه ی برجهای او روی نمیدهد. بنابراین این تا آنجا که ذخیره سازی وقفه ای در دوران بشمار میرود، مخارجی که معلول آنست هیچگونه ارزشی به کالائی افزایش میدهد. از سوی دیگر، هیچ ذخیره ای نمیتواند وجود داشته باشد مگر آنکه توقی در محیط دوران روی دهد، مگر آنکه سرمایه طی مدت دراز یا کوتاهی در شکل کالائی خود ایستاده باشد. بنابراین این هیچ ذخیره ای بدون وقفه در دوران وجود پیدا نمیکند، عیناً آنچنانکه گردش هیچ پولی بدون وجود ذخیره ی نقدی امکان پذیر نیست. پس بدون ذخیره ی کالائی گردش کالائی وجود ندارد. در صورتیکه این ضرورت برای سرمایه دار در $\bar{G} - \bar{W}$ بروز نکند، در $G - W$ با او برخورد خواهد نمود. این گرفتاری نه در مورد کالا - سرمایه ی خود او بلکه در باره ی کالا - سرمایه ی سرمایه داران دیگری پیدا میشود که برای او وسائل تولید و برای کارگزارانش وسائل معیشت تولید میکنند.

چنین بنظر میرسد که خواه ذخیره سازی، خود خواسته یا ناخواسته باشد، یعنی چه تولید کنند، کالاها را ذخیره ای نگاهدارند و چه کالاها را از آنجهت ذخیره شوند که رویدادهای روند دوران خود در برابر فروش آنها ایستادگی نموده اند، هیچکدام از این موارد نتوانند تخمیری در نفس امر بوجود آورند. برای حل این مسئله سود مند است بدانیم چه چیز ذخیره سازی عمدی را از غیر عمدی متمسک و متمسک میسازد. تشکیل ناخواسته ی ذخیره از وقفه ای در دوران سرچشمه میگردد، یا بدیگر سخن همان وقفه ای است که مستقل از آگاهی تولیدکننده ی کالا بوجود می آید و در سر راه اراده ی وی قرار میگیرد. ولی چه چیز صفت ممیز ذخیره سازی ارادی است؟ چه بعداً و چه قبلاً فروشنده در جستجوی آنست که کالای خود را هر چه زودتر از سرخویش واگذارد. او پیوسته محصول را بشابه کالا برای فروش عرضه میکند. چنانچه وی محصول را از فروش خارج کند، در آن صورت این فرآورده فقط رکن ممکن ذخیره ی کالائی را تشکیل میدهد، ولی رکن واقع آن بشمار نمیرود. کالا بشابه کالا، اکنون مانند پیش، برای وی جز حامل ارزش مبادله ی خود چیز دیگری نیست و با این سمت بغیر از آنکه از راه و در پی دور افکندن صورت کالائی خود و پذیرش شکل پول عمل کند، چاره ی دیگری ندارد.

ذخیره ی کالائی باید دارای حجم معینی باشد تا بتواند طی دوره ی مفروضی در برابر میزان تقاضا کفایت کند. در این مورد گسترش دائمی دائره ی خریداران نیز منظور میبود. مثلاً برای آنکه نیازمندی یک روز برآورده شود، لازم است که بخشی از کالاها موجود در بازار پیوسته بصورت کالا بتوانند در حالیکه بخشی دیگر آن جریان پیدا میکنند و به پول بدل میشوند. بدیهی است آن بخشی که در حال جریان داشتن بخش دیگر، انبار میشود، پیوسته کاهش می یابد. همچنانکه از حجم خود ذخیره نیز کاسته میشود، تا آنکه سرانجام تمام آن بفروش رود. پس در این مورد حیث کالا، بشابه شرط ضروری فروش بحساب آمده است. علاوه بر این حجم منور باید بزرگتر از میزان متوسط فروش، یا حجم متوسط تقاضا باشد. در غیر این صورت تقاضای زائد بر میزان متوسط نمیتواند ارضاء شود. از سوی دیگر ذخیره باید پیوسته تجدید شود، زیرا اتماته میکشد. این نوسازی ذخیره سرانجام فقط میتواند از تولید، از

در متن کتب، اصطلاحات فلسفی (ممکن و واقع) بزبان یونانی بین بالاین قرارداد شده و ولی در این ترجمه بجبهات فنی از نقل اصطلاحات یونانی منور صرف ندرشده است.

عرضه کالا و برخیزد و بس. اینکه آیامشاه کالای مزبور از خارج است یا نه، بهیچوجه تغییری در این امر نمیدهد. نوسازی ذخیره وابسته به مدت‌تأخیر است که کالاها برای تجدید تولید خود لازم دارند. در اثنای این مدت ذخیره‌ی کالائی باید مگهی باشد. اینکه ذخیره‌ی کالا در دست تولید کننده‌ی اولیه نماند و بلکه از مخازن مختلفی عبور کند، از بازارگان عمده تا خرده فروش بگذرد، فقط نمود را تغییر میدهد نه خود بود را. اگر مسئله از لحاظ اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد دیده میشود که همواره جزئی از سرمایه و تا هنگامیکه کالا هنوز وارد مصرف‌بارآور یا شخصی نشده است، بصورت ذخیره‌ی کالائی وجود دارد. تولید کننده نیز خود میکوشد جنس انبار ویژه‌ای که با تقاضای متوسط تطبیق کند در اختیار داشته باشد تا مستقیماً به تولید وابسته نباشد و دائره‌ی مشتریان ثابتی را در پیرامون خویش تا همین نماید. برحسب دوره‌های تولید است که موعد هائی برای خرید ایجاد میشود و کالاهای مدت‌دراز یا کوتاهی بصورت ذخیره در می‌آید، تا آن هنگام که نمونه‌های جدیدی از همان جنس بتوانند جانشین آن گردند. تنها از راه این ذخیره در آئی است که پیوستگی و ادامه‌کاری روند دوران، و بالنتیجه از آن روند تجدید تولید، که روند دوران را نیز در بردارد، تا همین میگردد.

باید بیاد داشت که $\bar{W} - W$ میتواند، ولو اینکه هنوز W بازار را ترک نکرده است، برای تولید کننده W معامله‌ای انجام یافته باشد. چنانچه خود تولید کننده خواسته باشد که کالایش را در انبار نگاه دارد تا آنرا به مصرف کننده‌ی نهائی بفروشد. در آن صورت مجبور است که سرمایه‌ی مضافی را در جریان بگذارد. یکی بمثابة تولید کننده‌ی کالا و دیگری مانند بازارگان. از لحاظ کالا بخود‌ی خود - اعم از آنکه مانند کالای منفردی تلقی شود یا همچون جزئی از سرمایه‌ی اجتماعی بحساب آید - مسئله‌ی اینکه هزینه‌های ذخیره در آئی به گردن تولید کننده اش یا اقتدایه یک‌رده از سود اگرائی از الف تا ی \bar{W} محمیل میشود، هیچ فرقی نمیکند.

نظریه اینکه ذخیره‌ی کالائی جز شکل کالائی ذخیره چیز دیگری نیست، و ذخیره ولو اینکه شکل کالائی نمیداشت در سطح معینی از تولید اجتماعی، چه بصورت ذخیره‌ی مولد (تولید - مایه‌ی نهفته) و چه مانند مصرف - مایه (اندوخته‌ی وسائل مصرف) بوجود می‌آمد، بنابراین هزینه‌های هم که نگاهداری ذخیره، یعنی مخارج ذخیره‌سازی، ایجاد میکند - باید یکسختن کار متبلسور یا زنده‌ای که بخاطر آن صرف میشود - جز هزینه‌های انتقال یافته خواه برای نگاهداری تولید - مایه اجتماعی و خواه برای حفاظت مصرف - مایه‌ی اجتماعی، چیز دیگری نیستند. ترقی ارزش کالا که بسبب این هزینه‌ها بوجود می‌آید، مخارج مزبور را فقط برحسب سهم میان کالاهای مختلف سرفشکن میکند، زیرا این هزینه‌ها بنا به اختلافی که در انواع کالاها وجود دارد مختلف هستند. هزینه‌های ذخیره‌سازی با اینکه یکی از شرایط وجود ثروت اجتماعی هستند، همواره بصورت اقلای که از آن کسر میشوند باقی میمانند.

تنها تا آنجا که ذخیره‌ی کالائی عادی است که خود شرط گردش کالائی و شکلی است که بالضرور و از دوران کالائی ناشی میشود، و لذا فقط تا آنجا که این رکود صوری، شکلی از خود جریان است ذخیره کالائی صورت عادی دارد - عیناً همچنانکه ذخیره‌ی پولی شرط گردش پول بشمار میرود. ولی بعکس، بمجرد اینکه کالاهای متوقف در مخازن دورانی در برابر موج بعدی تولید جات‌هم نمیکنند و لذا مخازن بیش از حد آنگاه میشوند، آنگاه در نتیجه‌ی توقف دوران، ذخیره‌ی کالائی وسعت می‌یابد، کاملاً آنچنانکه در اثر توقف گردش پول، گنج اندوخته‌ها نمود میکنند. این توقف، چه در اندوخته‌های سرمایه در صنعتی روی دهد و چه در انبارهای بازارگانان، در اصل مطالب فرقی نمیکند. از این پس

ذخیره ی کالائی دیگر شرط فروش بی انقطاع نیست و بلکه نتیجه ی فروش نرفتن کالا است. مخارج همانکه بود باقی میماند ولی نظر به اینکه اکنون صرفاً از شکل و یعنی از ضرورت تبدیل کالا به پول و ازد شواری این دگرسانی سرچشمه میگیرد و دیگر در ارزش کالا وارد نمیشود و بلکه موجب کسر شدن از آن و زیانهای در سامان یابی ارزش میگردد. از آنجاکه شکل عادی و غیرعادی ذخیره صورتاً بایکدیگر تفاوت ندارند و هر دو توقف دردوران هستند و امکان مشتبه گشتن پدید و هابوجود می آید و بیشتر آنگاه خود عامل تسولید را میفریبند که بمشابه تولید کنند و روند دوران سرمایه اش میتواند جریان یابد و در حالیکه روند دوران کالا - های وی که به بازارگانان منتقل شده و متوقف گشته است. چنانچه حجم تولید و مصرف تورم یابد و در صورتیکه شرایط دیگر یکسان باقی مانده باشند و ذخیره ی کالائی نیز متورم میگردد. ذخیره ی مزبور با همان سرعت نو میشود و جذب میگردد ولی حجمش بزرگتر است. بنابراین تورم حجم ذخیره ی کالائی که ناشی از وقفه دردوران است میتواند اشتباهاً بعنوان نشانه ی گسترش روند تجدید تولید تلقی گردد و بویژه هنگامیکه باتوسعه ی نظام اعتباری و امکان مشتبه گشتن حرکت واقعی بوجود می آید.

هزینه های ناشی از ذخیره سازی عبارتند از: ۱- کاهش کمی حجم جنس (افت) (مثلاً در مورد آرد) ۲- فساد کیفی ۳- کار تجسم یافته و زنده ای که نگاهداری ذخیره ا یجاب میکند.

III. مخارج حمل و نقل

لازم نیست در اینجا وارد جزئیات هزینه های دورانی مثلاً از قبیل بسته بندی و جور سازی و غیره شویم. قانون عام اینست: کلیه ی هزینه های دورانی که فقط از تغییر شکل کالا هاناشی میشوند هیچ ارزشی به کالا های مزبور نمی افزایند. اینها فقط مخارجی برای سامان دهی به ارزش یا بمنظور منتقل ساختن آن از شکلی به شکل دیگر هستند. سرمایه ای که در این هزینه هابکار میروند (با اشتغال کارتحت فرمان آن) در زمره ی بَرَج های تولید سرمایه داری بشمار می آیند. این قبیل هزینه ها باید بحساب اضافه محصول جبران گردند و برای مجموع طبقه ی سرمایه دار قلعی است که از اضافه ارزش یا اضافه محصول کسر میشود و عیناً همان آنچنان است که برای یکفکر کارگر وقت مورد نیاز جهت خریداری وسائل زندگی خویشی زمان ازد دست رفته ای است. ولی هزینه های حمل و نقل آنچنان نقش بااهمیتی ایفا میکنند که نمیتوان و لوبه اختصار هم باشد و در اینجا به بررسی آنها پرداخت.

دردرون دور پیمائی سرمایه و استحالات کالاها که خود بخشی از آنرا تشکیل میدهد و مبادله ی مواد کار اجتماعی انجام میگیرد. این تبادل مواد ممکن است تغییر محل محصولات و انتقال واقعی آنها را از جایی به جای دیگر ایجاب نماید. ولی دوران کالاها میتواند بدون حرکت جسمانی وقوع یابد و حمل و نقل محصولات ممکن است انجام شود بدون آنکه دوران کالائی یا حتی مبادله ی مستقیم فرآورده هادر کار باشد. خانه ای که A به B میفروشد و بمشابه کالا گردش میکند ولی خود به گردش نمیرود. ارزش - کالا های منقولی نظیر پنبه یا آهن خام ممکن است مدت درازی باهم در جنس انباری بمانند و در عین حال در هاروند دورانی را از سر بگذرانند و خرید و شوند و از نو بوسیله ی محتکرین بازفروش گردند (۷)

خواننده توجه دارد که سرمایه دار تولید کنند پس از آنکه کالا های خود را بازرگان منتقل نمود و پول آنرا دریافت داشت میتواند کالا های لازم برای تجدید تولید را از بازار بخرد و روند تولید را در حالی آزر بگیرد که کالا های منتقل شده اش در دست بازرگان مانده است و بفروش نمیرود. بهمین سبب برای وی چنین اشتباهی رخ میدهد که گویا واضح عادی حکمفرماست و تغییری رخ نداده است (توضیح از مترجم)

(۷) این همان چیزی است که استورش "Storch" و "Circulation factice" (دوران مجازی) میخواند.

آنچه که در این مورد واقعاً حرکت میکند عبارت از سند مالکیت شئی است نه خود شئی. از سوی دیگر مثلاً در دولت این کارها صنعت حمل و نقل نقش بزرگی ایفا نمیشود با آنکه محصول اجتماعی نه بعنوان کالا دوران داشت و نه بوسیله‌ی معاوضه‌ی جنس به جنس تقسیم میگردد.

پس اگر صنعت حمل و نقل در چهارچوب تولید سرمایه‌داری مانند یکی از موجهات هزینه‌های دوران نمودار میشود، نفس امر، در نتیجه‌ی این صورت پدید می‌آید و ویژه‌ی تغییر می‌کند. حجم فرآورد و هادرتیجه‌ی انتقالشان زیادتر نمیشود. حتی برخی تغییرات که گاه در اثر حمل و نقل در خواص طبیعی آنها بروز میکند، با استثنای پاره‌ای موارد، نه تنها هدف سودمند آگاهانه‌ای نیست بلکه خود آفت‌گیر ناپذیری است. ولی ارزشی که در اینها صرفاً در مصرف آنها تحقق می‌پذیرد و ممکن است مصرف‌مزبور تغییر مکان آنها را ضرور سازد و لذا روند اضافی تولید صنعت حمل و نقل را ایجاد نماید. بنابراین آن سرمایه‌ی بارآوری که در چنین مورد بکار می‌آید صرفاً فرآورد و هادرتیجه‌ی افزایش می‌افزاید، که سهمی از آن بابت انتقال ارزش و مسائل حمل و نقل است و سهمی از لحاظ ارزش است که در نتیجه‌ی کار حمل و نقل ضمیمه میشود. این ارزش افزوده‌ی اخیر، مانند کلیه‌ی موارد در تولید سرمایه‌داری، به بخشهای جبران دستمزد و اضافه‌ی ارزش تحلیل میگردد.

در دوران هر روند تولید و تغییر مکان محصول کار و همچنین مسائل کار و نیروی کاری که برای انجام این منظور لازم است نقش بزرگی ایفا میکند. مثلاً چنین است در مورد پنبه‌ای که از بخش حلاجی به کارگاه رسیدگی منتقل میگردد و غالباً که از کان بیلا کشیده میشود. انتقال محصول آماده، به مثابه کالای آماده، از یک تولیدگاه مستقل به محل تولید دیگری که مکاناً از آن فاصله دارد، نیز نمودار همین پدیده است. منتها در مقیاس بزرگتر. در پی انتقال محصولات، از یک تولیدگاه به محل تولید دیگر، بازمه‌گذاشته‌ی محصولات آماده، از محیط تولید به محیط مصرف پیش می‌آید. فقط آنگاه که فرآورد و این حرکت را به انجام رسانند برای مصرف آماده است.

همچنانکه سابقاً بازنمودیم، قانون عام تولید کالای عبارت از اینست که بارآوری کار و ارزش - آفرینی آن در رابطه‌ی عکس یکدیگر قرار دارند. این قانون در مورد صنعت حمل و نقل نیز مانند موارد دیگر صادق است. هر قدر حجم کار مرد و یازند، ای که برای حمل و نقل کالا به مسافت معینی ضرور است، کمتر باشد بارآوری کار بیشتر است و بالعکس (۸).

Incas. Inkas ■

(۸) ریکاردو و بقول "سه" Say استناد می‌جوید که وی گران شدن محصول یا بالا رفتن ارزش آنرا بوسیله‌ی مخارج حمل و نقل از محاسن بازرگانی می‌شمارد. سه می‌گوید: «بازرگانی به ما امکان میدهد کالای را از جایی که دست‌آوریم و آنرا به محل دیگری که مصرف میشود حمل کنیم». بنابراین تجارت این وسیله را بدست مایند که به حساب تمام تفاوت موجود میان قیمت کالا در محلهای مختلف، به ارزش کالا بیافزاییم. ریکاردو در این مورد متذکر میشود: «بسیار خوب، ولی این ارزش افزوده چگونه به کالا داد و میشود؟ به این طریق که بدو مخارج حمل و نقل به هزینه‌ی تولید افزود، میشود و سپس سودی که بازرگان نسبت به سرمایه‌ی پیش ریخته بدست می‌آورد به آن ضمیمه میگردد. کالا تنها بنابه همان جهاتی پر ارزش تر میشود که دیگر کالاها میتوانند ارزشمندتر گردند، یعنی از آن جهت که پیش از خرید ایشان بوسیله مصرف کنند، کار بیشتری در تولید و حمل و نقل آنها مورد استفاده قرار گرفته است. شایسته نیست چنین امری را بعنوان یکی از محاسن بازرگانی بشمار آوریم»

"Ricardo, Principles of Pol. Econ.", 3rd, ed., London 1821, P. 309, 310)

مقدار ارزش مطلق که حمل و نقل به کالاها می افزاید، به شرط آنکه اوضاع و احوال دیگر یکسان بمانند با نیروی بارآور صنعت حمل و نقل نسبت معکوس دارد و با سافتی که باید پیموده شود نسبت مستقیم قرار میگیرد.

سهیم نسبی ارزشی که هزینه های باربری و در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، به بهای کالای افزایشند با حجم کالا و وزن آن نسبت مستقیم دارد. معذک اوضاع و احوال تغییر آوری بسیار است. مثلاً بر حسب آنکه جنسی شکستنی و فساد پذیر و قابل انفجار باشد و حمل و نقل آن مستلزم احتیاط های کمابیش زیادتر و لذا صرف کار و وسائل کار کم و بیش بیشتری است. در این مورد خداوندان راه آهن بیش از نبات شناسان و حیوان شناسان برای نوع آفرینی های شگفت انگیز نیوچ بخرچ میدهند. نمونه وار میتوان گفت که طبقه بندی کالاها در راه آهن های انگلستان جلد ها کسب را پرمیکند و اصل عمومی آن بر پایه ی این گرایش قرار دارد که برای خواص طبیعی گوناگون خواسته ها و انواع عیوب باربری پیدا کند و آنها را بصورت بهانه هائی برای پول در آری مبدل سازد.

* شیشه که سابقاً در عدل (بسته صندوقی با ابعاد معین) ۱۱ لیره ی استرلینگ ارزش داشت اکنون در نتیجه ی پیشرفتهای صنعتی و حذف مالیات های شیشه و فقط ۲ لیره ی استرلینگ می آرد. ولی هزینه های باربری در همان سطح بالای گذشته مانده اند و در مورد باربری از راه کانالها باز هم بیشتر هستند. سابقاً شیشه و اقلام شیشه ای که برای سرب کاری حمل میشد، در فاصله ی ۵۰ میل از بیرمنگام، هرتن در شیلینگ خرج باربری پرمیداشت. اکنون بهای باربری تحت بهانه ی خطر شکنندگی جنس، سه برابر ترقی کرده است. ولی آنگاه که واقعا شکنندگی بروز میکند آنکه نمی پردازد همانا داری راه آهن است. * (۱۹)

بعلاوه همین امر که سهیم نسبی ارزشی که از بابت هزینه های باربری به جنس افزوده میشود با ارزش خود جنس نسبت معکوس دارد، برای خداوندان راه آهن دلیل ویژه ای است برای آنکه هر جنس را به نسبت مستقیم ارزشش مالیات بندی کنند. شکایات صاحبان صنایع و بازرگانان در باره ی این موضوع، در هر صفحه ای از شهادت مندرج در گزارش پیش گفته، منعکس است.

شیوه ی تولید سرمایه داری با گسترش وسائل حمل و نقل و ارتباطات و همچنین بوسیله ی گرد آتی باربری - یعنی بزرگ کردن مقیاس آن - هزینه ی باربری را در مورد هر کالا بطور جد آگانه پائین می آورد. شیوه ی تولید مزبور، بخش کار اجتماعی تجسم یافته یازنده ای را که صرف حمل و نقل کالاها میشود از دو راه افزایش میدهد: نخست با تبدیل اکثریت بزرگی از محصولات بصورت کالا و سپس با قرارداد ان بازارهای دور بجای بازار محلی.

بگردش در آئی کالاها، یعنی حرکت واقعی آنها در مکان، از راه حمل و نقل کالای حمل و فصل میشود. صنعت حمل و نقل، از سوئی رشته ی مستقلی از تولید را تشکیل میدهد و لذا محیط ویژه ای برای سرمایه گذاری بارآور است. از سوی دیگر از آنجهت ممتاز است که بشابه ادامه دهند، ی روند تولید جلوه میکند که در درون روند دوران و برای روند دوران است.

پایان بخش نخست

بخش دوم

واگرد سرمایه

فصل هفتم

مدت واگرد - تعداد واگرد

چنانکه دیده شد، زمان تام دور پیمائی سرمایه ی داده ای، مساوی است با حاصل جمع مدت دوران و مدت تولید آن. این عبارت از بخش زمانی است، که از لحظه ی پیش ریز سرمایه در شکل معین، تا برگشت ارزش - سرمایه ی روند پو بهمان شکل، امتداد پیدا میکند.

هدف تعیین کننده ی تولید سرمایه داری همواره عبارت از بارور ساختن ارزش پیش ریخته است. اعم از اینکه ارزش مزبور در شکل مستقل خویش، یعنی بصورت پول، پیش ریز شده باشد یا به شکل کالا، بنحویکه شکل ارزشی آن در قیمت کالاهای پیش ریخته فقط ذهندارای استقلال باشد. در هر دو حالت، این ارزش - سرمایه، طی دور پیمائی خود، از اشکال وجودی مختلفی میگذرد. عینیت داشتن ارزش - سرمایه ی مزبور بانفخ خود، بوسیله ی دفتر سرمایه دار یا به شکل شمار پول تشخیص میگردد.

اعم از اینکه ماسکل $G \dots G$ یا شکل $P \dots P$ را برداریم، هر دو شکل متضمن ایمن هستند که اولاً ارزش پیش ریخته بمثابة ارزش - سرمایه عمل کرده و بارورگشته است و ثانیاً پس از طی روند خود دو باره بهمان شکلی برگشته است که با آن روند را آغاز نموده بود. بارورگشتن ارزش پیش ریخته ی G و همچنین بازگشت سرمایه بهمین شکل (شکل پولی) و بنحو چشمگیری در $G \dots G$ آشکار است. ولی همین امر در شکل دوم روی میدهد. زیرا نقطه ی عزیمت P عبارت از حضور عناصر تولیدی، یعنی کالاهائی به ارزش معین است. شکل مزبور متضمن بارورگشتن این ارزش است $(W \text{ و } G)$ و بازگشت آنرا بصورت بدوی در بردارد. زیرا ارزش پیش ریخته، در P ی دوم با ز شکل عناصر تولیدی بی راهی یابیده و بدواً بدان صورت پیش ریز شده بود.

سابقاً دیده ایم که "اگر تولید، شکل سرمایه داری داشته باشد تجدید تولید نیز دارای همان شکل خواهد بود. همانطور که در شیوه ی تولید سرمایه داری روند کار فقط وسیله ای برای ارزش افزائی بنظر میرسد، بهمان قسم تجدید تولید نیز همچون وسیله ای نموده میشود که هدف آن تجدید تولید ارزش پیش ریخته بمثابة سرمایه است، یعنی همچون ارزشی است که خودافزاست."

(کتاب اول، فصل ۲۱، صفحه ی ۵۸۸)

اشکال سه گانه یعنی $(1) G \dots G$ و $(2) P \dots P$ و $(3) W \dots W$ با جهات زیرین از یکدیگر تمیز داده میشوند: شکل دوم $(P \dots P)$ نمایشگر نوگشتن روند و روند تجدید تولید بالواقع است، در صورتیکه شکل یکم فقط امکان وقوع آنرا نشان میدهد. ولی هر دو ی آنها از این

جهت باشکلی سوم تفاوت دارند که ارزش - سرمایه ی پیش ریخته - خواه بصورت نقدی باشد و خواه در سیمای عناصر تولیدی تجلی نماید - نقطه ی عنایت آن دوراتشکیل مبد و لذا نقطه ی بازگشت آنها نیز هست - در $\bar{G} = 000$ G بازگشت بصورت \bar{G} نموده میشود که $G + g = 0$ است - چنانچه روند بهمان مقیاس گذشته تجدید شود - آنگاه G از سو نقطه ی عنایت راتشکیل مبد و g در آن وارد نمیشود - لیکن فقط نشان دهنده ی آنست که G بمثابة سرمایه ، بارور گردیده و لذا اضافه ارزشی بوجود آورده است ، ولی اضافه ارزش منور از آن جدا گردیده است - همچنین در شکل $P000$ ، ارزش - سرمایه پیش ریخته در قالب عناصر تولید ، نقطه ی عنایت راتشکیل مبد و g این شکل متضمن بارورگشتن ارزش - سرمایه است - هرگاه تجدید تولید ساده روی دهد ، آنگاه همان ارزش - سرمایه باز روندش را در شکل P از سر میگیرد - چنانچه انباشت وقوع یافته باشد در آن صورت \bar{P} (که از لحاظ مقدار ارزشی $\bar{G} = \bar{W}$ است) ، همچون ارزش - سرمایه ی افزایش یافته است که این بار روند را میگذراند - ولی با اینکه اکنون ارزش - سرمایه ای با مقدار بزرگتر از سابق بکار افتاده است ، روند همچنان در شکل پیشین از نو با ارزش - سرمایه ی پیش ریخته شروع میشود - بالعکس در شکل سوم ، ارزش - سرمایه روند را بمثابة ارزش پیش ریخته آغاز نمیکند ، بلکه مانند ارزش - سرمایه ای که دیگر بارور گردیده است ، همچون ثروت کلی که بصورت کالا وجود دارد و ارزش - سرمایه ی پیشین ریخته فقط جزئی از آن راتشکیل مبد و وارد میدان میشود - شکل اخیر برای بخش سوم کتاب ، که در در آن حرکت تک سرمایه ها در پیوند با حرکت مجموع سرمایه ی اجتماعی مطرح خواهد شد ، واجد اهمیت است - اما شکل منور بعکس برای واگسرد سرمایه ، که همواره با پیش ریز ارزش - سرمایه خواه بصورت پول یا در قالب کالا آغاز میشود و محتلزم آنست که همواره سرمایه ی چرخ زننده باز در شکل پیش ریخته ی پیشین برگردد - مورد استفاده ندارد - آنگاه که بطور عمده تا ثیر و اگر سرمایه در تشکیل اضافه ارزش مورد نظر قرار میگیرد ، باید از میان دور پیمائی های یکم و دوم متوجه معطوف بشکل اول گردد و هرگاه که تا ثیرها کرد در محصول آفرینی مطرح باشد باید شکل دوم را در برابر چشم داشت -

نظر به اینکه اقتصاد یون اشکال مختلفی ی دور پیمائی ها را بخوبی تشخیص نداده اند ، ایسین اشکال را در رابطه ی با و اگر سرمایه نیز جدا گانه بررسی نکرده اند - معمولا شکل $\bar{G} = 000$ G مورد توجه قرار میگیرد - زیرا این شکل تک سرمایه دار راتحت تا ثیر قرار مبد و بدرد محاسبات او حتی هنگامی هم میخورد که پول فقط بصورت شمار پول نقطه ی عنایت راتشکیل مبد و برخی دیگر سپاسه ی تحقیق را بر مبنای سرمایه گذاری در شکل عناصر تولیدی قرار میدهند و آنرا تا برگشتش تعقیب میکنند ، ولی بدون آنکه در باره ی شکل این رجعت ، خواه بصورت کالا و خواه به پول ، ابد اسخنی بهیسان آورند - مثلا چنین :

" دوراقتصادی ... یعنی تمام پویندگی تولید ، از زمانی که سرمایه بکار افتد تا هنگامیکه برگشت آن انجام میگردد - در کشاورزی فصل بذرافشانی آغاز و در ... انجام آن بشمار میرود "

(S.P. Newman, "Element of Pol. Econ." Andover and New York, P. 81).

کسانی دیگر با \bar{W} (شکل سوم) شروع میکنند :

" جهان مناسبات تولیدی را میتوان بصورتی دید که در درون دایره ای میچرخد و ما میل داریم آنرا دوراقتصادی بنامیم - جهان منوره آنگاه که کسب و کاره پس از انجام معاملات پیاپی خود ، از نوبه نقطه ای که از آنجا عنایت نموده بازگشت ، یک دور کامل راطسی نموده است - میتوان آغاز را از نقطه ای شمرد که سرمایه ی سرمایه داره بوسیله ی

دریافته‌های صندوق، دویاره بسوی او بازگشته است. این نقطه ای است که وی از نسو به استخدام کارگران خویش و به تقسیم معاش میان آنان میبرد از دیایدیگر سخن نیسروئی بصورت دستمزد در اختیار آنها قرار میدهد تا معاش خویش را تا همین نمایندد و از آنان جنس آماده ای که وی سازنده ی آنست بدست می آورد. این اقلام را بازار میبرد تا با فروش کالای خود و با دریافت مبلغ فروش، از نو تمام سرمایه گذاری خویش را در مدت مورد نظر بدست آورد و در آنجا بدور این سلسله حرکات پایان بخشد.

Th. Chalmers, "On Pol. Econ.", 2nd ed. Glasgow 1832, P. 85

بمحض اینکه تمام ارزش - سرمایه ای که یک سرمایه دار منفرد در رشته ی دلخواهی گذارده است، در دوری پیمائی حرکت خود را طی نمود، از نو بشکل آغاز خود درمی آید و میتواند همان روند را از سر گیرد. برای آنکه ارزش، بمثابه ارزش - سرمایه، جاودان و بارور گردد تکرار روند برای آن ضرور است. دوری پیمائی منفرد فقط بخشی از زندگی سرمایه است که پیوسته تکرار میشود و لذا یک هنگام از آنرا تشکیل میدهد. در انتهای هنگام $G \dots G$ سرمایه باز بصورت پول - سرمایه درمی آید و تا از نو سلسله ی تغییر شکلهائی را که باروند تجدید تولید و بارور شدنش ملازمه دارند از سر بگذرانند. در پایان هنگام $P \dots P$ سرمایه از نو شکل خاص تولید و بارور شدنش ملازمه دارند از سر بگذرانند. دوری پیمائی مجدد آنرا تشکیل میدهد. دور پیمائی سرمایه، نه بمثابه حرکتی مجزا، بلکه همچون روندی ادواری، و اگر سرمایه نامیده میشود. طول این واگرد بسویله ی حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران سرمایه بدست می آید. این حاصل جمع زمانی، مدت واگرد سرمایه را تشکیل میدهد. بنابراین مدت مزبور، اندازه ی فاصله ای را که میان یک هنگام دور پیمائی برای تمام ارزش - سرمایه با هنگام متعاقب آن وجود دارد بدست میدهد و بدینسان هنگامی بودن در روند زیست سرمایه و دیایدیگر سخن زمان از سرگیری، تکرار روند ارزش افزائی و روند تولید همان ارزش - سرمایه را اندازه میگیرد.

ظرف نظر از ماجراهای ویژه ای که در مورد یک تک سرمایه میتواند موجب طولانی شدن یا کوتاه گردیدن زمان واگرد شود، زمان واگرد سرمایه ها بر حسب عرصه های مختلف بکار افتاد نشان متفاوت است. همچنانکه روزانه ی کار، واحد طبیعی مقیاس برای کارند نیروی کار است، هم آنچنان نیز سال، واحد سنجش طبیعی برای واگردهای سرمایه ی روند پویاست. پایه ی طبیعی این واحد سنجش در این امر قرار دارد که بهترین محصولات زمین در منطقه ی معتدل، که زادگاه تولید سرمایه داری است، محصولات سالانه هستند.

هرگاه ما سال را بمثابه واحد سنجش زمان واگرد، U بخوانیم و u را علامت زمان واگرد سرمایه ی معین و n را نشانه ی تعداد واگردهای آن سرمایه قرار دهیم، آنگاه چنین خواهیم داشت:

$$\frac{U}{u} = n$$
 مثلاً اگر زمان واگرد u به سه ماه بالغ شود، در آن صورت $n = \frac{12}{3} = 4$ خواهد بود. سرمایه سالانه چهار واگرد انجام میدهد یا بدیایدیگر سخن چهار بار میگردد. چنانچه $u = 18$

ماه باشد، آنگاه $n = \frac{12}{18} = \frac{2}{3}$ میشود یا بمعبارت دیگر سرمایه در مدت یکسال فقط $\frac{2}{3}$ زمان واگرد خود را طی میکند. هرگاه زمان واگردش چندین سال بطول انجامد، آنگاه زمان واگرد بر حسب چند برابر یک سال حساب میشود.

برای سرمایه دار، زمان واگرد سرمایه اش عبارت از زمانی است که وی در اثنای آن بایستد سرمایه اش را پیش ریز نماید تا آنرا بارور ساخته و در قالب نخستینش بازستاند.

پیش از آنکه ماتا تیر و اگرد را در مورد روند تولید و روند باوروی، نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم لازمست که به دو شکل تازه توجه کنیم، که برای سرمایه از روند دوران ناشی میشود و بروی شکل واگرد آن تأثیر میگذارد.

فصل هشتم

سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان

I. تفاوت‌های صوری

در کتاب اول، فصل ششم دیدیم که جزئی از سرمایه‌ی ثابت، شکل مصرفی معین خود را که بآن در روند تولید وارد میشود، در برابر محصولاتی که در آفرینش آنها شرکت دارد، حفظ میکند. بنابراین این جزء منزه، طی دوره‌ی کوتاه یا درازی، همواره از نو در روند پیوسته مکرر کار همان وظایف را انجام میدهد. چنین است مثلاً در مورد اینیه‌ی کارگاهها، ماشین آلات و غیره و خلاصه در مورد تمام آنچه که ماتحت عنوان وسائل کار یک کاسه می‌کیم. این جزء از سرمایه‌ی ثابت، به نسبتی که بسا از دست دادن ارزش مصرف خود ارزش مبادله کم میکند، به محصول ارزش منتقل مینماید. این ارزش دهی یا انتقال ارزش از سوی چنین وسائل تولید به فراورده‌ای که خود در پیدایش آن سهم هستند، از راه یک محاسبه‌ی میانگین تعیین میگردد، یعنی از روی مسدات متوسط خدمت آن، از لحظه‌ای که وسیله‌ی تولید در روند تولید وارد میگردد تا هنگامیکه بکلی از استفاده‌ی مفید و اسقاط میشود و ضروری است که نمونه‌ای از همان نوع جانشین آن گردد و یا تجدید شود، اندازه‌گیری میشود.

پس صفت متمایز از این جزء از سرمایه‌ی ثابت، یعنی وسائل کار بمعنای خاص، بقراریز است: یک جزء از سرمایه بشکل سرمایه‌ی ثابت، یعنی بصورت وسائل تولیدی پیش ریز شده است که از این پس مانند عوامل روند کار عمل میکنند، و این کاربرد تا وقتی ادامه دارد که سرمای مستقل مصرفی این وسائل، آنچنانکه بهنگام ورود در روند دارا بودند، باقی بماند. فراورده‌ای آماده، و لذا عوامل محصول آفرین نیز تا آنجا که خود به فراورده تبدیل گردیده‌اند، از روند تولید بیرون رانند. میشوند تا همچون کالا از محیط تولید به محیط دوران منتقل گردند. ولی بعکس وسائل کار هرگز پس از آنکه وارد محیط تولید شدند آنرا ترک نمیکند. وظیفه‌ای که بعهده دارند آنها را در محیط منزه می‌خکوب میکند. جزئی از ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته در این شکل که ملزوم وظیفه‌ی وسائل کار در روند است، تثبیت میشود. با انجام این وظیفه و لذا با فرمایش وسائل کار، قسمتی از ارزش آنها به محصول منتقل میگردد و قسمت دیگر همچنان در وسائل کار و لذا در روند تولید استوار باقی مینماید. از ارزشی که بدینسان تثبیت شده است پیوسته کاسته میشود تا آنجا که وسیله‌ی کار از حیز انتفاع خارج شده و لذا نیز ارزش خود را در مدت دراز یا کوتاهی میان توده‌ی محصولاتی که از یک سلسله روند های پیوسته مکرر کار بیرون آمده‌اند، تقسیم کرده باشد. ولی تا هنگامیکه این بخش از سرمایه بمثابه وسیله‌ی کار وارد در عمل است و لذا هنوز ضرورت ندارد که نمونه‌ی دیگری از همین نوع جانشین آن گردد، همواره مقداری از ارزش - سرمایه‌ی ثابت در آن پایرجا مینماید، در حالی که بخش دیگر از ارزشی که بدو وارد آن تثبیت گردیده به محصول منتقل میشود و بنابراین مانند جزئی از ترکیب ذخیره‌ی کالا در گردش قرار میگیرد. هر اندازه که عمر وسیله‌ی کار بیشتر و فرسایش آن کندتر است، ارزش - سرمایه‌ی ثابت بیشتر در این شکل مصرفی استوار مینماید. ولی درجه‌ی پایداری تمام

فصل هشتم

سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان

I. تفاوت‌های صوری

در کتاب اول، فصل ششم دیدیم که جزئی از سرمایه‌ی ثابت، شکل مصرفی معین خود را که با آن در روند تولید وارد میشود، در برابر محصولاتی که در آفرینش آنها شرکت دارد، حفظ میکند. بنابراین این جزء مزبور، طی دوره‌ی کوتاه یا درازی، همواره از نو در روند پیوسته مکرر کار همان وظایف را انجام میدهد. چنین است مثلا در مورد ابنیه‌ی کارگاهها، ماشین‌آلات و غیره و خلاصه در مورد تمام آنچه که ماتحت عنوان وسائل کار یک کاسه میکیم. این جزء از سرمایه‌ی ثابت، به نسبتی که بسا از دست دادن ارزش مصرف خود ارزش مبادله کم میکند، به محصول ارزش منتقل مینماید. این ارزش دهی یا انتقال ارزش از سوی چنین وسائل تولید به فراورده‌ای که خود در پیدایش آن سهمی هستند، از راه یک محاسبه‌ی میانگین تعیین میگردد، یعنی از روی مسدات متوسط خدمت آن، از لحظه‌ای که وسیله‌ی تولید در روند تولید وارد میگردد تا هنگامیکه بکلی از استفاده‌ی آن افتد و اسقاط میشود و ضروری است که نمونه‌ای از همان نوع جانشین آن گردد و یا تجدید شود، اندازه‌گیری میشود.

پس صفت متمایز این جزء از سرمایه‌ی ثابت، یعنی وسائل کار بمعنای خاص، بقرار زیر است: یک جزء از سرمایه‌ی بشل سرمایه‌ی ثابت، یعنی بصورت وسائل تولیدی پیش ریز شده است که از این پس مانند عوامل روند کار عمل میکنند، و این کاربرد تا وقتی ادامه دارد که سرمایه‌ی مستقل مصرفی این وسائل، آنچنانکه بهنگام ورود در روند دارا بودند، باقی بماند. فراورده‌ای آماده، و لذا عوامل محصول آفرین نیز تا آنجا که خود به فراورده تبدیل گردیده‌اند، از روند تولید بیرون رانده میشوند تا همچون کالا از محیط تولید به محیط دوران منتقل گردند. ولی بعکس وسائل کار هرگز پس از آنکه وارد محیط تولید شدند آنرا ترک نمیکند. وظیفه‌ای که بعهده دارند آنها را در محیط مزبور میخکوب میکند. جزئی از ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته در این شکل که ملزوم وظیفه‌ی وسائل کار در روند است، تثبیت میشود. با انجام این وظیفه و لذا با فرسایش وسائل کار، قسمتی از ارزش آنها به محصول منتقل میگردد و قسمت دیگر همچنان در وسائل کار و لذا در روند تولید استوار باقی مینماید. از ارزشی که بدینسان تثبیت شده است پیوسته کاسته میشود تا آنجا که وسیله‌ی کار از حیز انتفاع خارج شده و لذا نیز ارزش خود را در مدت دراز یا کوتاهی میان توده‌ی محصولاتی که از یک سلسله روند های پیوسته مکرر کار بیرون آمده‌اند، تقسیم کرده باشد. ولی تا هنگامیکه این بخش از سرمایه‌ی بمثابة وسیله‌ی کار وارد در عمل است و لذا هنوز ضرورت ندارد که نمونه‌ی دیگری از همین نوع جانشین آن گردد، همواره مقداری از ارزش - سرمایه‌ی ثابت در آن پابرجا مینماید، در حالی که بخش دیگر از ارزشی که بدو وارد آن تثبیت گردیده به محصول منتقل میشود و بنابراین مانند جزئی از ترکیب ذخیره‌ی کالا در گردش قرار میگیرد. هر اندازه که عمر وسیله‌ی کار بیشتر و فرسایش آن کندتر است، ارزش - سرمایه‌ی ثابت بیشتر در این شکل مصرفی استوار مینماید. ولی درجه‌ی پایداری تمام

آن هرچه باشد و نسبت ارزش دهی آن همواره بادوره ی تام خدمتش رابطه ی معکوس دارد. هرگاه ازدو ماشینی که ارزش برابر دارند یکی در مدت پنج سال فرسوده شود و دیگری در ده سال و آنگاه ماشین اولی در مدت زمان واحد دو برابر ماشین دومی ارزش منتقل میکند.

این جزء از ارزش - سرمایه که در وسائل کار استوار گردیده است بخوبی هر یک از اجزاء دیگر دوران میکند. مابطور کلی دیدیم که تمام ارزش - سرمایه در دوران دائمی قرار دارد و لذا در این معنی هر سرمایه ای سرمایه ی گردان است. ولی گردش این جزء سرمایه ای که ما اکنون بررسی میکنیم در رای جنبه ی ویژه ای است. اولاً جزء منبور بصورت مصرفی خود دوران نمیکند، بلکه فقط ارزش آنست که دوران دارد و آنها در واقع بطورتدریجی و تکه تکه و بصورت انتقال ارزش آن به فرآورده ای که چون کالا دوران میکند. در ابتدای تمام مدت انجام وظیفه این همواره جزئی از ارزش آن در خودش استوار میماند و مستقلاً در برابر کالائی قرار میگیرد که خود به تولید آن کمک میرساند. با چنین ویژگی است که این جزء از سرمایه ی ثابت شکل سرمایه ی استوار پیدا میکند. بالعکس همه ی اجزاء مادی دیگر سرمایه ای که در روند تولید پیش ریز شده و در مقابل آن سرمایه ی گردان یا سرمایه ی روان بشمار میروند.

برخی از وسائل تولید عمداً در محصول وارد نمیشوند. از آن جمله اند مواد کمی که در ابتدای عمل وسائل کار بوسیله ی خود آن وسائل مصرف میشوند چون ذغالی که ماشین بخار فرو میکند و یا آهنهایی که فقط مقوی پیشرفت کار هستند مانند روشنائی و غیره. تنها ارزش آنهاست که جزئی از ارزش محصول را تشکیل میدهد. محصول ارزش آنها را در دوران ویژه ی خود بگردش درمی آورد. از این جهت آنها را سرمایه ی استوار مشترک هستند. ولی در هر روند کاری که آنها وارد میشوند تماماً بصرف میروند و لذا لازم است که در هر روند جدید کار همه ی آنها بوسیله ی نمونه های دیگری از همان نوع تجدید گردند. آنها سرمای مستقل مصرفی خود را در ابتدای کار رفت حفظ نمیکنند. بنابراین ضمن کاربرد آنها هیچ جزئی از ارزش - سرمایه بصورت مصرفی گذشته ی آنها باقی نمیماند و در شکل طبیعی آنها تثبیت نمیکرد. این واقعیت که جزء مواد کمی منبور جسم وارد محصول نمیشود، بلکه فقط بر حسب ارزش خود مانند جزء ارزشی و در ارزش محصول داخل میگردد و نیز این امر که با واقعیت پیشین ارتباط دارد و مشعر بر آنست که وظیفه ی مواد منبور صرفاً در محیط تولید استفرار یافته و اقتصاد پوی مانند رمسزی را اشتهاها بر آن داشته است که (در عین مشتبّه داشتن سرمایه ی استوار و سرمایه ی ثابت) مقوله ی سرمایه ی استوار را بر این جزء اطلاق نمایند.

جزئی از وسائل تولید که جسم وارد محصول میشود، از قبیل مواد خام و غیره، از اینراه به شکلهایی درمی آید که از آن پس میتواند بمثابة وسیله ی تمتع در مصرف انفرادی وارد گردد. وسائل کار بمعنای اخص، حاملین مادی سرمایه ی استوار، فقط بصورت بار آور مصرف میشوند و نمیتوانند در مصرف انفرادی وارد گردند. زیرا آنها در محصول یا ارزش مصرفی که خود به ایجاد آن کمک میکنند داخل نمیشوند و بالعکس در برابر محصول، سرمای مستقل خود را تا لحظه ی فرمودگی کامل حفظ میکنند. وسائل حمل و نقل در این مورد استثنائی بشمار میروند. نتیجه ی سودمندی که وسائل منبور طی انجام وظیفه ی بار آور خود و لذا در حین حضور در محیط تولید بصورت تغییر محل، بوجود می آورند، فوراً وارد در مصرف انفرادی میشود. مانند مصرف فردی مسافر. در اینجا مسافر قیمت استفاده را، همانطور که در مورد وسائل مصرفی دیگر عمل میکند، میپردازد. سابقاً دیدیم که مثلاً در مورد صنعت شیمیائی، مواد خام و مواد کمی در یکدیگر داخل دارند. چنین است نیز در مورد وسائل

کاره مواد کمی و مواد خام • مثلاً در کشاورزی قسمتی از مواد که برای بهسازی زمین بکار میروند مانند عامل محصول آفرین، در فرآورده ی نهائی وارد میگردد • از سوی دیگر تاثير اين مواد بعدت درازی • مثلاً ۴-۵ سال، تقسیم میشود • بنابراین جزئی از آنها جسا وارد محصول میگردد و لذا در عین حال ارزش خود را به محصول منتقل میکند در حالیکه جزء دیگری از آن نیز به شکل مصرفی گذشته ارزش خود را تثبیت میکند • این جزء • بمشابه وسیله ی تولید دوام پیدا میکند و بنابراین شکل سرمایه ی استوار بخود میگردد • یک ورز او • بمشابه حیوان کاره سرمایه ی استوار است • ولی چنانچه خورده شود • آنگاه دیگر مانند وسیله ی کار عمل نمیکند و بنابراین همچون سرمایه ی استوار نیز تلقی نمیشود •

تخصیصی که به قسمتی از ارزش — سرمایه ی بکار رفته در وسائل تولید، خصلت سرمایه ی استوار عطا میکند • منحصر در شیوه ی ویژه ی دوران این ارزش قرار دارد • این شیوه ی ویژه ی دوران از طرز خاصی که وسیله ی کار ارزش خود را به محصول منتقل میسازد سرچشمه میگردد • یا بمبارت دیگر از روشی ناشی میشود که وسیله ی کار در اثنای روند تولید • بمشابه عامل ارزش آفرین • اتخاذ میکند • و این شیوه ی ویژه • خود نیز از نحوه ی خاصی که وسائل کار در روند کار عمل میکنند سرچشمه میگردد • این نکته دانسته است که همان ارزش مصرفی که از یک روند کار مانند محصول بیرون می آید در روند دیگر کار بمشابه وسائل تولید وارد میشود • فقط وظیفه ای که بمشابه وسیله ی کار بیک محصول در روند تولید محصول میشود آنرا بصورت سرمایه ی استوار در می آورد • بعکس هنگامیکه محصول منور تازه از روند بیرون می آید بهیچوجه سرمایه ی استوار نیست • مثلاً یک ماشین • بمشابه فرآورده یا کاسا لای ماشین سازه به کالا — سرمایه ی وی تعلق دارد • تنها هنگامی ماشین منور بصورت سرمایه ی استوار در می آید که در دست سرمایه دار خریدار بنحو بار آور بکار انداخته شود •

در صورتیکه همه ی اوضاع و احوال دیگر یکسان فرض شوند • آنگاه درجه ی استواری وسیله ی کار با دیر پائی آن نوسمیکند • در واقع بزرگی تفاوت میان ارزش — سرمایه ی تثبیت شده در وسائل کار و جزئی از این مقدار ارزشی که در روند نهائی مکرر کار به محصول داده میشود • وابسته به همین دیر پائی است • هر اندازه که این ارزش دهی آهسته تر انجام شود — و ارزش دهی وسیله ی کار در هر تکرار همان روند کار وقوع می پذیرد — سرمایه ی استوار بزرگتر است و تفاوت میان سرمایه ی بکار رفته در روند تولید و سرمایه ای که طی آن مصرف میشود بیشتر است • بحض اینکه تفاوت منور از بین رفت • عمر وسیله ی کار بپایان رسیده • و با از دست دادن ارزش مصرفی خود رانهز کم کرده است • ارزش بیرون وسیله کار متوقف شده است • نظریه اینکه وسیله ی کاره مانند هر یک از حاملین مادی سرمایه ی ثابت • فقط بیرون که با ارزش مصرف خود ارزش از دست میدهد • ارزش به محصول منتقل میکند روشن است که هر قدر ارزش مصرف آن آهسته تر بنا بودی رود و هر اندازه که عمرش در روند تولید طولانی تر باشد مدتی که ارزش — سرمایه ی ثابت در درون آن استوار همانند درازتر است •

هرگاه یک وسیله ی تولید که وسیله ی کار بمعنای اخص نیست • از قبیل مواد کمی • مواد خام • فرآورده ی نیم ساخته و غیره • از لحاظ ارزش دهی و لذا از جهت شیوه ی گردش ارزش خود مانند وسائل کار عمل کند • آنگاه چنین وسیله ی تولید نیز بصورت حامل مادی سرمایه ی استوار و شکل وجودی آن در می آید • آن مواد پیش گفته ای که برای بهسازی زمین بکار میروند دارای چنین وضعی هستند زیرا ترکیبات شیمیائی ای بزمین می افزایند که تاثير آنها چندین دوره ی تولیدی یا چندین سال را در بر میگیرد • در این مورد یک جزء از ارزش در کنار محصول با سیمای مستقل خود یا بصورت سرمایه ی استوار بزندگی خویش ادامه میدهد • در حالیکه جزء دیگر ارزشی وارد در محصول شده و لذا با آن بگردش درآمده است • در مورد مذکور نه تنها یک جزء ارزشی سرمایه ی استوار به محصول منتقل میشود • بلکه ارزش مصرفی • یعنی ماده ای که در آن این جزء ارزشی زندگی میکند •

نیز به محصول منتقل میگردد.

قطع نظر از خطای عمده، که عبارت از مخلوط ساختن مقولات سرمایه‌ی استوار و گردان با سرمایه‌ی ثابت و متغیر است، ابهامی که تاکنون در مورد تعریف مفاهیم نزد اقتصاديون وجود دارد بر پایه‌ی نکات زیرین قرار گرفته است:

خواص معینی را که وسائل کار از لحاظ جسمانی دارا هستند، مثلا بگوئیم غیر منقول بودن فیزیکی یک خانه را، به ویژگیهای مستقیم سرمایه‌ی استوار بدل میکنند. البته پس از چنین نظری همواره میتوان به آسانی ثابت نمود که دیگر وسائل تولید، که خود نیز سرمایه‌ی استوار بشمار می‌آیند، دارای خواص متضادی هستند، چنانکه مثلا میشود منقول بودن طبیعی یک کشتی را بعنوان نمونه ذکر نمود.

بدیگر سخن، شکل اقتصادی مشخصی را که از گردش ارزش ناشی میشود با خاصیت واقعی ششی مخلوط میکنند، آنچنان که گوئی اشیاء که بخودی خود اصلا سرمایه نیستند بلکه فقط در مناسبات اجتماعی مشخص دارای چنین حالت میگردد، میتوانند بنفقه و بالطبع سرمایه باشند، آنها در شکل معینی مانند ثابت و گردان، مادر کتاب اول فصل پنجم دیدیم که در غروروند کاره صرف نظر از آنکه در چه شرایط اجتماعی می‌گذرد، وسائل تولید به وسائل کار و محمول کار تقسیم میگردند. لیکن فقط در درون شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است که این هر دو بدل به سرمایه میشوند و در واقع آنچنانکه در بخش پیشین تعریف شد بصورت "سرمایه‌ی بارآور" در می‌آیند. بسبب این شیوه‌ی تولید است که تفاوت میان وسیله‌ی کار و محمول کار که از طبیعت روند کار برمیخیزد، در شکل تازه‌ای منعکس میشود که عبارت از سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان است. فقط در چنین شیوه‌ی تولید است که ششی که بمثابة وسیله‌ی کار عمل میکند سرمایه‌ی استوار میگردد. چنانچه ششی مزبور بر حسب خواص مادی خود بتواند در دردی دیگری نیز غیر از وسیله‌ی کار بودن بخورد، آنگاه بنابه تفاوتی که در وظیفه‌ی آن حاصل میگردد سرمایه‌ی استوار یا غیران خواهد بود. دام بمثابة حیوان کار سرمایه‌ی استوار است، ولی همچون کودده، ماده‌ی خام است که سرانجام بصورت محصول درد و ران وارد میشود، و لذا سرمایه‌ی استوار نیست، بلکه سرمایه‌ی گردان است.

اگرچه تثبیت ساده‌ی درآمدت یک وسیله‌ی تولید در روند کارهای کارمکرری که باید یکگرد پیوند هستند و استمرار دارند و لذا دوره‌ی واحدی از تولید را تشکیل میدهند - یعنی مجموع زمان تولیدی را که برای آماده ساختن محصول لازم است در برمیگیرند - کاملا مانند سرمایه‌ی استوار، محتلزم پیش ریخت کمابیش طولانی از جانب سرمایه‌دار است، ولی سرمایه‌ی وی را تبدیل به سرمایه‌ی استوار نمیکند. مثلا بذر سرمایه‌ی استوار نیست بلکه فقط ماده‌ی خامی است که تقریباً برای مدت یک سال در روند تولید تثبیت شده است. هر سرمایه‌ی تازه‌ای که بمثابة سرمایه‌ی مولد عمل میکند، در روند تولید تثبیت شده است، و لذا در مورد کلیه‌ی عوامل سرمایه‌ی مولد، اهم از هر سیمای مادی، هر وظیفه و شیوه‌ی گردش ارزشی که دارا باشد، نیز چنین وضعی وجود دارد. حالا چنانچه بر حسب نوع روند تولید یا مقتضای هدف سودمند بودن نظر، این استوار بودن، مدت درازتر یا کوتاهتری بپایند، به هیچوجه در مسئله‌ی تفاوت میان سرمایه‌ی استوار و گردان تاثيری نمیکند (۲۰).

جزئی از وسائل کار که متضمن شرایط عمومی کار آن وسائل نیز هست، بحض اینک بمثابة وسیله‌ی کار در روند تولید وارد میشوند و بدیگر سخن هنگامیکه برای وظیفه‌ی بارآور آماده میگردند، با مانند (۲۰) بسبب دشواری تعریف سرمایه‌ی استوار گردان است که آقای لورنز شتاین چنین اظهار نظر

میکند که گویا تشخیص میان این دو مفهوم صرفا بمنظور تسهیل بیان است.

• Lorenz von Stein (۱۸۱۵-۱۸۹۰) - مورخ، حقوق دان و اقتصاد دان آلمانی،

استاد فلسفه و حقوق در دانشگاه شهر کیل.

ماشین آلات در یک محل نصب میشوند یا از پیش در همین شکل ثابت و پیوسته به محل تولید میگرددند از قبیل بهسازیهای زمین، ابنیه‌ی کارخانه، کوره‌های بلند، کانه‌ها، راه آهن‌ها و غیره. در این مورد پیوستگی مستروسیمه‌ی کار به روند تولیدی که در درون آن عمل میکند، در عین حال وابسته به شیوه‌ی وجودی ملموس آنست. از سوی دیگر ممکن است وسیله‌ی کاری پیوسته از لحاظ جسمانی تغییر محل دهد، حرکت کند و با این وجود دائماً در روند تولید حضور داشته باشد، مانند لوسوکوتیف، گشتی، دام کارو غیره. پس نه سکون است که در یک مورد، خصلت سرمایه‌ی استوار به وسیله‌ی کار میدهد و نه حرکت است، که در مورد دیگر، چنین خصلتی را به آن ارزانی میدارد. معذک این امر که وسائل تولید در محل نصب شده اند و ریشه و پی آنها در زمین فروخته است، موجب میشود که این جزء از سرمایه‌ی استوار در اقتصاد ملتها نقش ویژه‌ای ایفا نماید. وسائل مزبور نمیتوان به خارج فرستاد و نیشود آنها را در بازار جهانی بمثابه کالا بگردش درآورد. اسناد مالکیت نسبت به این سرمایه‌ی استوار نمیتوانند دست یادت شوند، خرید و فروش گردند و بدینسان بطور ذهنسی دوزان داشته باشند. حتی ممکن است که این اسناد مالکیت در بازارهای خارج مثلاً بشکل سهام بگردش درآیند ولی با جایباشدن اشخاصی که مالک این قبیل سرمایه‌ی استوار میشوند تغییری در نسبت میان بخش پاهرجا و از لحاظ مادی استوار ثروت یک کشور و بخش جنبد، ی آن بوجود نمی‌آید (۳).

دوزان ویژه‌ی سرمایه‌ی استوار موجب بروز واگرد ویژه‌ای میشود. جزء ارزشی را که سرمایه‌ی استوار در شکل طبیعی خود بوسیله‌ی فرسایش از دست میدهد، مانند جزء ارزشی محصول دوزان پیدا میکند. محصول دوزان خود، از کالا به پول بدل میشود و لذا همین امر نیز در مورد جزء ارزشی وسیله‌ی کاری که با محصول دوزان یافته روی میدهد، و در واقع بهمان نسبتی که وسیله‌ی کار صفت ارزش بری خود را در روند تولید از دست میدهد، ارزش آن قطره قطره بصورت پول از روند دوزان بهرین هیچک. بنابراین ارزش آن اینک وجود دوگانه‌ای دست می‌آورد. بهرین از ارزش که چسبیده به شکل مصرفی یا طبیعی آن و وابسته به روند تولید است، باقی میماند و جزء دیگر بصورت پول از آن شکل جدا میشود. در جریان عملکرد، جزء ارزشی وسیله‌ی کاری که در شکل طبیعی وجود دارد، پیوسته فروکش میکند در حالیکه جزء دیگر ارزشی که بصورت پول درآمده است پیوسته افزایش می‌یابد، تا آنجا که سرانجام عمروسیمه‌ی کار بسر میرسد و تمام ارزش آن از جسدش جدا گشته در پول مستحیل میگردد. هم اینجاست که ویژگی این عنصر سرمایه‌ی بارآور در مورد واگرد نمودن آن میگردد. تبدیل ارزش آن به پول پلهای استحاله‌ی کالا، که ارزش بر آنست، انجام میشود. ولی بازگشت آن از صورت پول به شکل مصرفی از تجدید استحاله‌ی کالا به سایر عناصر تولیدی خود جدا میگردد و بالعکس به دوره‌ی تجدید تولید ویژه‌ی خود وابسته میشود، یعنی منوط به زمانی میگردد که عمروسیمه‌ی کار پایان یافته و بساید سونه‌ی دیگری زهمان نوع جانشین آن شود. مثلاً اگر مدت خدمت ماشینی که فرضاً ۱۰۰۰۰ لیسره‌ی استرلینگه ارزش دارد ده سال باشد، آنگاه زمان واگرد ارزشی که برای آن پیش ریز شده است ده سال خواهد بود. پیش از سپری گشتن این مدت تجدید ماشین مزبور ضرورت ندارد، زیرا همچنان در شکل طبیعی خود بعمل ادامه میدهد. در این اثنا ارزش ماشین، بمثابه جزء ارزشی کالاهایی که مستحیل تولید آنها خدمت میکند، خرد، خرد، دوزان دارد و بدینسان تدریجاً به پول بدل میشود تا لفظه‌ای که سرانجام در پایان ده سال تمام آن به پول بدل گردد و از نو بصورت ماشین دیگری استحاله یابد و لذا واگرد خویش را انجام دهد. تا سر رسید این زمان باز تولید، ارزش آن تدریجاً بصورت ذخیره - مایه‌ی نقدی انباشته میشود.

قسمتی از بقیه ی عوامل سرمایه ی بارآور، مرکب از عناصر سرمایه ی ثابت موجود بشکل مواد کمکی و مواد خام است و قسمت دیگر عمارت از سرمایه ی متغیر است که برای نیروی کار خرج میشود.

تحلیل روند کار و ارزش افزائی (کتاب اول و فصل پنجم) نشان داد که اجزاء مزبور چه بمثابة عناصر محصول آفرین و چه همچون عوامل ارزش زا، روش کاملا متفاوتی دارند. ارزش آن جسز از سرمایه ی ثابت که مرکب از مواد کمکی و مواد خام است - همانانند جز - دیگر سرمایه ی ثابت که عمارت از وسائل کار است - دوباره در ارزش محصول، فقط بمثابة ارزش انتقال یافته ظاهر میشود، در حالی که نیروی کار معادل ارزشی خود را، توسط روند کار، به محصول اضافه میکند باید دیگر سخن از ارزش خود را واقعاً از نو تولید مینماید. علاوه بر این، قسمتی از مواد کمکی، ذغال سوخت و گاز روشنائی و غیره در روند کار مصرف میشود بدون آنکه جسا وارد محصول گردد، در حالیکه جز - دیگری از این مواد جسام در محصول داخل میشود و مصالح جوهری آنرا تشکیل میدهد. معذک همه ی این تفاوت ها از لحاظ دوران و بالنتیجه از جهت شیوه ی واگردی اهمیت هستند. تا آنجا که مواد کمکی و مواد خام - کلا در آفرینش محصول مصرف میشوند، تمام ارزش خود را به محصول منتقل میسازند. بنابراین تمام آن ارزش نیز بهمراه محصول دوران میکند، به پول مبدل میشود و دوباره از صورت پول به عوامل تولیدی کالا بدل میگردد. و اگر آن مانند واگرد سرمایه ی استوار قطع نمیشود بلکه پیوسته از تمام اشکال دوری میمانی میگردد. بنحویکه این عوامل سرمایه ی بارآور مستمرا در صورت طبیعی خود تجدید میشوند.

اما آنچه مربوط به سرمایه ی متغیر، یعنی به آن بخشی از سرمایه ی بارآور راجع است که در قبال نیروی کار بجزایان می افتد مطلب از این قرار است: نیروی کار برای مدت معینی خریداری میشود. بنحض آنکه سرمایه دار این نیرو را خرید و آنرا در روند تولید جاداد، نیروی کار مزبور یکی از اجزاء ترکیبی سرمایه ی ویرایشکیل میدهد که در واقع همان بخش متغیر است. نیروی کار هر روز در انتهای يك فاصله زمانی عمل میکند و در این فاصله نه تنها تمام ارزش روزانه ی خود بلکه يك ضمیمه ی اضافه ارزش نیز که مادراینجا فعلا از آن صرف نظر میکنم، به محصول می افزاید. پس از آنکه نیروی کار، که مثلا برای يك هفته خریداری شده است، عمل خود را انجام رساند، لازمست که خرید آن دائما بر حسب مهلت های متعارف تجدید گردد. معادل ارزشی نیروی کار که در انتهای عملگرده محصول افزوده میشود و همراه دوران محصول به پول مبدل میگردد، باید پیوسته مجددا از صورت پول به نیروی کار مبدل شود و باید دیگر سخن پیوسته اشکال دوری میمانی خود را طی کند، یعنی اگر نخواسته باشم دور بیساشی مستمر تولید قطع گردد نیروی کار باید واگرد داشته باشد.

بنابراین آن جز - ارزشی سرمایه ی بارآور که در نیروی کار پیش ریز شده است، تماما در محصول وارد میگردد (در اینجا نیز یکبار دیگر از اضافه ارزش چشم میپوشیم) همراه آن هردو استحاله ی متعلق به عرصه ی دوران را طی میکند و از راه این نوسازی دائمی هواره در آغوش روند تولید میماند. پس هر قدره از لحاظ ارزش آفرینی، میان نیروی کار و آن عوامل متشکله ی سرمایه ی ثابت که سرمایه ی استوار نیستند تفاوت وجود داشته باشد، این شیوه ی واگرد ارزششان بهین آنها، بخلاف سرمایه ی استوار، مشترک است. با این خصلت مشترک خود از لحاظ واگرد است که این اجزاء تشکیل دهنده ی سرمایه ی بارآور - یعنی آن اجزاء ارزشی که بابت نیروی کار و وسائل تولیدی غیر از سرمایه ی استوار خرج شد مانند در مقابل سرمایه ی استوار، همچون سرمایه ی گردان، روان یا سیال قرار میگیرند.

چنانکه قبلا دیده شد، پولی که سرمایه دار بابت استفاده از نیروی کار بکارگر میپردازد واقع فقط عمارت از شکل معادل عام برای وسائل معیشت ضروری کارگر است. در این معنی سرمایه ی متغیر از لحاظ جوهرمادی عمارت از وسائل زندگی است. ولی اکنون که به بررسی واگرد میپردازیم، مسئله ی شکل مطرح است و پس آنچه سرمایه دار خریداری میکند وسائل معیشت کارگر نیست،

بلکه خود نیروی کار اوست که میخرد. آنچه بخش متغیر سرمایه ی وی را تشکیل میدهد و سائل زندگی کارگر نیست و بلکه نیروی کار فعال اوست. آنچه سرمایه دار بنحو بار آور در روند کار مصرف میکند خود نیروی کار اوست و نه وسائل معیشت کارگر. این خود کارگراست که پول دریافتی در ازاها نیروی کارش را به زخم و سائل زندگی میزند تا آنها را از نو به نیروی کار بدل کرده خود را زنده نگاهدارد و این امر کاملاً چنان است که مثلاً وقتی سرمایه دار جزئی از اضافه ارزش کالا را در ازاها پول فروخته است صرف تهیسه ی وسائل معیشت برای خویش میکند و گفته نمیشود که گویا کالای او را خریداری و بسا وسائل زندگی پرداخت نموده است. حتی در روزگار ما اگر جزئی از دستمزد کارگر بصورت وسائل زندگی به شکل جنسی پرداخت شود و این خود یک معامله ی ثانوی بشمار میرود. کارگر نیروی کارش را در برابر بهای مشخصی میفروشد و ضمن آن موافقت میکند که جزئی از این قیمت را بصورت وسائل زندگی دریافت دارد. این امر تنها شکل پرداخت را تغییر میدهد ولی در آن چیزی که واقعا میفروشد یعنی نیروی کارش و تغییری حاصل نمیشود. این یک معامله ی دومی است که دیگر میان کارگر و سرمایه دار نمیگذرد و بلکه بین کارگر و پستاه خریدار کالا و سرمایه دار همچون فروشنده کالا انجام میگیرد و در حالیکه در معامله ی نخستین کارگر فروشنده ی کالا (نیروی کارش) و سرمایه دار خریدار است. کاملاً آنچنانست که اگر فی المثل سرمایه دار کالای دیگری را جانشین کالای خود کند و مثلاً بجای ماشین که به کارخانه ی آهن گدازی میفروشد مقداری آهن دریافت دارد. بنابراین وسائل معیشت کارگر نیست که در مورد سرمایه ی گردان محصلت تعیین کننده در برابر سرمایه ی استوار بدست می آورد و همچنین نیروی کار وی نیز دارای چنین خاصیتی نیست و بلکه آن جزء ارزشی سرمایه ی بار آور که بابت نیروی کار خرج شده است بوسیله شکل واگرد خود این محصلت را مشترکاً به برخی از عناصر بخش ثابت سرمایه و برخلاف اجزاء دیگر آن تغییر میکند.

ارزش سرمایه ی گردان - در نیروی کار و وسائل تولید - فقط برای زمانی پیش ریز شده است که در آثاری آن محصول بهر حسب مقیاس تولید آماده میگردد و مقیاسی که خود بنا بر حجم سرمایه ی استوار معین گشته است. این ارزش تماماً در محصول وارد میشود و لذا بوسیله ی فروش محصول از دوران بطور کامل بازگشت میکند و میتواند از نو پیش ریز گردد. نیروی کار و وسائل تولیدی که بخش گردان سرمایه در آنها هستی دارد و تا آن حد از دوران بیرون کشیده میشوند که برای ایجاد و فروش محصول تمام ساخته ضرور است و ولی آنها باید از راه باز خرید بوسیله ی استحاله مجدد از شکل پول به عوامل تولید و دائماً جبران و تجدید شوند. مقدار عوامل بخش گردان که یک جا از بازار بیرون کشیده میشود کمتر از عوامل سرمایه ی استوار است و ولی دفعاتی که باید آنها را از بازار بیرون کشید ضرورتاً بیشتر است و سرمایه ای که بابت آنها گذارده میشود در مدت های کوتاهتری تجدید میگردد. این نوسازی دائمی از راه جریان مستمر محصول انجام میشود که مجموع ارزش آنها را برگردش در می آورد. سرانجام اجزاء منور مستمر تمام دور پیمائی استحالات رانه تنها با ارزش خود طی میکنند و بلکه این دور پیمائی را در شکل جسمانی خویش نیز انجام میدهند و آنها پیوسته از صورت کالا به عوامل تولید همان کالا بدل میگرددند.

نیروی کار همراه با ارزش ویژه ی خود و همواره به محصول اضافه ارزش می افزاید که تجسم کار بی اجرت است. بنابراین اضافه ارزش منور نیز همچنان پیوسته بوسیله ی محصول در دوران قرار میگردد و مانند دیگر عناصر ارزشی محصول به پول بدل میشود. ولی اکنون که بدو سخن از واگرد ارزش - سرمایه میروند نه از اضافه ارزشی که بهمراه آن در واگرد شرکت دارد و موقتاً از بحث در آن بهره صرف نظر میشود.

از آنچه تاکنون سخن رفته است نکات زیرین بدست می آید :

۱- تعاریف مربوط به اشکال سرمایه ی استوار و سرمایه ی گردان ، تنها از واگرد مختلف ارزش - سرمایه یا سرمایه ی بارآوری سرچشمه میگیرند که در روند تولید بکار افتاده است . این تفاوت در واگرد نیسز بنوعی از خود ، از شیوه های مختلفی که طبق آن اجزاء تشکیل دهنده ی سرمایه ی بارآور ارزش خود را به محصول منتقل میکند ناشی میگردد ، ولی از شرکت تفاوت آنها در تولید ارزش - محصول یا نقض ویژه ی آنها در روند ارزش افزائی سرچشمه نمیگردد . سرانجام ، تفاوت ارزش دهی به محصول - و لذا نیز شیوه های مختلفی که طبق آن ارزش منبور از طریق محصول بگرددش در پی آید بواسطه استحقاقات آن ، بصورت طبیعی بدوی خویش تجدید میگردد . از اختلاف در پیکرهای مادی نسز ناشی میشود که در قالب آنها سرمایه ی بارآور نیست ، و جزئی از آن طی آفرینش هر یک محصول تماما مصرف میشود در حالیکه جزء دیگر فقط در حجاب آب میگردد . بنابراین تنها سرمایه ی بارآور است که میتواند بصورت استوار و گردان تفکیک شود . بالعکس چنین تضادی در مورد دو شیوه ی دیگر نیست سرمایه ی صنعتی ، یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، وجود ندارد ، و هیچکدام از این دو نیز بشابه تضاد در برابر سرمایه ی بارآور قرار نمیگیرند . این تضاد فقط در مورد خود سرمایه ی بارآور و در درون آن وجود دارد و پس ، پول - سرمایه و کالا - سرمایه میتوانند هر قدر دلخواه آنها باشد مانند سرمایه بکار افتند و هر چه ممکن است سیال تر گردند ، ولی تنها پس از آنکه تبدیل به جزء سیال سرمایه ی بارآور شدند میتوانند در تضاد با سرمایه ی استوار ، سرمایه ی گردان شوند . ولی چنانکه خواهیم دید ، همین امر که هر دو شکل پیش گفته ی سرمایه متعلق به محیط دَوْران هستند ، از زمان آدام اسمیت بعدا اقتصاد پیون را به این گمراهی کشانده است که آن دو را با جزء سیال سرمایه ی بارآور ، تحت مقوله ی سرمایه ی گردان ، در یک جوال بریزند . در واقع آن دو در تضاد با سرمایه ی بارآور گردان - سرمایه بشمار میروند ، ولی سرمایه ی گردانی که در تضاد با سرمایه ی استوار قرار میگیرد نیستند .

۲- واگرد جزء استوار سرمایه ، و لذا زمان واگردی که برای آن لازم است ، واگردهای چندی از جزء گردان سرمایه را در بر میگیرد . در همان مدتی که سرمایه ی استوار یکباروا گرد میکند ، سرمایه ی گردان چندین بار واگرد دارد . یک جزء ارزش سرمایه ی بارآور فقط هنگامی شکل معرف سرمایه ی استوار را بدست می آورد ، که وسیله ی تولید حامل آن در فاصله ی زمانی می که در آن محصول آماده شده است و بشابه کالا از روند تولید بیرون رانده میشود ، تماما از کار نیافتاده باشد . قسمتی از ارزش آن باید در شکل مصرفی پایدار گذشته محبوس باقی بماند ، در حالیکه قسمت دیگر آن بواسطه ی محصول تمام شده بدَوْران می افتد ، دَوْرانی که بعکس موجب گرددش همزمان تمام اجزاء متشکله ی سرمایه ی گردان میگردد .

۳- آن جزء ارزشی از سرمایه ی بارآور که در سرمایه ی استوار گذارده شده است ، یکبار و برای تمام مدت عملکرد آن قسمت از وسائل تولیدی که سرمایه ی استوار را تشکیل میدهند ، پیش ریز گردیده است . بنابراین ارزش منبور سرمایه دار یکبار در دَوْران ریخته است ولی فقط آنرا تکه تکه و بواسطه ی سامان پایی اجزاء ارزشی که سرمایه ی استوار خرده خرده بکالای افزایش از دَوْران باز میستاند . از سوی دیگر ، خود وسائل تولیدی که در آن ، بخش از سرمایه ی بارآور تنهیب میشود ، یکبار از دَوْران بیرون کشیده شده اند تا برای تمام طول عمر خود در روند تولید جایگزین شوند ، ولی وسائل منبور طی همین مدت نیازی به این ندارند که نمونه های تازه ای از همان نوع جانشین آنها گردد . نیازمند تجدید تولید نیستند . این وسائل طی مدت دراز یا کوتاهی به تشریک مساعی در ایجاد کالاهائی که بدرون دَوْران ریخته میشوند ادامه میدهند ، بدون آنکه خود از دَوْران ، عناصر نو سازی ویژه ی خویش را بیرون کشند . پس طی این مدت از سوی آنها هیچ توقع

اینکه سرمایه دار تجدید پیش ریزی میکند مطرح نیست • سرانجام • ارزش • سرمایه ای که با بست سرمایه ی استوار نهاده شده است • در مدت عملکرد وسیله ی تولیدی که در قالب آن وجود دارد • دور پیمانی اشکال خود را نه در قالب مادی بلکه فقط از لحاظ ارزشش انجام میدهد • آنهم تنها بصورت پاره پاره و بتدریج • بدیگر سخن • قسمتی از ارزش آن پیوسته بمنابۀ جزء ارزشی کالا بگردد • می افتد و به پول بدل میشود • بدون آنکه خودش از صورت پول به شکل طبیعی بدوی خود بازگردد • این بازگشت پول به شکل طبیعی وسیله ی تولید • فقط آنگاه روی میدهد که دورهی خدمت وسیله ی مزبور سپری شود و کاملاً اسقاط شده باشد •

۴- عناصر سرمایه ی گردان نیز - در صورت استمرار روند تولید - مانند عناصر سرمایه ی استوار پیوسته در روند تولید تثبیت شده اند • ولی عناصر سرمایه ی گردان که بدین نحو تثبیت شده اند پیوسته عیناً تجدید میشوند (وسائل تولید بوسیله ی نمونه های تازه ای از همان نوع • نیروی کار از راه تجدید خرید دانشی) • در حالیکه عناصر سرمایه ی استوار • در مدت ادامه ی حیات خسوده نه تجدید میشوند و نه به باز خریدشان نیاز است • در روند تولید • پیوسته مواد خام کوچککی حضور دارند • ولی هیواره بانگونه های تازه ای از نوع خود که پس از مصرف شدن مواد قدیم برای ایجاد محصول • جای آنها را میگیرند • همچنین در روند تولید • هیواره نیروی کار حضور دارد • و لسی فقط از راه تجدید خرید دانشی • و چه بسا بتغییر اشخاص • بعکس عیناً همان ابنیه • ماشین آلات و غیره • در اثباتی واگرد های مکرر سرمایه ی گردان و در همان روند های تکرار شده ی تولید • به خدمت خود ادامه میدهند •

II- اجزاء تشکیل دهنده ی سرمایه استوار

تمویض و تعمیر و انباشت

در سرمایه گذاری واحد • عناصر جداگانه ی سرمایه ی استوار عمرهای متفاوتی دارند و لذا زمانهای واگرد آنها نیز مختلف است • مثلاً در یک راه آهن • ریلها • تراورس ها • زیر سازی ها • ایستگاهها • پلها • تونل ها • لوکوموتیف ها و واگونها • دارای مدت عملکرد و تجدید تولید متفاوتی هستند و بنابراین سرمایه ای که بابت آنها پیش ریز شده است نیز مدت های واگرد مختلفی دارند • ابنیه • سکوها • آب انبارها • پلها • تونل ها • ترانشه ها • جان پناها و خلاصه همه ی آن اعمالی که در زندگی راه آهنی انگلستان تحت عنوان Works of art (ساختمانهای هنری) تلقی میشوند طی سالهای دراز نیازی به تمویض ندارند • آنچه که بطور عمده در معرض فرسایش قرار میگیرد ریلها و وسائل متحرک (rolling stock) هستند •

در آغاز یعنی هنگامیکه به ساختن راه آهن های جدید پرداختند • عقیده ی مسلطی که از جانب ارجمندترین مهندسان پیشینیان میشد • این بود که گویا عمر یک راه آهن قرن شمار است و فرسایش ریلها به اندازه ای نامحسوس است که میتوان آنها را از لحاظ هر هدف مالی و عملی بیسرون از عوجه قرارداد • عمر ریلهای خوب به ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال تخمین زده میشد • دیری نگذشت که این نکته بی بردند که طول عمر متوسط ریلها • که طبیعتاً به سرعت لوکوموتیف ها • به وزن و تعداد قطارها • به ضخامت خود خطوط و به بسیاری شرایط فرعی وابسته است از ۲۰ سال تجاوز نمیکند • حتی در برخی از ایستگاهها که مراکز رفت و آمد هستند ریلها همه سال فرسوده میشوند • در حدود سال ۱۸۶۲ استفاده از ریلهای پولادین آغاز شد • که تقریباً دو برابر خطوط آهنین خرج بر میداشت و لسی در فرض درازی عمر آنها بیش از دو بار بود • مدت عمر تراورسهای چوبین ۱۲ تا ۱۵ سال است • در مورد وسائل استحصالی • مشخص گردید که واگهای کالابر فرسایش پذیرتر از واگهای مسافر هستند • در سال ۱۸۶۲ عمر یک لوکوموتیف را به ۱۰ تا ۱۲ سال تخمین میزدند •

نخست فرسایش از خود استعمال ناشی میشود. بطور کلی، ریلها متناسب با تعداد قطارها فرسود میشوند. (۲۲X R.C.Nr.17645) افزایش سرعت موجب ازدیاد فرسایش به نسبتی بیش از مربع سرعت گردیده است یعنی چنانچه سرعت قطارها دو برابر شود درجه ی فرسایش بیش از چهار برابر بالا میرود. (R.C.Nr.17046)

یکی دیگر از علل فرسایش تاثير نيروهاي طبيعت است. چنین است که تراورسپانه تنها بسبب فرسایش استعمالی، بلکه از راه فساد و گندیدگی نیز آسیب می بینند.
" هزینه های مراقبت خط، کمتر مربوط به فرسایش ناشی از رفت و آمد هستند، تا به جنس چوب و آهن و کیفیت ساختمانهایی که در معرض تاثير هوا قرار دارند. تنها يك ماه زمستان سخت بسبب ساختمان راه بیش از یکسال تمام رفت و آمد آسیب وارد میکند."

" R.P.Williams, "On the Maintenance of Permanent Way" کنفرانس در
Institute of Civil Engineers، پاییز سال ۱۸۶۷)

سرانجام، مانند همه جا در صنعت بزرگ، در اینجانیز فرسایش معنوی نقش خود را ایفا میکند. پس از گذشت ده سال معمولاً میتوان همان تعداد واگون و لوکوموتیوئی را که سابقاً ۴۰۰۰۰ لیتره ی استرلینگ قیمت داشت با سی هزار لیتره خریداری کرد. بدینسان در مورد این وسائل باید يك بهسا - زدائی در حدود ۲۵٪ را نسبت به قیمت بازار بحساب آورد، حتی اگر در ارزش مصرف آن هم کاهش پیدا نشده باشد. (Lardner, "Railways Economy", P.120)

" پل های لوله دار ■■ دیگر در شکل کنونی خود تجدید نخواهند شد (زیرا اکنون برای این قبیل پلها شکلهای بهتری وجود دارد) " تعمیرات عادی، برداشتن و جانشین ساختن قطعات جداگانه معمول نیست " (W.B.Adams, " Roads and Rails ", London, 1862, P.136)

اکثر وسائل کار در اثر پیشرفت صنعت پیوسته دچار دگرگونی میشوند. بنابراین وسائل منور نه بصورت بدوی خود، بلکه باشکل دگرگون گشته تجدید میشود. از طرفی حجم سرمایه ی استواری که بصورت طبیعی مشخص بکار افتاده است و در درون این شکل باید دوره ی عمر متوسط معینی را طی کند، موجب آن میشود که ورود ماشینهای نو و غیره اندک اندک انجام گیرد و بنابراین بصورت مانعی در برابر استفاده ی سریع و عمومی از وسائل تولید تکمیل یافته، در پی آید. از سوی دیگر بهسازگی رقابت آمیزه وسائل کارکننده را وارد میکند پیش از آنکه عمر طبیعی آنها برسد. باشد در برابر وسائل نو جای بپردازند، و این امر بویژه بهنگام دگرگونیهای قطعی روی میدهد. بطور عمده پلیسات و بحرانها هستند که چنین نوسازی ادوات استحصالی را در مقیاس بزرگ اجتماعی تحمیل میکنند.

(۲۲) نقل قولهایی که با علامت R.C. نوده شده اند از: "Royal Commission of
Railway.Minutes of Evidence taken before the Commissioners.

Presented to both Houses of Parliament", London, 1867

شده اند. - پرسش ها و پاسخها شماره گذاری شده اند و در اینجا شماره ها نقل میگردد.

■ Lardner, Dionysius (۱۷۹۳ - ۱۸۵۹) - ریاضی دان، فیزیک دان و فیلسوف

انگلیسی. مصنف آثار بسیاری در باره ی علوم طبیعی، تکنیک، فلسفه و اقتصاد.

■ پل لوله دار Röhr - Brücke، Pont tubulaire، عبارت از نوعی پل است که سابقاً

بوسیله ی قرارداد ان تعداد کثیری از لوله های فلزی متصل بهم می ساختند و بهمین جهت بنام

پل لوله دار خوانده شده است.

فرسایش (بسیار فرسایش معنوی) عبارت از آن جزئی ارزشی است که سرمایه ی استوار در نتیجه ی استعمال خود تدریجاً و بهیچان متوسطی که ارزش صرف از دست میدهد به فرآورده منتقل میسازد.

گاه این فرسایش چنانست که سرمایه ی استوار طول عمر متوسط معلومی بدست می آورد و پس از این مدت تماماً پیش ریز میشود و پس از پایان یافتن مدت مزبور باید کاملاً تجدید گردد. در مورد وسائل کارزنده، مثلاً اسب، زمان تجدید تولید آنها خود بوسیله ی طبیعت پیش نوشته است. مدت عمر متوسط این حیوانات، مثلاً اسب، و مثلاً اسب، کاره از جانب قوانین طبیعی تعیین شده است. بعضی اینکه بوند مزبور در رسیدن لازمست که نمونه های تازه ای از آنها جانشین ر سوس فرتوت شوند. یک اسب را نمیتوان قطعه قطعه جانشین اسب دیگر کرد. بلکه باید اسب تازه ای جای آن را بگیرد.

در مورد عناصر دیگر سرمایه ی استوار تجدید ادواری یا نوسازی قطعه ای امکان پذیر است. در اینجا باید میان تمویض قطعه ای یا ادواری و گسترش تدریجی بنگاه تمیز قائل شد.

سرمایه ی استوار قسماً از اجزاء همگونی تشکیل شده است که با این وجود طول عمر برابرزی ندارند؛ بلکه باید در مدت های متفاوتی تکه تکه عوض شوند. از این قبیل است ریلهای ایستگاههای راه آهن کسه باید زودتر از ریلهای بقیه ی خط تمویض گردند. همچنین است در مورد تراورسهای از قبیل آنها که در سالهای ۵۰ در راه آهن های بلژیک معمول بود و بنا به گفته ی لاردنر \approx سالانه ۸٪ آن تمویض میشد و لذا طی ۱۲ سال همه ی تراورسها نوشده بودند. بنابراین در مورد مزبور وضع بدین قسم است: مصلی مثلاً برای مدت ده سال بابت نوع مشخصی از سرمایه ی استوار پیش ریز میشود. این سرمایه گذاری یکباره انجام میگردد. ولی جزئی معینی از این سرمایه ی استوار که ارزشش در ارزش فرآورده وارد شده و همراه آن به پول مبدل گردید، است. همه ساله بصورت جنسی تمویض میشود. در حالیکه جزئی دیگر آن سرمایه بصورت طبیعی بدوی پرتزدگی خود ادامه میدهد. همین سرمایه گذاری یکباره و تجدید تولید جزئی بجز آن بصورت جنسی است که این سرمایه را بنگاه سرمایه ی استوار از سرمایه ی گردان متفاوت میسازد.

قسمت های دیگری از سرمایه ی استوار مرکب از اجزاء نابرابری هستند که در مدت های نابرابر فرسوده میشوند و لذا باید تمویض گردند. این امر از جمله در مورد ماشین آلات روی میدهد. آنچه که هم اکنون در باره ی طول عمر متفاوت اجزاء مختلفه ی یک سرمایه ی استوار مورد توجه مآثر گرفت، در مورد مدت زندگی اجزاء مختلفه ی ماشین واحد نیزه که جزئی از این سرمایه ی استوار است، صدق میکند.

در مورد گسترش تدریجی بنگاه در جریان نوسازی قسمی، به تذکرات زیرین میپردازیم. چنانکه دیدیم، همانیکه سرمایه ی استوار حاصل خود در روند تولید بصورت جنسی ادامه میدهد، بهیچان ارزش آن که بر حسب میانگین فرسایش، با فرآورده بگردش درآمده و به پول مبدل شده است، جزئی از اندوخت - مایه ی نقدی را تشکیل میدهد که باید برای تمویض سرمایه بصورت جنسی، در رسیدن بوند تجدید تولید سرمایه ی استوار بکار رود. این جزئی از ارزش - سرمایه ی استوار که بدینسان به پول مبدل شده است، میتواند بدرد توسعه ی بنگاه یا بهسازی ماشین آلات بمنظور افزایش بازده آنها بخورد. بدین نحو در فواصل کمابیش درازی تجدید تولید روی میدهد - و اگر از دیدگاه جامعه بنگریم - تجدید تولید بمقیاس گسترده ای است، که چنانچه میدان تولید توسعه یافته باشد، تجدید تولید بیرون گستر \approx و در صورتی که وسائل تولید را مؤثرتر کند تجدید تولید

• از ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰

••• Lardner

••• extensif (فرانسه) = extensiv (آلمانی).

درون کمتر است. این تجدید تولید بمقیاس گسترده از انباشت یعنی از تبدیل اضافه ارزش سرمایه سرچشمه نمیگردد، بلکه ناشی از استحاله ی مجدد ارزشی است که از بیکر سرمایه ی استوار جدا شده، در شکل پول مستحیل گردیده است تا دوباره بصورت سرمایه ی استوار تازه ای از زمان نوع درآید، اعم از آنکه الحاق شود و یا بر اثر بخشی آن بیافزاید. البته ماهیت ویژه ی بنگاه قسما در این امر دخیل است که تا چه حدود رجه مقیاس استعداد چنین الحاق تدریجی وجود دارد و لذا رجه نسبتی بسا یابد اندوخت - مایه ای گرد آید تا بتواند بدینسان از نو بکار افتد و درجه مهلت هاشی وقوع چنین امری امکان پذیر میشود. از سوی دیگر روشن است که حدود بهمانزهای جزئی که میتوان در مورد ماشین آلات موجود معمول داشت به ماهیت بهسازی و ساختمان خود ماسین هابستگسی دارد. آدامس نشان میدهد که مثلا در مورد تجهیزات راه آهن تا چه اندازه این نکته از ابتداء چشمگیر است:

"همه ی ساختمان باید طبق اصولی که در کتدو حکم فرماست، یعنی بنا بر اصل استعداد توسعه ی بی پایان، ساخته شود. کلمه ی ساختمانهایی که از ابتدا بیش از حد پراستحکام هستند و قریب سازی شده اند خود عیبی بشمار میروند، زیرا بهنگام توسعه و بران ساختن آنها ضرورت پیدا میکند." (صفحه ی ۱۲۳)

این امر بطور عمد و وابسته به فضائی است که در اختیار قرار دارد. در مورد برخی از بناها ممکن است طبقاتی در ارتفاع افزودو در برخی دیگر توسعه بصورت افقی ضرورت دارد و لذا زمین بیشتری لازم میشود. در درون تولید سرمایه داری، از یک سو وسائل بسیاری نغله میشوند و از سوی دیگر بهنگام بسط یا فتن تدریجی بنگاه، توسعه های فزونی و بیهوده ی بسیاری از این قبیل انجام میگردد (که قسما بزبان نیروی کار است)؛ زیرا هیچ چیز طبق نقشه ی اجتماعی وقوع نمی یابد، بلکه همه چیز وابسته است به اوضاع و احوال بی پایان گوناگون، منوط به وسائل و دیگر شرایطی است که سرمایه دار منفرد در دائره ی آن عمل میکند. هدر رفتن مقادیر بسیاری از نیروی کار از همین جا سرچشمه میگردد.

این اندک اندک سرمایه گذاری مجدد، بحساب اندوخت - مایه ی پولی (یعنی آن جزئی از سرمایه ی استوار که از نو به پول بدل گشته است) در مورد کشاورزی از همه جا آسانتر است. در مورد اخیر وجود یک عرصه ی تولید با وسعت معین، موجب استعداد بزرگترین جذب تدریجی سرمایه است. همچنین است در موردی که، مانند داهوروی، تجدید تولید طبیعی انجام میگردد.

سرمایه ی استوار هزینه های نگهداری ویژه ای را ایجاد میکند. جزئی از حفاظت بوسیله ی خود روند کار اعمال میگردد، چه در صورتیکه سرمایه ی استوار در روند کار وارد نشود خراب میشود (نگاه کنید به کتاب اول، فصل ششم، صفحه ی ۱۹۶ و فصل سیزدهم صفحه ی ۴۲۳: نویسنده ماشین آلات که از عدم استعمال آنها ناشی میشود) ■■■. به همین سبب است که قانون انگلستان مواردی را که قطعات اجاره شده ی زمین طبق سنت محل کشت نشده باشد، سرچا بمشابه زبان (Waste) تلقی میکند. (W.A. Holdsworth, Barrister at Law) (وکیل دعاوی) "The Law of Landlord and Tenant", London 1857, P. 96).

این محفوظ ماندن که از استفاده در روند کار ناشی میشود، هدیه ی طبیعی مقلی از جانب کار

■ Intensif (فرانسسه) = Intensiv (آلمانی)
 ■■ Adams, William Bridges (۱۷۹۷ - ۱۸۷۲) - مهندس انگلیسی و نویسنده ی آثاری در باره ی ساختمان راه آهن.
 ■■■ به صفحات ۲۰۴ و بعد جلد اول سرمایه (ترجمه فارسی) و ۳۴۸ و بعد همان جلد مراجعه شود.

زنده است و در واقع نیروی نگاهدارنده ی کار در صورت دارد . از سوئی کاره با انتقال ارزش و مصالح کار به محصول ، ارزش آنها را حفظ میکند و از سوی دیگر ، آنجا هم که ارزش وسائل کار را به محصول منتقل نمیکند ، با نگاهداری ارزش مصرف آنها از راه کار بردشان در روند تولید ، ارزش وسائل مصرف را محفوظ میدارد .

ولی سرمایه ی استوار برای محفوظ ماندن خود خواستار آنست که کار مثبت هم برای آن صرف شود . گاه بگاه باید ماشین آلات تمیز شوند . اینجا سخن بر سر کاری اضافی است که بدون آن ماشین آلات استفاده پذیر خود را از دست میدهند ، سخن بر سر دفاع ساده ی آنها در برابر نفوذ عوامل طبیعی مخرب است که از روند تولید جدائی ناپذیرند و بنابراین مقصود نگاهداری آنها در لفظی ترین معنای کلمه یعنی در وضعی است که شایسته ی کار باشند . البته عمر عادی سرمایه ی استوار بر پایه ی انجام شرایطی حساب میشود که کاربرد عادی آنرا طی این مدت امکان پذیر سازد ، معنی هم آنچنان است که فرضا اگر انسانی بطور متوسط سی سال عمر کند باز به شست و شو نیاز فداست . و نیز سز در اینجا سخن بر سر جان نشین ساختن کار محتوی در ماشین نیست ، بلکه صحبت بر سر کار اضافی مشتری است که کاربرد آن ضرور میسازد . سخن بر سر کارگری نیست که خود ماشین انجام میدهد ، بلکه راجع به کاری است که بر روی ماشین انجام میشود و در آن کار ، ماشین عامل تولید نیست ، بلکه خود مساده ی خام است . اگر چه سرمایه ای که در این کار صرف میشود در روند ویژه ی کار ، یعنی در کارگری که منشاء محصول است ، وارد نمیکند و معذک جزئی از سرمایه ی گردان بشمار میرود . این کار باید مستمر در تولید خرج شود و لذا ارزش آن نیز باید مستمر با وسیله ی ارزش محصول جبران گردد . سرمایه ای که در این کار صرف میشود به جزئی از سرمایه ی گردان تعلق دارد که وظیفه دار جبران هزینه های عمومی است و بر حسب حساب متوسط سالانه ای باید روی ارزش محصول سرشکن شود . چنانکه سابقا دیده ایم ، در صنعت بمعنای خاص ، این تمیزکاری بوسیله ی کارگران دارائاتی استراحت مجاسا انجام میشود و درست به همین جهت نیز غالبا بهنگام خود روند تولید به آن میپردازند و همین امر خود منشاء بسیاری از سوانح میگردد . این کار در پهای محصول بحساب نمی آید . بدینسان مصرف کننده نیز آنرا مجاسا دریافت میکند . از سوی دیگر سرمایه دار از این راه هزینه های نگهداری ماشین خود را ممت تمام میکند . کارگر با جان خود این هزینه ها را میپردازد و همین یکی از رازهای خود نگهداری سرمایه است و در واقع از لحاظ حقوقی ایجاد کننده ی حقی برای کارگر بروی ماشین آلات است که حتی از نقطه ی نظر حقوق بورژوازی نیز ویرایش مالکیت ماشین آلات میکند . با وجود این در رشته های مختلفی از تولید ، که برای تمیز کردن ماشین آلات دور کردن آنها از روند تولید ضرورت دارد و لذا پاک کردن پنهانی آنها امکان پذیر نیست ، مثلا مانند لوکوموتیف ها ، این کارهای حفاظتی در زمره ی مخارج جاری بشمار می آید و بنابراین بمثابة جزئی از سرمایه ی گردان محسوب میگردد . لوکوموتیف دست بالا باید پس از سه روز کار به کارگاه برده شود تا در آنجا تمیز گردد . برای آنکه در اثر شست و شو خسارتی به آن وارد نشود باید بدواً دیگر آن سرد گردد (R. C. Nr. 17823) .

تعمیرات بمعنای ویژه ی کلمه یا مرمت کاری ، مستلزم صرف سرمایه و کاری هستند ، که در سرمایه ی پیش ریخته ی بدوی جای گرفته اند و لذا نمیتوانند همیشه از راه جانشین شدن تدریجی ارزش سرمایه استوار جبران گردند و جای خود را پر کنند . مثلا اگر ارزش سرمایه ی استوار برابر با ۱۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ و تمام مدت عمر آن مساوی با ۱۰ سال باشد ، آنگاه که پس از ده سال تمام این سرمایه ی

خواننده توجه دارد که مقصود مصنف آن جزء از ارزش سرمایه ی استوار است که در عین شرکت در روند تولید و بکار رفتن در روند کار پابرجا مانده و هنوز تماما به محصول منتقل نشده است .

۱۰۰۰۰ لیره ای به پول مدل گردید ، تازه فقط ارزش سرمایه گذاری بدوی جبران شده است ، ولی جای آن سرمایه و کاری که طی این مدت بصورت تعمیرات از نو بهمان آمده اند ، پرنمیشود . در اینجا سروکار باجزه ارزشی افزوده است که یکباره پیش ریز نمیشود ، بلکه برحسب نیازمندی بکسار می افتد و زمانهای مختلف پیش ریز آن ، بنابراین امر ، اتفاقی است . این چنین سرمایه گذارهای بعدی ، که اندک اندک بصورت وسائل کار و نیروی کار افزوده میشود ، لازمی هر سرمایه ی استوار است .

آسیب هایی که برخی از اجزاء ماشین آلات و غیره در معرض آن قرار میگیرند بنابراین اهمیت اشیاء تصادفی است و لذا تعمیراتی نیز که از این رهگذر واجب میشود اتفاقی است . با این وجود میتوان از میان انبوه تعمیرکارها دو نوع را مشخص ساخت که بیش و کم دارای خصلت ثابت تری هستند و به دوره های مختلف حیات سرمایه ی استوار مربوط میگرددند ؛ از این دو نوع یکی ناشی از بیماریهای دوران کودکی است و دیگری مربوط به بیماریهای بسیار زیادی است که در سنین برتر از متوسط عمر بروز میکند . مثلاً هر چند ماشینی که وارد روند تولید میشود دارای ساختمان کاملی باشد ، معذک بهنگسام کاربرد واقعی ، نقائصی بروز میکند که ناچار باید بوسیله ی کار تکمیلی بعدی اصلاح گردد . از سوی دیگر هر قدر عمر ماشین مزبور از متوسط تجاوز کرده و لذا خراباندازه فرسودگی های عادی آن آنگاه شده است و موادی که از آن ترکیب یافته مستعمل ، کهنه و ناتوان گشته اند ، تعمیرکارهای بیشتر و مهمتری برای سرانگاهداشتن ماشین تا پایان دوره ی متوسط عمرش ، لازم میشود ، همچنانکه یک مرد سالخورده برای جلوگیری از مرگ زودرس ناچار بیش از جوان تندرست و نیرومند هزینه های پزشکی دارد . بنا بر این کارهای تعمیری ، با وجود جنبه ی تصادفی خود ، در دوره های مختلفه ی عمر سرمایه ی استوار به اندازه های ناهمبندی تقسیم میشوند .

از این مطلب و نیز از جنبه ی اتفاقی کارهای تعمیری در مورد ماشین ، نتایج زیرین بدست می آید :

از طرفی صرف واقعی نیروی کار و وسائل کار بمنظور تعمیر کاری تصادفی است ، همچنانکه نفس اوضاع و احوال ایجاد کننده ی تعمیرات نیز اتفاقی است . میزان تعمیرات لازم بطور متفاوت به دوره های مختلف عمر سرمایه ی استوار تقسیم میشود . از سوی دیگر آنچه در ارزیابی عمر متوسط سرمایه ی استوار مفروض است اینست که پیوسته در حال کار کردن نگاهداشته شده باشد . قسمتی از راه تعمیر کاری (که شامل پاک نگاهداشتن محل نیز میشود) و قیمت دیگر بوسیله ی انجسام تعمیرات ، هر آنگاه که ضرورت ایجاد نماید . انتقال ارزش از راه فرسایش سرمایه ی استوار ، برپایه ی عمر متوسط آن محاسبه میگردد ، ولی همین عمر متوسط خود بر این مناسبت میشود که سرمایهی الحاقی لازم برای حاضر بکار نگاهداشتن آن محتملاً پیش ریز گردد .

از طرف دیگر این نکته نیز بدیهی است که ارزش افزوده ناشی از صرف این سرمایه و کار الحاقی نمیتواند همزمان با مخارج اصلی در سهای کالاها وارد گردد . مثلاً یک ریسمند نمیتواند در این هفته بدلیل آنکه چرخش شکسته و یارسمانش پاره شده است ، نخ خود را گرانتر از هفته ی پیش بفرودد . در نتیجه ی سانحه ای که در یک کارخانه ی منفرد اتفاق افتاده است ، بهیچوجه تعمیری در هزینه های عمومی صنعت ریسمندگی حاصل نمیشود . در اینجا نیز مانند هر ارزش گذاری دیگر قاعده ی میانگین حکم میکند . میزان متوسط این قبول سوانح و همچنین کارهای نگهداری و تعمیری لازم در مدت عمر متوسط سرمایه ی استواری که در رشته ی معینی از صنعت ینکار می افتد ، از راه تجربه نود میشود . این هزینه ی متوسط به میانگین دورهی عمر سرمایه تقسیم میگردد و برحسب اجزاء صحیح متناسبی به سهای فراورده افزوده میشود و بنابراین ارزش فروش محصول جبران میگردد .

سرمایه‌ی افزودن‌های که بدینسان جبران میشود، با اینکه بشکل غیرمنظمی بکار می‌افتد، در زمره سرمایه‌ی گردان بشمار میرود. از آنجاکه رفع فوری هرگونه عیب در ماشین آلات واجد نهایت اهمیت است، در هرکارخانه‌ی بزرگ افرادی از قبیل مهندس، نجاره، مکانیسین، چلنگر و غیره، وجود دارند که ضمیمه‌ی کارکنان اصلی کارخانه هستند. دستمزدهایشان جزئی از سرمایه‌ی متغیر راتشکیل میدهد و ارزش کارشان در محصول توزیع میشود. از سوی دیگر هزینه‌های که وسائل تولید ایجاب میکنند، طبق همان محاسبه‌ی میانگین تعیین میگردد و با اینکه عملاً در زمانهای غیرمنظمی پیش‌ریز شده و لذات نیز در دوره‌های غیرمنظم در محصول یاد سرمایه‌ی استوار وارد میشوند، بموجب همین حساب یکی از اجزای ارزشی محصول راتشکیل میدهند. سرمایه‌ای که منظور تعمیرکاری بمعنای اخص بکار میرود از بعضی جهات سرمایه‌ی نوع ویژه‌ای راتشکیل میدهد که نمیتوان آنرا تحت عنوان سرمایه‌ی گردان و نه در عداد سرمایه‌ی استوار دسته‌بندی نمود. ولی نظریه اینکه در زمره‌ی هزینه‌های جاری است بیشتر در عداد سرمایه‌ی گردان بشمار میرود.

بدیهی است که شیوه‌ی در قرارداری بهیچوجه تغیری در واقعیت مناسبات متقابل اشیاء مسود ثبت نمیدهد. ولی تذکر این نکته اهمیت دارد که در بسیاری از رشته‌های صنعتی عادت بر این جاری شده است که هزینه‌های تعمیر و مخارج فرسایش واقعی سرمایه‌ی استوار را پیشروی زیرین با هم حساب کنند. فرض کنیم که سرمایه‌ی استوار پیش‌ریخته بالغ بر ۱۰۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ و مدت عمر آن ۱۵ سال باشد. بنابراین فرسایش سالانه‌ی آن بالغ بر $\frac{1}{3}$ لیره‌ی استرلینگ میشود.

ولی چنانچه اکنون فرسایش برپایه‌ی سال حساب کرد یعنی بر قیمت کالاهای تولید شده، بسا بت فرسایش سرمایه‌ی استوار، سالانه بجای $\frac{1}{3}$ لیره‌ی استرلینگ ۱۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ افزودن شود، آنگاه به این معنا خواهد بود که $\frac{1}{3}$ لیره‌ی استرلینگ بابت تعمیرکاری و غیره اندوخته شده است (ارقام ۱۰ و ۱۵ فقط بر سهیل مثال گرفته شده اند).

بنابراین بابت تعمیرات بطور متوسط همان اندازه خرج خواهد شد که برای ادامه‌ی زندگی ۱۵ ساله‌ی سرمایه‌ی استوار لازم است. البته این محاسبه مانع از آن نیست که سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی الحاقی بابت تعمیرات، دو مقوله‌ی متفاوت باشند. برپایه‌ی این شیوه‌ی محاسبه مثلاً چنین پذیرفته شده است که حداقل مخارج اضافی برای حفظ و تعمیر کشتی‌های بخار سالانه بالغ بر ۱۵٪ باشد و بنابراین زمان بازتولید برابر با $\frac{1}{3}$ سال میشود. طی سالهای ۶۰-۶۱ حکومت انگلستان از این بابت سالانه ۱۶٪ بعنوان خسارت سه

Peninsular and Oriental Co. پرداخته است، یعنی عملی که زمان تجدید تولیدی معادل $\frac{1}{3}$ سال در نظر میگردد. در راه آهن هامدث متوسط عمر یک لوکوموتیف ۱۰ سال است و

ولی با محاسبه‌ی تعمیرات، فرسایش میزان $\frac{1}{3}$ ۱۲٪ پذیرفته شده است و این امر مدت عمر را به ۸ سال تقلیل میدهد. برای واگنهای مسافرتی و باربری ۹٪ حساب میشود و لذا طول عمری در حدود $\frac{1}{3}$ سال در نظر میگیرند.

در مورد قرارداد های مربوط به اجاره خانه یا چیزهای دیگری که برای مالک آنها سرمایه‌ی استوار محسوب میشود و به این عنوان به اجاره میرود، قانونگذار در همه جا تفاوت موجود میان فرسایش عادی، خوانند توجه دارد که در اینجا مقصود مصنف آن وسائل تولیدی است که برای تعمیرکاری و نگهداری لازم میشوند و وسائل تولیدی که در مجموع روند تولید بکار میرود.

مقصود سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ است.

در چاپهای اول و دوم کاپیتال $\frac{1}{3}$ قید شده است.

(ناشی از مرور زمان، تاثير عوامل ونفس استفاده ی معمولی) و تعمیرات گاهگاهی را (که برای برپا نگاهداشتن خانه طی عمر عادی خود و استفاده ی معمولی از آن لازم است) و برسمیت شناختن است. بنایه قاعده ی عمومی مخارج نوع اول بمسئله ی مالک و هزینه های نوع دوم بگردن مستأجر است. علاوه براین، تعمیرات باز تحت عناوین عادی و بنیادی از یکدیگر تمیز داده میشوند. تعمیرات اخیرا الذکر قسما نوسازی سرمایه ی استوار در شکل طبیعی آنست و لذا در صورتیکه قرارداد صریحا خلاف آنرا نگفته باشد، بمسئله ی مالک است. چنین است مثلا طبق حقوق انگلستان:

"یکطرف اجاره دار که اجاره ی سالانه دارد فقط موظف است که بناها را تا آن حد از آسیب بساد و نشت آب حفظ نماید که اعمال مزبور بدون انجام تعمیرات بنیادی امکان پذیر باشد و بطور کلی اقدام به آن قبیل تعمیراتی کند که بتوان آنها را عادی تلقی نمود و حتی در این مقطع نیز باید قدمت و وضع عمومی بناهای مربوطه را در زمانی که به تصرف اجاره دار درآمده است مورد توجه قرارداد و نیروی نسبه موظف است بجای مصالح کهنه و فرسوده مصالح نو بنشاند و نه این وظیفه را بمسئله دارد که بها کاست ناگزیری را که ناشی از مرور زمان و استفاده ی درست است ترجم نماید."

(Holdsworth, " Law of Landlord and Tenant ", P. 90,91)

بیمه مربوط به ویران شدن بنا در نتیجه ی سوانح فوق العاده طبیعی، آتش سوزی، سیل و غیره هم از تعویض قسمتهای فرسوده و کهنه و هم از کارهای مراقبتی و تعمیری کاملا متمایز است. بیمه باید از اضافه ارزش برداشت شود و این خود موجب کاهش آن میگردد و یا اگر نقطه ی نظر تمام جامعه توجه شود باید گفت: لازم است دائما اضافه تولید ی موجود آید، یعنی تولید بمقیاس بزرگتر از آنچه برای تعویض باز تولید ثروت موجود ضرورت است انجام گیرد (بکلی قطع نظرا از افزایش جمعیت) و تساهل جبران خرابیهای فوق العاده ای که معلول سوانح و نیروهای طبیعت هستند و سائل تولید کانی در اختیار باشد.

در واقع اندوختن مایه ی نقدی فقط جزو ناچیزی از سرمایه ی لازم برای تعویض رانشکیل میدهد. مهمترین قسمت این سرمایه صرف گسترش مقیاس خود تولید میگردد، که بخشی از آن گسترش واقعی است و بخش دیگر مربوط به دامنه ی عادی تولید در رشته هائی است که سرمایه ی استوار تولید مینماید. مثلا یک کارخانه ی ماشین سازی باید بر پایه ی این حساب سازمان یافته باشد که کارخانه های خریدار همه ساله گسترده تر میشوند و برخی از آنها دادا ثانیاز منفذ باز تولید تمام یا جزئی از اوقات خود میگردند.

در مورد تعیین میزان فرسایش و همچنین تعیین مقدار هزینه های تعمیری بنا بر میانگین اجتماعی ضرورتا نابرابریهای بزرگی بروز میکند و این نابرابریها حتی در باره ی سرمایه گذاریهای هم مقداری که در اوضاع و احوال واحد در رشته ی واحد تولید قرارداد آید، عموما چنین است که ماشین آلات و غیره ی متعلق بیک سرمایه دار بالاتر از متوسط دوام پیدا میکنند در حالیکه برای دیگری دوام آنها کمتر است. هزینه های تعمیری یکی بالاتر و هزینه های دیگری پائین تر از متوسط است و غیره. ولی مبلغ مشخص که بابت فرسایش و مخارج تعمیری به بهای کالا افزوده میشود یکی است و بنا بر میانگین تعیین میگردد. بنابراین از راه این افزایش قیمت، یکی بیشتر از آنچه خود واقعا می افزاید بدست می آورد و دیگری کمتر. این امر مانند دیگر اوضاع و احوالی که با وجود بهره کشی مساوی از نیروی کار، سود سرمایه داران مختلف را در رشته ی صنعت واحدی متفاوت میسازد، موجب دشوار شدن

■ هلال هائی که دو جمله معترضه در میان آن قرار گرفته از جانب مترجم برای دریافت آسانتر تمام عبارت بکار رفته است.

درک ماهیت واقعی اضافه ارزش میگردد.

مرز میان تعویض و کارهای تعمیری بمعنای خاصه میان هزینه های نگهداری و هزینه های نوسازی و کما بیش سیال است. از اینجاست که مباحثات دانشی از جمله در مورد راه آهن ها و در این باره برمیخیزد که آیا فلان مخارج تعمیرات یا تعویض و بحساب هزینه های جاری است یا باید بحساب اصل سرمایه گذارده شود. انتقال دادن مخارج تعمیری بحساب سرمایه و بجای حساب درآمد و شیوه ی شناخته شده ای است که بوسیله آن مدیریت راه آهن ها نفع سهام خود را منوعا بسا لا میبرند. معدنك در اینجانب نیز تجربه از هم اکنون ضوابط اصلی را بدست داده است. مثلا کارهای تکمیلی نخستین سالهای عمر راه آهن " تعمیر بشمار میروند و بلکه باید مانند جزء اصلی ساختمان راه تلقی گردند و لذا باید به حساب سرمایه برده شوند، زیرا این اقدامات ناشی از فرسایش پاتا" همسر رفت و آمد نیستند، بلکه از نقائص اولیه و غیر قابل اجتناب راه سازی سرچشمه گرفته اند." (Lardner, I.C.P. 40)

" بالعکس تنها شیوه ی درست اینست که حساب درآمد هر سال را بابت کاهش قیمت بدیسیون سازمان که از راه اضطرار برای امکان وصول این درآمد تحمیل میشود، اعم از اینکه مبلغ منور واقعی خرج شده یا نشده باشد " (Captain Fitzmaurice, "Committee of Inquiry" " Money Market Review" 1868) " on Caledonian Railway" نقل شده در:

در کشاورزی و تفاوت گذاردن میان تعویض و نگهداری سرمایه ی استوار و لا اقل تا هنگامیکه هنوز کار بوسیله ی بخار انجام نمیگردد و عملا غیر ممکن و بی فایده است. " در مورد سیاهه ی کاملی از سخت افزارها (نیازمندیهای مربوط به کشت افزار و انواع دیگر افزارهای کارواستعمال) چنانچه زیاده روی نشود و عادت بر این جاری است که متوسط بزرگ فرسایش و مراقبت را در بارمی مجموعه ی افزارها و بنا به اختلاف شرایطی که پیش می آید، از ۱۵ تا ۲۵ درصد سرمایه ای که برای خرید آنها بکاررفته است، ارزیابی کنند. (Kirchhof, "Handelbuch der landwirtschaftlichen Betriebslehre", Dessau 1852, P. 137).

در مورد وسائل متحرک راه آهن بهیچوجه نمیتوان تعمیر و تعویض را از هم جدا ساخت. " ما از وسائل متحرک خود مان بنا به تعداد مراقبت میزنائیم. هر چه لوکوموتیف که داشته باشیم و همان عده را نگهداری میکنیم. هرگاه طی زمان یکی از لوکوموتیف ها غیر قابل استفاده گردد و بنحوی که ساخت واحد جدیدی سودمند تلقی شود، آنگاه لوکوموتیف نوئی میسازیم و آنرا بحساب درآمد میگذاریم و البته در این مورد ارزش مواد ماشین کهنه را در حساب بستنکار درآمد قرار میدهم. از ماشین کهنه همواره چیز قابل ملاحظه ای باقی میماند. چرخها، محورها، دیگ بخار و خلاصه قسمت خوبی از ماشین قدیم باقی میماند." (T. Gooch, Chairman of Great Western Railway Co. R.C. Nr. 17327, 17329).

" تعمیر کردن یعنی نوساختن. برای من کلمه ی تعویض وجود ندارد. آنگاه که یک شرکت راه آهن واگون یا لوکوموتیفی را خریداری نمود، باید آنرا بنحوی تعمیر کند که بتواند پیوسته بچرخد." (17784) " مادر همایل انگلیسی $\frac{1}{4}$ d ۸ " بابت مخارج لوکوموتیف حساب میکنیم. با

Mail - مقیاس طول انگلیسی برابر با ۱۶۰۹ متر.
 Penny - واحد جزئی پول انگلیسی برابر با $\frac{1}{12}$ شیلینگ یا $\frac{1}{240}$ لیره ی استرلینگ که با
 که با علامت d یا D نموده میشود.

این $\frac{1}{4}$ هزینۀ مالوکوموتیفها را برای همیشه حفظ مینمائیم؛ اما ماشینهای خود را نومیکنیم؛ چنانچه شما بخواهید ماشین نوئی خریداری کنید در آنصورت پولی بیش از آنچه لازمست از دست میدید. ۵۰۰ در ماشینهای کهنه همواره چرخهای چندی به محور یا قطعهی دیگر قابل استفاده ای یافت میشود و این امر کم میکند تا ماشین ارزانتری بهمان خوب ماشین کاملاً نویسازیم. (۱۷۷۹۰) " من اکنون هر هفته سیسک لوکوموتیف تولید میکنم یعنی لوکوموتیفی که بهمان خوبی ماشین نوست ، زیرا دیگه ، سیلندر و شاسی آن نوهستند " Archibald Sturrock, Locomotive Superintendent of Great Northern Railway, in R.C. 1867). (17823).

هم این چنین است در مورد واگونها :

" در طول زمان ذخیرهی لوکوموتیفها و واگونها دائماً تجدید میشود. یکبار چرخهای جدید و بسیار دیگر شاسی تازه ای کار گذارده میشوند. اجزائی که پایه ی حرکت هستند و بیش از قسمت های دیگر در معرض فرسودگی قرار دارند تجدید میشوند. بدینسان ماشین ها و واگونها میتوانند بنحوی سیسک سلسله تعمیرات را از سر بگذرانند که در برخی از آنها حتی اثری هم از مواد قدیمی باقی نماند. حتی آنگاه که وسائل مزبور دیگر بهیچوجه تعمیر پذیر نیستند ، قطعاتی از واگونها و لوکوموتیف های کهنه در ساختمان ماشین های نو بکار میروند و بدینسان هیچگاه کاملاً از کار راه برکنار نمیشوند. بنابراین این سرمایهی جهان دائماً در حال باز تولید است. آنچه که بهنگام لزوم نوسازی تمام راه باید یکبارہ در زمان معین انجام گیرد ، در مورد وسائل متحرک تجدید و سال بسال واقع میشود. زندگی این وسائل جنبه ی جاودانی دارد و در مفهوم پیوسته جوان گشتن ، می گنجد " .

(Lardner, P. 115, 116)

روندی که اینجا لاردر در مورد راه آهن توصیف نموده است ، بیک کارخانه ی منفرد نمیخورد، ولی تصویری از تجدید تولید پیوسته ی سرمایه ی استوار بدست میدهد که تکه تکه و درآمیخته با تعمیرات ، در درون رشته ی کاملی از صنعت ، و یا بطور کلی در درون مجموعه ی تولید بمقیاس اجتماعی ، انجام میگردد .

اینکه نوعی که نشان میدهد تا چه حدود وسیعی مدیریت های ماهر میتوانند از مفاهیم تعمیر و تعویض ، بمنظور بدست آوردن بهره ی سهام ، استفاده کنند. بنابراین همان کفرانس سابق الذکر ۲۰۰ و ویلیامس ، ذیلاً مجال متوسطی را می آوریم که شرکتهای مختلفه ی راه آهن انگلستان طی سالهای متاد ی ، از بابت تعمیرات و هزینه های نگهداری تمام راه و بناهای آن ، از حساب درآمد خویش کسر نموده اند (سالانه و بر حسب طول خط به مایل انگلیسی) :

۳۷۰	لیبری استرلینگ	لندن و نورث وسترن (North Western)
"	"	میدلند (Midland)
"	"	لندن و ساوت وسترن (South Western)
"	"	گرت نورثرن (Great Northern)
"	"	لانکاشیر و یورکشیر (Lancashire, York-shire)
"	"	سوت ایسترن (South Eastern)
"	"	برایتون (Brighton)
"	"	منچستر و شفیلد (Manchester, Sheffield)

تنها جزه بسیار ناچیزی از تفاوتهای جدول برای بهی ی اختلاف در میزان واقعی مخارج قرار دارد. تفاوتهای مزبور ، تقریباً بدون استثنا ، از شیوه های مختلف محاسباتی ناشی میشوند و بر حسب آنکه

اقلام مخارج بحساب سرمایه گذاشته شده و یا بحساب درآمد برده شده اند اختلاف یافته اند. ویلیامس صریحاً میگوید :

" کمتر بار کردن درآمد از آن جهت پذیرفته میشود که برای بدست آوردن حق الصهم خوبی لازم است و تحویل بیشتر برای اینست که درآمد نیرومندی وجود دارد که میتواند چنین باری را تحمل کند. در برخی موارد فرسایش و لذاتعمویش آن نیز، مقدار عملا بی اهمیتی است، بگونه ای که تنها هزینه های تعمیری بحساب می آیند. آنچه را که (لاردنر)، در شرحی که ذیلا می آوریم، راجع به ساختمانهای هنری (Works of Art) راه آهن ها گفته است، بطور کلی برای کلیه آثار دوام دار از این قبیل، مانند کاتالها، انبارها و پلهای آهنی و سنگی و غیره، صادق است.

" فرسایشی که در نتیجه ی تأثیر آهسته ی زمان بر ساختمانهای محکم وارد میشود، اثری است که در اثنای مدت کوتاه تقریباً غیر مرئی است. معذک پس از گذشت زمان درازی، مثلا پس از قرنهای نخستین سازی کامل یا قسمی محکمترین ساختمانها در نتیجه ی فرسایش پیش می آید. مقایسه ی ایسمن فرسایش غیر مرئی یا فرسودگی محسوس که در دیگر قسمتهای راه روی میدهد، سنجش آنها را با نابرابری هایی که در حرکات سده شمار و ادواری جرام سماوی بوجود می بیند، امکان پذیر میسازد. تساه نیز زمان بر ساختمانهای کوه پیکر يك راه، پلها، تونل ها، روسپها و غیره، نمونه های آن فرسایشی را بدست میدهد که میتوان سده شمار نامید. آن قیمت گاهی سریعتر و مرئی تری که طی مدت کوتاه از راه تعمیر یا تعمویش جبران میشود، همانند نابرابریهای ادواری است. هزینه های سالانه ی تعمیری، شامل جبران خسارات تصادفی نیز هست که حتی گاه بگاه قسمت خارجی ساختمانهای پردوام را نیز مورد آسیب قرار میدهد. ولی صرف نظر از این تعمیرات، ایام بر آنها بی تأثیر نمیشود و هر چند موعود دور باشد باز آرزمان فرامیرسد که وضع آنها ساختمان نوئی را ضرور میسازد. البته از لحاظ مالی و اقتصادی ممکن است این زمان به اندازه ای دور باشد که نتوان آنرا در محاسبات جاری بشمار آورد." (لاردنسر، همانجا، صفحات ۳۸ و ۳۹)

این حکم در باره ی همه ی ساختمانهای صادق است که دوام سده ای دارند و لذا در مورد آنها، سرمایهای پیش ریخته طبق فرسایشی که روی میدهد تدریجا جبران نمیشود، بلکه فقط متوسط مخارج سالانه ی نگهداری و تعمیر به بهای محصول منتقل میگردد.

هر چند قسمت بسیار بزرگی از پولهای برگشتی سالانه، بابت جبران فرسایش سرمایهای استوار، چنانکه دیدیم، همه ساله یا حتی در مدت کوتاهیتری، از نو در قالب طهییمی سرمایهای میزورده می آید، با این وجود برای هرتک سرمایهای دارا استهلاك - مایه ای لازم است تا به آن جزئی از سرمایهای استوار تخصیص داده شود که پس از گذشت سالها موعود تجدید تولید یکبار ماش سر میرسد و باید تماماتمو بیض کرد. بخش مهبی از اجزای سرمایهای استوار، بنا بر اهمیت خود، باز تولید قطعهای را نمیکنند. علاوه بر این، آنگاه نیز که تجدید تولید قطعهای مینحوی روی میدهد که در فواصل کوتاه باید بجای جزئیها گشته، قطعهای نوکار گذاشته شود، یک انباشت قبلی پول با وسعت کمابیش بزرگی، بر حسب خصلت و ویژه ی هر یک ارزشسته - های تولید، لازمست تا بتوان این تعمویش را عملی نمود. هر مبلغ دلخواهی واقعی انجام این منظور نیست و نقدینه ای با مقدار مشخص برای تحقق آن لازم است.

چنانچه ما این امر را تنها با مفروضه ی مقدم خود که گردش ساده ی پول است مورد بررسی قرار دهیم و به مسئله ی سیمتت اعتباری، که بعدا مورد بحث ما قرار خواهد گرفت، توجه نداشته باشیم، آنگاه مکانیم حرکت بشرح زیرین است : در کتاب اول (فصل سوم، زیر بند الف از بند ۳۳) نمود

شد که هرگاه قسمتی از پول موجود در يك جامعه همواره بصورت گنج بینکارمانده در حالیکه بخش دیگر آن بمثابة وسیلهی دَوْران ، یا اندوخت - مایه ی پولی که مستقیماً وارد در گردش است ، عمل نماید ، آنگاه نسبتی که طبق آن تمام حجم پول میان گنج سازی و وسائل دَوْران توزیع میشود دائماً تغییر نمیکند. اینک در مسئلهی مورد بحث ماه پول گنج شده ای که باید بمقدار زیاد در دست سرمایه دار بزرگی گرد آید ، باشد ، بهنگام خرید سرمایه ی استوار یکباره بدرون دَوْران ریخته میشود. در جامعه این پول بنوعی خود از نو به وسایل دَوْران و گنج تقسیم میگردد. از راه استهلاك - مایه ، که بوسیله ی آن ارزش سرمایه ی استوار به نسبت فرسایش آن سرمایه از نو به نقطه عزیمت خویش بر میگردد ، بخشی از پول وارد در گردش باز بدست همان سرمایه داری که اندوخته اش بهنگام خرید سرمایه ی استوار مبدل به وسیله ی دَوْران گردیده و از او دور شده بود ، برای مدت دراز یا کوتاهی بصورت گنج در می آید . این يك توزیع دائماً متغیری از گنج اندوخته های موجود جامعه است که متناوباً بمثابة وسیلهی دَوْران عمل میکند و سپس از نو مانند گنج از توده ی پول وارد در گردش جدا میگردد . با گسترش شیوه ی اعتباری ، که ضرورتاً بموازات تکامل صنعت بزرگ و تولید سرمایه داری حرکت میکند ، پول نه بمثابة گنج بلکه بصورت سرمایه عمل میکند ولی نه در دست مالك خود ، بلکه در دست سرمایه داران دیگری که پول مزبور در اختیارشان قرار گرفته است .

فصل نهم

واگرد تام سرمایه ی پیش ریخته

دوره های واگرد

دیدیم که اجزاء استوار و گردان سرمایه ی بارآور گونه گونه و در مدت های گوناگون واگرد میکنند ، همچنانکه اجزاء مختلفه ی سرمایه ی استواری که در نگاه واحد هستند نیز بنا به مدت زیست و لسذ ا بر حسب مدت تجدید تولید خود ، دوره های واگرد متفاوتی دارند . (در باره تفاوت واقعی یا تفاسوت ظاهری در واگرد اجزاء مختلفه ی سرمایه ی گردان در درون بنگاه واحد ، به پایان همین فصل ، بسند ششم مراجعه شود)

۱- واگرد تام سرمایه ی پیش ریخته عبارت از میانگین واگرد های اجزاء مختلف تشکیل دهنده ی آنست . شیوه ی حساب گردان آن پائین تر نموده خواهد شد . تا آنجاکه سخن فقط بر سر مدت های مختلف زمانی است ، البته چیزی آسانتر از تعیین میانگین آنهانست ، ولی :

۲- در اینجانه تنها از لحاظ کمی ، بلکه از لحاظ کیفی نیز تفاوت پیدا میشود . سرمایه ی گردانی که در روند تولید وارد میشود همه ی ارزش خود را به فرآورده منتقل میکند و لذا برای آنکه روند تولید بهیچسختگی پیش رود باید پیوسته از راه فروش محصول بصورت جنسی جبران گردد . سرمایه ی استواری که در روند تولید وارد است ، تنها جزئی از ارزش خود را به فرآورده منتقل میکند (فرسایش) و علی رغم فرسایش به کار رفت خود در درون روند تولید ادامه میدهد . بنابراین سرمایه ی استوار نیز مانند آنست که در فواصل دراز یا کوتاهی ، که در هر حال از لحاظ تکرار بهای سرمایه ی گردان نوسان نموده بصورت طبیعی خود تعویض گردد . این ضرورت تعویض ، یعنی موعده باز تولید ، نه تنها در مورد اجزاء مختلفه ی سرمایه ی استوار از لحاظ کمی متفاوت است ، بلکه چنانکه خواهیم دید ، ممکن است از سرمایه ی استوار دیر یا ، با دوام چندین ساله اش ، یک جزء هر سال یا در فواصل

کوتاهتری عوض شود و بصورت جنسی به پیکر سرمایه ی استوارکننده ضمیمه گردد. چنانچه سخن بر سر سرمایه ی استواری باشد که دارای ماهیت دیگری است، آنگاه تمهید رپایان عمر سرمایه ی مزبور است که تعویض میتواند یکباره انجام پذیرد.

بنابراین فوق لازم است که واگرد های ویژه اجزاء مختلفه ی سرمایه ی استوار را بشکل همگونی از واگرد تحویل نمود، بنحویکه آنها فقط از لحاظ کمی، یعنی بر حسب مدت واگرد، با یکدیگر اختلاف داشته باشند.

در صورتیکه ما $P \dots P$ ، یعنی شکل مداوم روند تولید را بجا آوریم، حرکت قرار دهیم، چنانچه همگونی کیفی بدست نخواهد آمد، زیرا برخی از عوامل مشخص P باید پیوسته بصورت جنسی تعویض گردند و برخی دیگر چنین وضعی را ندارند. ولی بعکس شکل $G \dots G$ این همگونی واگرد را بدست میدهد. مثلاً ماشینی را با ارزش ۱۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ فرض کنیم که ده سال دوام دارد و لذا سالانه $\frac{1}{10}$ آن، برابر با ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ، دو باره به پول مبدل میشود. این ۱۰۰۰ لیره ی استرلینگ در جریان یکسال از صورت پول - سرمایه بشکل سرمایه ی بارآور و کالا - سرمایه بدل گشته و سپس از این حالت دوباره بصورت پول - سرمایه درآمد است. مبلغ مزبور از نو بصورت بدوی خود برگشته یعنی بصورت پول است، و در صورتیکه ما آنرا در همین حالت مورد بررسی قرار دهیم، همانند سرمایه ی گردان میشود و در اینحال مسئله ی اینکه در پایان سال پول - سرمایه ی ۱۰۰۰ لیره ای بصورت طبیعی یک ماشین برمیگردد یا بر نمیگردد، بی تفاوت خواهد بود. بنابراین برای محاسبه ی واگرد تمام در مورد سرمایه ی بارآور پیش ریخته، همه ی عناصر آنرا در شکل پول بگونه ای تثبیت میکنیم که برگشت به شکل پول، پایان واگرد بشماراید. بدین منظور چنین تلقی میکنیم که ارزش همواره بصورت پول پیش ریز شده است. حتی در مورد روند مداوم تولید نیز، که طی آن این شکل پولی ارزش، فقط شمار پسول است، به همین قرار عمل میکنیم. سپس بدینسان است که میتوان میانگین گرفت.

۳- از اینجا چنین نتیجه میشود که حتی اگر جزو «مراتب بزرگتری از سرمایه ی بارآور پیش ریخته را سرمایه ی استوار تشکیل دهد» (که زمان باز تولید و نیز مدت واگردش شامل دور چندین ساله ایست)، ارزش - سرمایه ای که طی یکسال واگرد میکند میتواند، در نتیجه ی تکرار واگرد های سالانسه ی سرمایه ی گردان، بزرگتر از ارزش کل سرمایه ی پیش ریخته گردد.

فرض میکنیم که سرمایه ی استوار برابر با ۸۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ و زمان باز تولیدش ۱۰ سال است، بنحویکه از آن سالانه ۸۰۰۰ لیره ی استرلینگ بصورت پول باز میگردد، و یا بدیگر سخن $\frac{1}{10}$ واگرد خود را طی میکند. و سرمایه ی گردان ۲۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ است و پنج بساردر سال واگرد میشود. پس سرمایه ی کل = ۱۰۰۰۰۰ لیره ی استرلینگ است. سرمایه ی استوار واگرد کرده = ۸۰۰۰ لیره ی استرلینگ و سرمایه ی گردان واگردیده = ۱۰۰۰۰۰ = $5 \times 20,000$ که به اندازه ی ۸۰۰۰ لیره بزرگتر از سرمایه ی پیش ریخته است. پس سرمایه ی مزبور برابر $1 + \frac{1}{25}$ واگرد نموده است.

۴- بنابراین واگرد ارزشی سرمایه ی پیش ریخته، از زمان حقیقی باز تولید یا از زمان واگرد واقعی اجزاء تشکیل دهنده ی خود جدا میشود. چنانچه یک سرمایه ی ۴۰۰۰ لیره ای پنج بار در سال واگرد

۵- دو هلال از مترجم است.
 ۶- یعنی یکبار ۱۰۰۰۰۰ لیره که اصل سرمایه است با اضافه ی ۸۰۰۰ لیره که $\frac{2}{25}$ سرمایه اصلی است.

داشته باشد ، در آنصورت سرمایهی وارد کنند ، برابر با 5×2000 یعنی ۲۰۰۰۰ لیره ای استرلینگ است . ولی آنچه در پایان هر یک از واژگ ها بر میگردد در همان سرمایهی ۴۰۰۰ لیره ای است که بدو ا پیش ریز شده است . مقدار سرمایهی پیش ریخته در نتیجه ی تعداد دوره های واگردی ، که طی هر یک از آنها مجدد ا بمثابة سرمایه وارد عمل میشود ، تغییر نمی کند (صرف نظر از اضافه ارزش) .

پس در مثال بند ۳ ، بنا بر فرضی که نموده ایم در پایان سال مبالغ زیرین بدست سرمایه دار برگشت میکند :

الف) یک جلع ارزشی ۲۰۰۰۰ لیره ای ، که وی از نو در بخش گردان سرمایه اش بکسار می اندازد ؛
 ب) مبلغی معادل ۸۰۰۰ لیره ای استرلینگ که در اثر سایش ، از ارزش سرمایهی استوار پیش ریخته آزاد شده است ، در حالیکه باز مانند پیش همان سرمایهی استوار بزندگی خود در روند تولید ادامه میدهد ، ولی با ارزش کاهش یافته ای به مبلغ ۲۲۰۰۰ لیره ای استرلینگ بجای ۸۰۰۰۰ لیره ای پیشین . بنابراین تا آن هنگام که عمر سرمایهی استوار بسر رسد و وظیفه اش چه بمثابة محصول زاو چه بمثابة ارزش آفرین پایان یابد و ضرورت تمویض آن پیش آید ، هنوز روند تولید باید ۶ سال دیگر ادامه یابد . پس ارزش - سرمایه ی پیش ریخته باید دوری از واگرد هار طای کند ، که در مثال مفروض ما دوره ده ساله ای از واگرد هار تشکیل میدهد و در حقیقت عبارت از مدت زیست و لذا مدت باز تولید یا زمان واگرد سرمایه ی استوار یست که مورد استفاده قرار گرفته است .

بنابراین بهمان مقیاسی که بایست شیوه ی تولید سرمایه داری ، حجم ارزش و مدت زیست سرمایه های استوار مورد استفاده ، گسترش پیدا میکند ، حیات صنعت و زندگی سرمایهی صنعتی نیز در هر یک از رشته های ویژه بمقیاس سالیان دراز ادامه می یابد ، مثلا بطور متوسط ۱۰ سال . اگر از یک طرف با تکامل سرمایهی استوار این زندگی بسط پیدا میکند ، از سوی دیگر دگرگون شدن مستمر وسائل تولید که خود نیز با گسترش شیوهی تولید سرمایه داری پیوسته افزایش می یابد ، موجب کوتاه شدن ایست - زندگی میگردد . بنابراین با این دگرگونیها و در نتیجهی فرسایش معنوی ، تغییر وسائل تولید و ضرورت تمویض پیوسته ی آنها پیش از آنکه اجل طبیعی وسائل مزبور رسیده باشد ، پیش می آید . میتوان پذیرفت که این دوری زندگی در روزگار ما برای رشته های تعیین کننده ی صنعت بزرگ ، بطور متوسط ده سال است . البته در اینجا تعیین عدد مشخص دارای هیچگونه اهمیتی نیست . یک نکته مسلم میگردد : با این دور از واگرد های بهم پیوسته که سلسله ای از سالها را در بر میگیرد و طی آن سرمایه پایند بخش استوار خویش است ، برای بحرانهای ادواری ، که ضمن آن کسب و کاری در پی از مراحل رکود ، جنب و جوشی متوسط ، شتاب و بحران میگردد ، یک پایه ی مادی بوجود می آید . البته دوره هایی که ضمن آن سرمایه گذاری میشود بسیار ناهمگرا و مختلف است . ولی بحران ، بسرا ی نوسرمایه گذاری بزرگ همواره آهنگ گاهی بشمار میرود . بنابراین ، چنانچه جامعه را در مجموع خود مورد توجه قرار دهیم ، بحران کم و بیش پایه ی مادی جدیدی نیز برای دور آینده ی واگرد بوجود می آورد (۲۲۸) .

(۲۲۸) " تولید شهری میگرددش روزها و تولید روستائی بگردش سالها وابسته است " Adam H. Müller, "Die Elemente der Staatskunst", Berlin 1809, III, S. 178). چنین است تصور ساد و لوحانه ی رمانتیک ها از صنعت و کشاورزی .
 * آدام هاینریش رولر (Ritter von Nitterdorf) - (۱۸۹۱ - ۱۸۱۹) ، اقتصاد دان ، نویسنده آلمانی ، مدافع منافع اشراف فئودال و از مخالفان سر سخت آدام اسمیت و اقتصاد کلاسیک بورژوائی .

در مورد شیوه‌ی محاسبه‌ی واگرد هارشمی سخن را به یک اقتصاددان امریکائی وامیگذاریم :

"در برخی از رشته‌های کسب و کار، تمام سرمایه‌ی پیش ریخته چندین بار طی یکسال باز میگردد یا گردش میکند. در برخی دیگر فقط بخشی از سرمایه، بیش از یک واگرد در سال انجام میدهد و بخش دیگر آن تا این حد واگرد ندارد. سرمایه دار مجبور است سود خود را بر حسب مدت متوسط حساب کند که برای تمام سرمایه اش لازم است تا بدست او بازگردد یا یکبار واگرد نماید. اگر فرض کنیم کسی در کسب و کار معینی نبی از سرمایه‌ی خود را در بنا و ماشین آلات بکار انداخته است، که باید در مدت ده سال یکبار تجدید شود و یک چهارم آن سرمایه را در کار افزار و غیره صرف کرده که در ظرف دو سال تجدید میگردد و یک چهارم آخری را بزخم دستمزد و مواد خام زده است که دو بار در سال واگرد دارند. چنانچه تمام سرمایه‌ی آن شخص ۵۰۰۰۰ دلار باشد، آنگاه دریافت‌های سالانه‌ی وی بقراریزین خواهد بود :

$$\frac{50000}{2} = 25000 \text{ دلار در } 10 \text{ سال} = 2500 \text{ دلار در یک سال}$$

$$\frac{50000}{4} = 12500 \text{ دلار در } 2 \text{ سال} = 6250 \text{ دلار در یک سال}$$

$$\frac{50000}{4} = 12500 \text{ دلار در } \frac{1}{4} \text{ سال} = 31250 \text{ دلار در یک سال}$$

$$\underline{33750 \text{ دلار در یک سال}}$$

بنابراین مسدود متوسطی که طی آن سرمایه اش یکبار واگرد میکند ۱۶ ماه است ۰۰۰ مورد دیگری را بگیرییم : یک چهارم تمام سرمایه‌ی ۵۰۰۰۰ دلاری در ۱۰ سال میگردد، یک چهارم آن در یکسال، و نیمی دیگر باقی مانده دو بار در سال. آنگاه دریافت‌های سالانه چنین خواهد بود :

$$\frac{12500}{10} = 1250 \text{ دلار}$$

$$" \quad 12500 = 12500$$

$$" \quad 50000 = 25000 \times 2$$

$$\underline{33750 \text{ دلار طی یکسال واگرد}}$$

(Scrope, " Pol. Econ.", edit. Alonzo Potter, New-York 1841, P. 142-143).

آ تفاوت‌های واقعی و ظاهری دروا کرد اجزا، مختلفه‌ی سرمایه، همان اسکراب در همانجا (ص ۱۴) میگوید :

"سرمایه‌ای که یک کارخانه دار، کشاورز یا بازرگان بمنظور پرداخت دستمزد بکار می‌اندازد، از همه تندتر میگردد زیرا سرمایه‌ی منزه ممکن است بکمک عواید هفتگی ناشی از فروش و پرداخت فاکتورها، در صورتیکه به افراد خود بصورت هفتگی مزد دهد، یکبار در هفته واگرد کند. سرمایه‌ای که در مواد خام یا ذخیره‌ی محصولات ساخته گذارده میشود کندتر میچرخد. ممکن است این قبیل سرمایه‌ها، بر حسب زمانی که میان خرید مواد خام و فروش محصولات ذخیره فاصله میشود،

دیوای چهار بار در سال واگرد داشته باشند ، بنا به این فرض که سرمایه دار در همان مهلت های اعتبار خرید و فروش نماید . سرمایہ نهفته در کار افزار و ماشین آلات با زهم کد ترمیگردد ، و زیر امکان است بطور متوسط فقط یکبار در ظرف ۵ یا ۱۰ سال واگردان شود ، یعنی بمصرف برسد و تجدید گردد ، اگر چه برخی از کار افزارها پس از سلسله ی واحدی از عملیات فرسود می شوند . گردش سرمایہ ای که در ساختمانها ، مثلا در کارخانه ها ، دکانها و انبارها ، آشیانه ها ، کوچه ها ، تاسیسات آبیاری و غیره بکار افتاده است بزرگت جلب نظر میکند . ولی در واقع این تاسیسات نیز مانند دیگر اقلام پیش گفته در اتقای کمک بکارهای تولیدی فرسود می شوند و باید تجدید شوند تا تولید کنند ، بتوانند به امور خویش ادامه دهند . تنها این فرق وجود دارد که ساختمانهای مزبور آهسته تر از دیگر اقلام مصرف میشوند و دیرتر نیازمند تجدید تولید هستند . سرمایہ ای که در این موارد بکار رفته است شاید تازه پس از ۲۰ یا ۵۰ سال واگردان شود .*

در اینجا اسکراب اختلافی را که در نتیجه ی مهلت های پرداخت و مناسبات اعتباری در گردش برخی از اجزاء سرمایہ ی گردان برای سرمایہ دار انفرادی پیدا میشود ، با واگردانهای که از طبیعت خود سرمایہ ناشی میگردد ، اشتباه میکند . او میگوید دستمزدهای هر هفته از راه دریافتی ها و فروشها یا فاکتورهای هفتگی پرداخت شود . نخست این نکته را متذکر شویم که در مورد خود دستمزدها و تناسباتی بر حسب طول مهلت پرداخت ، یعنی بنا به طول زمانی که کارگر باید به سرمایہ دار اختیار کند ، بوجسود می آید ، و لذا بر حسب آنکه مهلت های پرداخت دستمزدها ، هفتگی ، ماهانه ، سه ماهه و یا شش ماهه و غیره باشد ، اختلاف پیدا میشود . در اینجا آن قانونی که سابقا بیان شده است صدق میکند . آن قانون چنین است : " حجم وسائل تولید لازم (و بنابراین حجم پول - سرمایہ ای که یکبار به پیش ریز میشود) با طول مدت های پرداخت ، نسبت مستقیم دارد " (کتاب اول ، فصل سوم ، بند ۳ زیر بنسب ، صفحه ۱۲۴) *

ثانیا : در معمولیک هفته نه تنها مجموع ارزش نوبتی که برای تولید آن بوسیله ی کارهنگامی افزوده شده است وارد میشود ، بلکه ارزش مواد خام و مواد کمکی مصرف شده در هفته نیز داخل میگردد . با افزوده ، ارزشی که در آن گنجد است نیز بگردش در می آید . فرآورده ی مزبور از راه فروش ، شکل پول بدست می آید و باید از نو بهمان عناصر تولیدی مبدل گردد . چه در مورد نیروی کار و چه در مورد مواد خام و کمکی نیز چنین است . ولی چنانکه سابقا دیدیم (فصل ششم ، II ، ۱) * ادامه ی تولید مستلزم ذخیره ای از وسائل تولید است که بر حسب رشته ی تولید مختلف است و در عریک از رشته ها نیز ، در مورد اجزاء مختلفه ی این عناصر سرمایہ ی گردان ، از قبیل ذغال و پنبه ، بازگونه گونه است . بنا بر این با آنکه باید از این مواد مستمرا به صورت عینی جانمین مواد مصرف شده نمود ، معذک نیازی به خریداری مستمرا آنها نیست . مسئله ی اینکه چند وقت به چند وقت باید خرید تجدید شود منوط به بزرگی مقدار ذخیره و طول مدت پایان یا فتن آنست . در باره ی نیروی کار چنین ذخیره گیری امکان پذیر نیست . در مورد جزئی از سرمایہ که برای کار نهاده شده است ، استحالی مجدد به پول ، یا به پای سرمایہ ای که برای مواد خام و کمکی گذارده شده انجام میگردد . ولی تبدیل مجدد پول به نیروی کار از یکسو و تبدیل آن به مواد خام از سوی دیگر ، جداگانه واقع میشود و این بسبب موعدهای ویژه ی خرید و پرداخت این دو جز است که یکی از آنها بمثابة ذخیره ی مولد در موعدهای درازتر خرید میشود و دیگری ، یعنی نیروی کار ، در مدت کوتاها تری ، مثلا هر هفته خریداری میگردد . از طرف دیگر

* صفحه ی ۱۵۱ - ۱۵۲ جداول سرمایہ ، ترجمه ی فارسی : " وسیله ی پرداخت " .

سرمایه دار باید در کنار ذخیره تولیدی يك اندوخته ای از کالاهای ساخته شده نگاه دارد. صرف نظر از دشواریهای فروش و غیره، سرمایه دار مثلاً باید بنا بر سفارش مقادیر معینی تولید نماید. تا هنگامیکه قسمت اخیر این سفارش در دست تولید است، بخش آماده ی آن آنقدر در انبار میماند تا تمام سفارش بوقوع اجراء آید. تفاوتهای دیگر در واگرد سرمایه ی گردان از آنجا حاصل میشود که برخی از عناصر این سرمایه ناگزیر باید بیشتر از عناصر دیگر در مرحله ی جاری روند تولید توقف نمایند (خشک شدن چوب و غیره) شیوه ی اعتباری، که مورد استفاده ی اسکراب واقع شده است، مانند سرمایه ی تجاری، از لحاظ سرمایه ی انفرادی موجب تغییر دروا گرد میشود. در مقیاس اجتماعی، شیوه ی اعتباری فقط تا آن حد موجب تغییر در واگرد است، که این شیوه نه تنها موجب تسریع تولید شود، بلکه در مصرف نیز شتاب ایجاد نماید.

فصل دهم

تئوریهائی درباره سرمایه ی استوار و سرمایه ی گردان

فیزوکراتها و آدام اسمیت

نزدیکه * * تفاوت بین سرمایه ی استوار و گردان تحت عنوان پیش ریخت های بدوی * * * و پیش ریخت های سالانه * * * مطرح میشود. وی بدرستی این تفاوت را بمشابه تفاوت در درون سرمایه ی بارآوری تلقی میکند که در روند تولید فرورفته است. نظر به اینکه برای وی یگانه سرمایه ی بارآور واقعیتی مجازت از سرمایه ای است که در کشاورزی بکار میرود و لذا سرمایه ی فارمدار مورد توجه اوست، این تفاوتها نیز فقط در مورد سرمایه ی فارمدار بروز میکند. از این مقدمه نیز زمان وا گرد سالانه ی بخشی از سرمایه و زمان واگرد بیش از یکسال (ده ساله) بخش دیگر آن نتیجه میشود. فیزوکراتها در جریان بسط کلام، این تفاوتها را بنحو گذرا به انواع دیگر سرمایه، و بطور کلی به سرمایه ی صنعتی نیز سرایت میدهند. برای جامعه تفاوت میان پیش ریز سالانه و پیش ریز چندین ساله چنان با اهمیت باقی ماند که موجب شد بسیاری از اقتصاد دانان، حتی پس از آدام اسمیت، از نو به این تعریف بازگردند. تفاوت میان دو نوع پیش ریز فقط آن هنگام بروز میکند که پول پیش ریخته، مدتی به عنوان سرمایه ی بارآور میگردد. این تفاوتی است که تنها در درون سرمایه ی بارآور وجود دارد و پس بهمین سبب ب فکر کنه نمیرسد که پول را، خواه در عداد پیش ریخت های بدوی و خواه در شمار پیش ریخت های سالانه، بحساب آورد. هر دو ی این پیش ریختها بمشابه پیش ریخت های تولید، یعنی همچسون سرمایه ی بارآور، هم در مقابل پول و هم در برابر کالاهای موجود در بازار قرار میگیرند. علاوه بر این کنه بدرستی تفاوت میان این دو عامل سرمایه ی بارآور را به شیوه ی مختلف ورود آنها در ارزش فرآورده آماده تحویل میکند، و لذا بشیوه ی مختلفی که ارزش آنها همراه ارزش - محصول بگردش درمی آید،

Quesnay * *

- Avances primitives * * * در متن عیناً بزبان فرانسه آمده است.
- Avances annuelles * * * در متن عیناً بزبان فرانسه آمده است.

فصل دهم

تئوریاتی در باره سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان

فیزیوکراتها و آدام اسمیت

نزد که * * تفاوت بین سرمایه‌ی استوار و گردان تحت عنوان پیش ریخت‌های بدوی * * * پیش - ریخت‌های سالانه * * * مطرح میشود. وی بدرستی این تفاوت را بمثابة تفاوت در درون سرمایه‌ی بارآوری تلقی میکند که در روند تولید فرورفته است. نظر به اینکه برای وی یگانه سرمایه‌ی بارآور واقعی عبارت از سرمایه‌ی ای است که در کشاورزی بکار میرود و لذا سرمایه‌ی فارمدار مورد توجه اوست. این تفاوتها نیز فقط در مورد سرمایه‌ی فارمدار بروز میکند. از این مقدمه نیز زمان واگرد سالانه‌ی بخشی از سرمایه و زمان واگرد بیش از یکسال (ده ساله) بخش دیگر آن نتیجه میشود. فیزیوکراتها در جریان بسط کلام، این تفاوتها را بنحو گذرا به انواع دیگر سرمایه، و بطور کلی به سرمایه‌ی صنعتی نیز سرایت میدهند. برای جامعه تفاوت میان پیش ریز سالانه و پیش ریز چندین ساله چنان با اهمیت باقی ماند که موجب شد بسیاری از اقتصاد دانان، حتی پس از آدام اسمیت، از نو به این تعریف بازگردند. تفاوت میان دو نوع پیش ریز فقط آن هنگام بروز میکند که پول پیش ریخته، مبدل به عناصر سرمایه‌ی بارآور میگردد. این تفاوتی است که تنها در درون سرمایه‌ی بارآور وجود دارد و پس بهمین سبب ب فکر کنه نرسد که پول را، خواه در عداد پیش ریخت‌های بدوی و خواه در شمار پیش ریختهای سالانه، بحساب آورد. هر دو ی این پیش ریختها بمثابة پیش ریخت‌های تولید، یعنی همچسون سرمایه‌ی بارآور، هم در مقابل پول و هم در برابر کالاها ی موجود در بازار قرار میگیرند. علاوه بر این که بدرستی تفاوت میان این دو عامل سرمایه‌ی بارآور را به شیوه‌ی مختلف ورود آنها در ارزش فراورده آماده تحویل میکند، و لذا بشیوه‌ی مختلفی که ارزش آنها همراه ارزش - محصول بگردش درمی آید،

Quesnay * *

• Avances primitives * * * در متن عینا بزبان فرانسه آمده است

• Avances annuelles * * * در متن عینا بزبان فرانسه آمده است

و بنا بر این به نحوه ی متفاوت تعویض و باز تولید آنها ، بگونه ای که ارزش یکی سالانه تماما و از آن دیگری در مدت های درازتر و خرد ، خرد ، خرد ، جبران میشود ، درست توجه دارد (۲۳) .

تنها پیشرفتی که آدم اسمیت به آن دست می یابد عبارت از تعمیم مقولات است . بدینسان نزد وی دیگر سخن بر سر شکل ویژه ای از سرمایه یعنی سرمایهی فارمدار ، نیست ، بلکه هر شکل از سرمایهی بارآور مطرح است . پس ، بخودی خود از آنجا چنین برآمد که بجای تفاوت گذاری میان واگرد سالانه و چند ساله که ما خود از کشاورزی است ، تفاوت عمومی میان واگردهای مختلف مدت وارد شود ، بنحوی که همواره یک واگرد سرمایهی ستوار بیش از یک واگرد سرمایهی گردان را در برگیرد ، اهم از هر مدتی که این واگردهای سرمایهی گردان داشته باشند ، خواه بیشتر و خواه کمتر از یکسال طول بکشند . بدینسان است که نزد اسمیت ، پیش ریختهای سالانه به سرمایهی گردان و پیش ریختهای بدوی به سرمایهی ستوار مبدل گردید . ولی پیشرفت وی به همین تعمیم مقولات محدود میگردد . در مورد بسط تحقیق —————
بمراتب از کتب عقب تری افتد .

همان شیوهی آمپیریک ■ (تجربه گرائی) ناپخته ای که اسمیت با آن شروع به بررسی میکند ، خود به تاریکی میکشاند :

(۲۳) در مورد که نگاه کنید به " Analyse du Tableau Economique " (فیزیکرانتها ، چاپ

Daire ، بخش نخست ، پاریس ۱۸۱۶) ، در آنجا مثلا چنین آمده است : " پیش ریختهای سالانه تجارت از مخابراتی است که همه ساله برای کشتکاری مصرف میشود . این پیش ریختها باید از پیش ریختهای بدوی که پایهی بنگاه کشت و ورز را تشکیل میدهند تمیز داده شوند " (ص ۹۶) . نزد فیزیکرانتها ی جدید تر پیش ریختها بمراتب آشکارتر بمثابه سرمایه تلقی میشوند . " سرمایه یا پیش ریخت " .

Dupont de Nemours, " Maximes du Docteur Quesnay, ou résumé de ses principes d'Economie Sociale " : (Daire, I, P. 391).

بعدا لوترون Le Trosne : " در نتیجهی عمر کم و بیش دراز آثار دست ورزی ، یک ملت مایهی بس بزرگی از ثروت در اختیار دارد که مستقل از تجدید تولید سالانهی اوست و سرمایهی انباشتهی دیرین را تشکیل میدهد که اصلا با حصول پرداخت شده است و همچنان میماند و رشد میکند " . (Daire, II, P. 928-929) — تورکو Turgot کلمه ی سرمایه را منظم تر بجای پیش پرداخت بکار میبرد و باز هم بیشتر پیش ریزهای مانوفاکتوری را با پیش ریزهای فارمداران همانند تلقی میکند .

(Turgot, " Reflexions sur la formation et la Distribution des Richesses " , 1766) .

■ Empirisme یا شیوه ی Empirique بطور کلی اسلوبی را گویند که منحصر بر تجربه و مشاهده استوار است و پایهی تئوریک ندارد . در فلسفه ، آمپیریسیم به سلسله نظریاتی اطلاق میشود که یگانه منشاء شناخت را در تجربه و مشاهده می بینند و جز آن راهی برای نیل به حقیقت نمی شناسند . در تاریخ فلسفه ، آمپیریسیم در برابر راسیونالیسم (خرد گرائی) قرار میگردد . مقابله میان هواداران دو نظریه طی قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی شدت یافت . گروهی از هواداران آمپیریسیم مانند بیکن ، هوس ، دیدرو ، کوندیاک و غیره در زمره ی فلاسفه ی ماتریالیست بشمار میروند ، در حالیکه گروه دیگری از آن مانند برکلی و هیوم و غیره در عداد فیلسوفان ایده آلیست هستند . لنین در اشهر معروف خود " ماتریالیسم و آمپیریکریتیسیم " انتقاد گویند ، ای از آمپیریسیم ایده آلیستی بمحسب آوردن سستی تئوریک و ریشه ی ارتجاعی آنرا نشان داد و مقام تجربه و مشاهده را در فلسفه ی ماتریالیسم دیا لکتیک بخوبی روشن ساخت .

"دوره مختلف وجود دارد که بوسیله ی آن يك سرمايه ميتواند چنان بكار رود که درآمد يار سو دى
برای دارندة اش بيار آورد " ■ " Wealth of Nations ", Book II, chap. I. P. 185. Edit. Aberdeen 1848).

شيوه هاىی که بوسیله ی آن ميتوان ارزشى را بكاربرد تا بمشابه سرمايه عمل کند ، تا برای دارندة اش
اضافه ارزشى پديد آورد ، بهمان اندازه که عرصه های سرمايه گذارى متفاوتند ، گوناگون و متعدد
است . این خود سئوالی است در باره ی اینکه در کداميك از رشته های مختلف توليد ميتوان سرمايه
گذارى کرد . در صورتیکه سئوال بدینسان فورولهندي شود ، مسئله از این هم باز دورتر ميرو د . آنگاه
سئوال متضمن این پرسش ميشود که چگونه ارزشى ميتواند ، گرچه همچون سرمايه ی بار آور هم بیکار
نهایتاد ه باشد ، برای دارندة اش بمشابه سرمايه عمل کند ، مثلا مانند سرمايه ی ربح آور ، سرمايه ی
تجاری و غیره . پس اینجا ديگر ما بفاسله ی زمین تا آسمان از موضوع واقعى تحليل دور افتاد ه ایم ، يعنى
از این تحقيق که چگونه تقسيم سرمايه ی بار آور به عناصر مختلفه ی خود ، درواگرد عنا سر مزبور ، صرف نظر از
محيط های گوناگون کاربرد آنها ، موثر است .

سپس ۱۰ اسمیت چنین ادامه میدهد :

" نخست ميتوان آنرا در روياندن ، ساختن يا خريد خواسته ها بكاربرد ، و دوباره آنها را با سود
بفروش رساند " ■ ■ ■

۱۰ اسمیت در اینجا چیز ديگرى جز این نيگويد که سرمايه ممکن است در کشاورزى ، مانوفاکتور و
بازرگانى بکار افتد . بنا بر این وی فقط از عرصه های سرمايه گذارى سخن ميگويد ، و از جمله عرصه هاىی
از قبيل بازرگانى را مورد گفتگو قرار نميدهد که سرمايه در روند بی واسطه ی توليد جایگزین ميشود . لذا بمشابه
سرمايه ی بار آور عمل نسيکند . بدینسان ۱۰ اسمیت پایه ای را که فیزیوکراتها بر مبنای آن تفاوتهاى
سرمايه ی بار آور و تاثير آنها را در مورد واگرد ببيان ميکنند ، از دست ميدهد . وی حتى سرمايه ی بازرگانى
را مورد مسئله ای بعنوان نمونه اختيار ميکند که منحصر اسخ بر سر تفاوتهاى سرمايه ی بار آور در مورد
روند محصول آفرينى و ارزش آفرينى است ، تفاوتهاىی که خود نیز درواگرد این سرمايه و تجديدي توليد آن
تفاوت بوجود مى آورند .

وی مطلب را چنین دنبال ميکند :

" سرمايه ای که بدینسان بتارى افتد ، تا هنگامی که در دست دارندة اش باقى ميماند و يسا به
ماندن در همان شکل ادامه میدهد ، برای صاحب خود نه درآمد ايجاد ميکند و نه سود " ■ ■ ■
سرمايه ای که بدینسان بکارى افتد ! ولی اسمیت از سرمايه ای گفتگو ميکند که در کشاورزى و در

■ در متن ، عین گفتمی اسمیت بزبان انگلیسی بشرح زیر آورده شده است که ما ترجمه ی فارسى آنرا در
بالا داده ایم : " There are two different ways in which a capital may be employed so as to yield a revenue or profit to its employer",
■ ■ ■ عبارت انگلیسی منقول در متن بشرح زیر است : " First it may be employed in raising, manufacturing, or purchasing goods, and selling
them again with a profit " .

■ ■ ■ جمله ی نقل شده در متن بزبان انگلیسی :

" The capital employed in this manner yields no revenue or profit to its employer while it either remains in his possession or continue in the same shape " .

صنعت بکار افتاده است و تازه بعد هاست که به ما میگوید سرمایه این چنین بکار افتاده به سرمایه‌ی استوار و گردان تقسیم میگردد!

شاید مقصودش سرمایه‌ی ای است که بمنظور تولید کالا و فروش آن با سود بکار رفته است، و باید پس از استحالی خود به کالا بفروش رود و از راه فروش بدو از دست فروشنده بدست خریدار بگذرد، و در ثانی شکل جنسی کالائی خود را بشکل پولی خویش بدل سازد، و لذات اهنگامیکه در دست صاحب خود باقی مانده و یا - برای وی - در همان شکل حفظ شده، از لحاظ دارنده اش بیهوده است؟ اما در چنین صورتی مطلب به این بر میگردد: همان ارزش - سرمایه‌ی ای که سابقاً بشکل سرمایه‌ی بارآور عمل مینمود، یعنی در شکلی بود که متعلق به روند تولید است، اکنون مانعند کالا - سرمایه و پول - سرمایه عمل میکند، یعنی تحت اشکالی قرار گرفته که از آن روند دوران است، و لذا دیگر نه سرمایه‌ی استوار است و نه سرمایه‌ی گردان، و این امر هم در مورد عناصر ارزشی که بوسیله‌ی مواد خام و کمکی، و لذا بوسیله‌ی سرمایه‌ی گردان، افزوده شده اند صادق است، و هم در باره‌ی عناصر ارزشی که بسبب استعمال وسائل کار، و لذا از راه سرمایه‌ی استوار افزوده شده اند، صادق میکند. ولی بدینسان باز گاهی نزدیکتر بسوی تشخیص میان سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان بر نداشتیم.

مطلب راد نبال کیم:

"کالاهای بازرگان تا به پول بدل نشده باشند برای وی درآمد و سودی بیارزی آورند و این پول نیز تا دوباره با کالا مبادله نگردد درآمد و سودی به او نبرساند. سرمایه‌ی اش پیوسته او را بشکلی ترک میکند تا بشکل دیگری بسوی او بازگردد، و فقط بوسیله‌ی این قبیل گردش یا مبادله‌ی بی در پی است که سرمایه‌ی مزبور میتواند به وی سودی برساند. بنابراین چنین سرمایه‌ی هائی را میتوان بنحو بسیار ویژه‌ی سرمایه‌ی گردان نامید."*

آنچه که آ. اسموث در اینجا بمنابله سرمایه‌ی گردان تعریف میکند، عبارت از آن چیزی است که من سرمایه‌ی دورانی میخوانم، یعنی سرمایه‌ی ای که متعلق به شکل روند دوران، متعلق به تغییر شکلی است که به استعانت مبادله بدست می آید، (تغییر ماهیت و تغییر دست)، و بنسب این کالا - سرمایه و پول - سرمایه است، که در مقابل شکل مربوط به روند تولید سرمایه و شکل وابسته به سرمایه‌ی بارآور قرار میگیرد. اینها سه وجه انواع ویژه‌ی سرمایه‌ی ای هستند که سرمایه‌ی دار صنعتی سرمایه‌ی خود را بر آن پایه تقسیم نماید، بلکه اینها صورت‌های مختلفی هستند که همان ارزش - سرمایه‌ی پیش رخته، طی زیست دوری خویش، بیایی بخود میگیرد و بدور می افکند.

* اصل جمله که در متن بزبان انگلیسی نقل شده چنین است:

"The goods of the merchant yield him no revenue or profit till he sells them for money, and the money yields him as littel till it is again exchanged for goods. His capital is continually going from hime in one shape, and returning to him in another, and it is only by means of such circulation, or successive exchanges, that it can yield him any profit. Such capitals, therefore, may very properly be called circulating capital".

* در متن اصطلاح لاتینی Curriculum vitae بکار برده شده است.

اینست آنچه که آ. اسمیث را به اشتباه انداخته - و این خود نسبت به فیزیوکراتها گامی به عقب شمرده میشود - و موجب شده است که وی این صور مختلف دورانی را با آن تفاوتهای شکلی می مخلوط سازد که در درون گردش ارزش - سرمایه ، طی دور پیمایشی از راه اشکال بی دربی آن ، هنگامی بوجود می آیند که ارزش - سرمایه ، خود در شکل سرمایهای بارآور قرار دارد . و در واقع تفاوتهای شکل در این مورد ، ناشی از شیوه های متنوعی است که عناصر مختلفه ی سرمایهای بارآور در روند ارزش آفرینی شرکت میکنند و ارزش خود را به محصول منتقل میسازند . نتایج این اشتباه اساسی میان سرمایهای بارآور و سرمایهای واقع در محیط دَوْران (کالا - سرمایه و پول - سرمایه) از یکسو ، و میان سرمایهای استوار و گردان از سوی دیگر ، را پائین تر خواهیم دید . ارزش - سرمایه ای که بابت سرمایهای استوار پیش ریسز شده عینا مانند آنچه که برای سرمایهای گردان پیش ریز گردیده است ، بوسیلهی محصول بگردش می افتد و نیز هر یک مانند دیگری بوسیلهی دَوْران کالا - سرمایه به پول - سرمایه بدل میگرددند . تفاوت فقط از آنجا برمیخیزد که ارزش سرمایهای استوار جزء جزء دَوْران میکند و لذا باید نیز تکه تکه طی مدت کمابیش درازی ، جبران شود و در شکل یعنی خود تجدید تولید گردد .

مثالی که آ. اسمیث در انتخاب آن زبردستی ویژه ای بخرج نداده است ، بروشنی نشان میدهد که منظور وی از آنچه در اینجا تحت عنوان سرمایهای گردان می آورد ، بغیر از سرمایهای دورانی ، یعنی ارزش - سرمایه تحت اشکالی که متعلق به روند دوران هستند (کالا - سرمایه و پول - سرمایه) چیز دیگری نیست . وی بعنوان مثال نوعی از سرمایه را در نظر میگیرد که بهیچوجه از آن روند تولید نیست بلکه تنها در محیط دَوْران منزل دارد و بس و فقط عبارت از سرمایهای دَوْرانی ، یعنی سرمایهای تجاری است .

آنچه خود آ. اسمیث بلا فاصله در این باره میگوید نشان میدهد تا چه اندازه شروع مطلب با - مثالی که سرمایه در آن بهیچوجه نقض سرمایهای بارآور را ایفان میکند ، بیسوده و باطل است . وی میگوید :
" سرمایهای یک بازگان ، سراسر ، سرمایهای گردان است . "

ولی چنانکه خود بعدا به ما میگوید ، تفاوت میان سرمایهای گردان و سرمایهای استوار باید از تفاوت های سرشتی درون خود سرمایهای بارآور برخاسته باشد . آ. اسمیث از سوئی تشخیص فیزیوکراتها و از سوی دیگر تفاوتهای صوری می راکه بر ارزش - سرمایه ، طی دور پیمایشی اش عارض میشود ، در سراسر دارد . و این هر دو را بهم آمیخته و درهم بمیان میکشد .

ولی بهیچوجه معلوم نیست چگونه ممکن است از تغییر شکل پول و کالا ، از دگرسانی ارزش و گذار آن از این اشکال بشکل دیگر ، سودی بیرون آید . آنچه توضیح مطلب را مطلقا ناممکن میسازد اینست که وی بررسی خود را با سرمایهای تجاری ، یعنی با سرمایه ای آغاز مینماید که فقط در محیط دَوْران حرکت میکند . به این مسئله بعدا خواهیم پرداخت ، فعلا به آنچه وی درباره ی سرمایهای استوار میگوید گوش فراد همیم :

" ثانیاً ، ممکن است که آن (سرمایه) بمنظور بهسازی زمین یا برای خرید ماشین های سودمند و کار افزارها یا چیزهای دیگری از این قبیل بکار رود ، که بدون تغییر مالک و بی آنکه بنحوی بگردش در آیند ، درآمد سودی میدهند . پس چنین سرمایه هایی را در کمال خوبی میتوان سرمایهای استوار نامید . پیشه های مختلف ، نسبت های بسیار متفاوتی را میان سرمایه های استوار و گردانی که در آنها بکار رفته است ایجاد میکنند . . . جزئی از سرمایهای هراستاد پیشه ور یا صاحب مانوفاکتور ضرورتاً باید در

کارافزار تثبیت شود . معذک جز: مزبور در برخی از پیشه های بسیار کوچک و در برخی دیگر بسیار بزرگ است با این وجود ، قسمت اعظم سرمایگی تمام این قبیل صاحب پیشه ها (مانند خیاطه ، کفش دوزه ، بافنده) ، خواه در دست مزد کارگران شان و خواه در بهای مواد خام شان گردان است و سپس ، باضافه ی يك سود ، در جز: قیمت کار باز پرداخت میگردد . ■

صرف نظر از تعریف کودکانه ای که در باره ی منبع سود داده شده ، سستی و دره ی بیان چشمگیر است : مثلاً برای يك ماشین ساز ، ماشین خود محصولی بشمار میرود که مانند کالا - سرمایه بگرددش در می آید و لذا چیزی است که بنا بر شیوه ی بیان آ . اسمیت : « از دست دارنده اش بیرون می رود ، تغییر صاحب میدهد ، و باز هم دورتر بگرددش می رود . » ■

بنابراین ، طبق تعریف ویژه ی خود او ، ماشین ، سرمایه ی استوار نیست و سرمایگی گردان است . باز یکبار دیگر این دره ی از آنجائش می شود که اسمیت تفاوت سرمایگی استوار و گردان را که از شیوه ی گونه گونه ی گردش عناصر مختلف سرمایگی بار آور سرچشمه میگردد ، با اشکال گوناگونی که همین سرمایه بر حسب عمل خود در درون روند تولید ، بمثابة سرمایگی بار آور ، و یا بعکس در داخل محیط دوران ، همچون سرمایگی دورانی ، یعنی بمثابة کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، از سر میگذرانده اشتباه میکند .

پس طبق نظر آ . اسمیت ، اشیاء واحدی میتوانند بر حسب مقایسه در زیست روند سرمایه احراز میکنند ، هم بمثابة سرمایگی استوار (وسائل کار ، عناصر سرمایگی بار آور) و هم بمثابة سرمایگی گردان ، « همچون کالا - سرمایه ، (یعنی چون محصولی که از محیط تولید به محیط دوران رانده شده است) عمل نمایند .

ولی آ . اسمیت یکبار تمام پایه ی تقسیم بندی خود را تغییر میدهد و با آنچه که چند سطر پیش بررسی خویش را آغاز نموده بود در تضاد قرار میگیرد . در واقع تحقیق وی با این جمله آغاز میشود : « دوره ی مختلف وجود دارد که بوسیله ی آن يك سرمایه میتواند چنان بکار رود که درآمد یا سودی برای دارنده اش

" Secondly, it (capital) may be employed in the improvement of land, in the purchase of useful machines and instruments of trade, or in such like things as yield a revenue or profit without changing masters, or circulating any further. Such capitals, therefore, may very properly be called fixed capitals. Different occupations require very different proportions between the fixed and circulating capitals employed in them... Some part of the capital of every master artificier or manufacturer must be fixed in the instruments of his trade. This part, however, is very small in some, and very great in others... The far greater part of the capital of all such master artificiers (wie Schneider, Schuster, Weber), however, is circulated, either in the wages of their workmen, or in the price of their materials, and to be repaid with a profit by the price of the work."

"is parted with, changes masters, circulates further". ■

بهار آورد * این به آن معنی است که سرمایه مزبور میتواند هم سرمایهی گردان باشد و هم سرمایهی استوار. بدینسان عارت مزبور میرساند که مقصود او شیوه های مختلف کاربرد سرمایه هائی است که با هم متفاوت و مستقل از یکدیگرند، مانند سرمایه هائی که ممکن است مثلا در صنعت و یادر کشاورزی بکار روند. ولی اکنون نغمی دیگری ساز میشود:

"پیشه های مختلف، نسبت های بسیار متفاوتی را میان سرمایه های استوار و گردانی که در آنها بکار رفته است ایجاب میکنند."

اکنون دیگر سرمایهی استوار گردان سرمایه گذاریهای مختلف و مستقلی نیستند، بلکه حصه هائی از سرمایهی بارآور واحدی بشمار میروند، که در میدانهای سرمایه گذاری مختلف، بخشهای متفاوتی از ارزش تام همان سرمایه را تشکیل میدهند. پس، اینها تفاوتتهائی هستند که از تقسیم عملی خود سرمایهی بارآور سرچشمه گرفته اند و لذا فقط به سرمایهی بارآور اطلاق میشوند. ولی همین هم بساز چون سرمایهی تجاری بمثابة سرمایه ای که فقط گردان است در برابر سرمایهی استوار قرار داده میشود، تضاد پیدا میکند، زیرا اسمیت خود میگوید که:

"سرمایه ای که بازرگان، سراسر، سرمایهی گردان است."

در واقع این سرمایه ای است که فقط در درون محیط دوران عمل میکند و به این عنوان نیز مطلقا در مقابل سرمایه ای قرار نمیگیرد که در درون روند تولید فورفته است، و لذا درست بهمین جهت نمیتواند بمثابة جزء گردان سرمایهی بارآور، در برابر جزء استوار سرمایهی بارآور قرار گیرد.

در مثالتهائی که اسمیت بدست میدهد کارافزارها "Instruments of trade" را بمثابة سرمایهی استوار تعریف میکند، و آن حصه از سرمایه را که در دستمزدها و مواد خام و مواد ککی گذارده شده است، مانند سرمایهی گردان بشمار می آورد (که با اضافه یک سود در جزء قیمت کار، باز پرداخت میگردد) Repaid with a profit by the price of work.

بنابراین بدو ابدا، حرکت عبارت از اجزاء ترکیبی مختلف روند کار، یعنی نیروی کار (کار) و مواد خام از یکسو و کارافزارها از سوی دیگر است. ولی اینها همه اجزاء ترکیبی سرمایه هستند، زیرا یک مبلغ ارزشی، که باید مانند سرمایه عمل کند، بهای آنها گذاشته شده است. از این لحاظ آنها عناصری از سرمایه و شیوه های زیست سرمایهی بارآور، یعنی سرمایه ای که در روند تولید عمل میکند، بشمار میروند. پس چرا اکنون یکی از اجزاء مزبور، استوار خوانده میشود؟ برای آنکه: "جزئی از سرمایه باید در کارافزار تثبیت شود."

"Some parts of the capital must be fixed in the instruments of trade".

ولی آخر جزء دیگر آن نیز در دستمزدها و مواد خام تثبیت شده است. با این وجود ماشین آلات و کارافزارها، و چیزهای دیگری از این قبیل، بدون تغییر مالک و بی آنکه بنحوی بگردش در آیند، درآمد و سودی میدهند. پس چنین سرمایه هائی را در کمال خوبی میتوان سرمایهی استوار نامید. کارهای معدنی را بعنوان مثال بگیریم. در اینجا بهیچوجه مواد خامی بکار برده نمیشود، زیرا محصول کار، مثلا مس، خود محصولی طبیعی است که تازه باید بوسیلهی کار به مصرف درآید. مسی که بدو باید تصرف شود و محصول روندی است که بعدا بمثابة کالا یا کالا - سرمایه بگردش در می آید، هیچ عنصری از سرمایهی بارآور را تشکیل نمیدهد. هیچ جزئی از ارزش سرمایه در آن نهاده نشده است. از سوی دیگر، سایر عناصر روند تولید، نیروی کار و مواد ککی، مانند ذغال، آب و غیره، نیز جسام در محصول وارد نمیشوند. ذغال تماما مصرف میشود و تنها ارزش آن در محصول وارد میگردد، عینا همچنانکه جزئی از ارزش ماشین به محصول می پیوندد. سرانجام، کارکنیزه هم آنچنانکه در مورد ماشین صادق است، در برابر محصول، یعنی مس، مستقل و پارچه ایاتی میماند. تنها ارزشی

که وی ضمن کار خود تولید میکند ، اکنون جزئی از ارزش مس است . بنابراین در مثال مذکور ، هیچ جزئی از اجزاء ترکیبی سرمایهای بارآور دست بدست نمیشود (تغییر مالک masters نمیدهد) ، یا هیچیک از اجزاء آن بگردش ادامه نمیدهد ، زیرا هیچکدام از آنها جسم وارد محصول نمیشود . پس در این مورد سرمایهای گردان کجاست ؟ بنیاب تعریف و ویژگی آن . اسمیت گویا باید تمام سرمایه ای را که در معدن مس بکار می افتد فقط سرمایهای استوار تلقی نمود .

اکنون ، برخلاف مثال فوق ، صنعت دیگری را در نظر بگیریم که مواد خام مورد استفاده اش مایه جوهری محصول را تشکیل میدهند و سپس مواد کمی آنرا بنگریم که نه تنها ، مانند ذغال ، ارزش خود را به محصول منتقل میکنند بلکه جسم در آن وارد میگردند . با محصولی مثلا مانند نخب ، مادهی خام آن نیز که عبارت از پنبه است ، دست بدست میشود و از روند تولید به روند مصرف وارد میگردد . ولی تا هنگامی که پنبه بمثابة عنصر سرمایهای بارآور عمل میکند ، صاحبش آنرا نمیفروشد ، بلکه روی آن کار میکند ، میگذارد که از آن نخب بسازند . آنرا از دست نمیدهد ، یا برای اینکه بیان سراسر مخلوط و عابثانهی اسمیت را بکار بریم باید بگوئیم که (با جدائی از آن ، با تغییر صاحب آن ، یا با بگردش در آوردن آن) ، سودی نمیرد . وی همانطور که ماشین آلات را بگردش در نمی آورد ، نهنگ دارد مواد خامش بگردش در آیند . مواد مزبور هم آنچنان که ماشین های نخب رسی و بناهای کارخانه در روند تولید استقرار یافته اند ، در این روند تثبیت گردیده اند . حتی ضرور است که پیوسته بخشی از سرمایهای بارآور در شکل ذغال ، پنبه و غیره تثبیت گردد ، هم آنچنانکه باید بخش دیگری از آن بشکل وسائل کار تثبیت شود . تفاوت فقط در اینست که مثلا پنبه ، ذغال و غیره لازم برای تولید هفتگی نخب ، پیوسته در تولید محصول هفته تماما مصرف میشوند ، و لذا باید نمونه های جدیدی از پنبه ، ذغال و غیره جانشین آنها شوند . بنابراین ، این عناصر سرمایهای بارآور ، اگرچه از لحاظ جنس یکسان میمانند ، دائما مرکب از نمونه های تازه ای از همان جنس هستند ، در حالیکه همان ماشین نخریسی واحد ، همان بنای واحد کارخانه ، بدون آنکه بانومنی تازه ای از جنس خود تعویض شود بعمل خود در سلسلهی کاملی از هفته ها تولید ادامه میدهد .

بنابراین عناصر سرمایهای بارآور ، همه ای اجزاء آن پیوسته در روند تولید تثبیت شده اند ، زیرا روند تولید بدون آنها نمیتواند انجام شود . و همه ای عناصر سرمایهای بارآور ، اعم از استوار یا گردان ، بمثابة سرمایهای بارآور ، در جهت مقابل سرمایهای دورانی ، یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، یکسان قرار میگیرند . همچنین است در مورد نیروی کار . جزئی از سرمایهای بارآور پیوسته باید در نیروی کار تثبیت شود ، و این نیروهای کار همانندی هستند که همچون ماشینهای همانند ، همه جابوسیلیمی سرمایه دار واحد برای زمانی طولانی مورد استفاده قرار میگیرند . در این مورد تفاوت بین آنها و ماشین آلات در این نیست که ماشین یکبار برای همیشه خرید میشود (اگرچه غیر از اینست ، مثلا آنگاه که قیمت ماشین به اقساط پرداخته میشود) ، و کارگر مورد چنین خریدی واقع نمیشود . بلکه تفاوت میان آنها در اینست که کاری که کارگر مصرف میکند تماما در ارزش محصول وارد میشود ، در حالیکه بعکس ، ارزش ماشین فقط اندک اندک در آن داخل میگردد .

اسمیت ، آنگاه که از سرمایهای گردان ، در تضاد با سرمایهای استوار ، سخن میراند ، مفاهیم مختلف را با هم اشتباه میکند :

در متن ، قسمتی را که بین دو هلال قرار داده ایم ، منصف با بکار بردن اصطلاحات خاص آ . اسمیت عینا بزبان انگلیسی نگاشته است . ماعین نیم جملهی مذکور را چنانکه در متن کتاب قید شده ، ذیلا می آوریم : (by parting with it, by its changing masters, or by circulating it).

" سرمایه ای که بدینسان بکار میافتد ، تا آنجا که درد دست دارند ، این باقی میماند و پایه ماندن در همان شکل ادامه میدهد ، برای صاحب خود نه درآمد ایجاد میکند و نه سود " .
وی در گسائی صرفا صوری کالاها را که در محیط دَوْران عارض محصول ، عارض کالا - سرمایه ، میشود و موجب دست بردن شدن کالاها میگردد ، با استخالصی جسمانی عناصر سرمایهی بارآور که در اثای روند تولید واقع میشود ، در یک سطح قرار میدهد .

اسمیت در اینجا صاف و پوست کنده ، تبدیل کالا به پول و برگشت پول به کالا ، فروش و خرید را با استخالصی عناصر تولید به محصول ، درهم میریزد . مثالی که برای سرمایهی گردان بر میگزینند عبارت از سرمایهی تجاری است ، که از کالا به پول و از پول به کالا مبدل میشود و تغییر شکل $W - G - W$ را که متعلق به دوران کالائی است انجام میدهد . ولی این تغییر شکلی که در درون دوران - بسو توقع می پیوندد ، برای سرمایهی صنعتی بکار افتاده دارای اهمیت است که کالاهائی که پول دو باره به آنها مبدل میشود ، عناصر تولیدی ، (وسائل کار و نیروی کار) هستند و لذا ادامهی وظیفهی آنها فراهم میسازند ، یعنی روند تولید بمثابة روند مداوم ، بمثابة روند تجدید تولید را آماده میکنند . تمام این تغییر شکل در درون دَوْران روی میدهد و همین تغییر شکل است که گذار واقعی کالاها را از دستی به دست دیگر امکان پذیر میکند . بالعکس استحالاتی که سرمایهی بارآور در درون روند تولید انجام میدهد ، عبارت از دگرسانیهای متعلق به روند کارند ، که برای مبدل ساختن عناصر تولید به محصول مسورد نظر ضرورت دارند .

آ . اسمیت بر این نکته متکی میشود که جزئی از وسائل تولید (وسائل کار بطور خاص) در روند کار پنحوی خدمت میکند (آنچه که وی بخاطر بدینگونه تعبیر مینماید : yield a profit to their master) ، که در شکل طبیعی آن تغییری حاصل نمیکرد و مانند اندک سائید ، میشود ، در حالیکه جزء دیگر آن ، یعنی مواد ، تغییر میکند و درست از راه همین تغییر است که جزء منبروظیفهی محولگی خود را بمثابة وسیلهی تولید انجام میدهد . ولی این رفتار متفاوتی که عناصر سرمایهی بارآور در روند کار دارند ، فقط مبادا^۱ پیدایش تفاوت میان سرمایهی استوار و غیرا استوار است نه خود این تفاوت ، که بنا بر آنچه از بررسی نتیجه میشود برای همهی شیوه های تولید ، اعم از سرمایه داری و غیر سرمایه داری ، یکسان است . ولی با این تفاوت در رفتار جسمانی ، ارزش دهی به محمول نیز انطباق پیدا میکند ، که بنوعی خود با تمویض ارزش از راه فروش محمول منطبق است . و تفاوت ، درست در همین امر است و پس . بنابراین سرمایه از آنجهت استوار نیست که در وسائل کار تثبیت گردیده است ، بلکه بسدان سبب استوار است که جزئی از ارزش گذاشته شده ی آن در وسائل کار ، در درون همین وسائل ثابت میماند ، در حالیکه جزء دیگر بمثابة بهر ارزشی محمول بگردش می افتد .

" اگر آن (سرمایه) منظور سود آینده بکار افتاده است ، این سود ، یا با ماندن آن نزد وی (نزد کارفرما) حاصل میشود و یا با گریختن از او بدست می آید . در یک مورد با سرمایهی استوار و در مورد دیگر با سرمایهی گردان سروکار است " (ص ۱۸۹) .

آنچه نخست در این گفتار بچشم میخورد نگرش آمپیریک نتراشیده ای از سود است ، که از

" برای دارندگان سودی بباری آورد " .

" If it (the stock) is employed in procuring future profit , it must procure this profit by staying with him (the employer) , or by going from him . In the one case it is a fixed , in the other it is a circulating capital " , (P . 189) .

شیوهی دید سرمایه دارعادی بعاریت گرفته شده و بکلی با دید عمیقا عالمانه ی آ. اسپیث همبایت دارد. بهای فراورده، که هم قیمت مواد و هم بهای نیروی کار را جبران میکند، در عین حال جانشین بهای جزء ارزشی است که کارافزارها در نتیجهی فرسایش خود به محصول انتقال میدهند. سسود بسپوچوجه از این جانشینی سرچشمه نمیکرد. ارزشی که برای تولید فراورده پیش ریز شده است، خواه تماما و خواه جزء جزء، چه یکباره و چه تدریجا، از راه فروش فراوردهی مزبور جبران شود، قسطن میتواند نحوه و زمان جانشینی را تغییر دهد، ولی هیچگاه نمیتواند امر جبران ارزشی را، که بین هردو طریقه مشترک است، به اضافه ارزش آفرینی مبدل سازد. چنین اندیشه ای در این مورد بر پایهی نگرش عامیانه ای قرارداد که گمان میرسد چون اضافه ارزش از راه فروش فراورده بدست می آید و بوسیله دوران یافتن آن بسامان میرسد، فقط از فروش و از دوران سرچشمه میگردد. در واقع سخن از شیوه های مختلف برخاست سود در این مورد فقط بکاربردن عبارات نادرستی است در باره ای اینکه عناصر مختلفی سرمایهی بارآور بطور متفاوت خدمت انجام میدهند و بمشابه عناصر مولد، گونه گونه در روند کار تاثیر میکنند. سرانجام، تفاوت را از روند کار یا از روند بارورسازی، از وظیفه ای که سرمایهی بارآور و خود انجام میدهد انتزاع نمیکند، بلکه فقط آنرا ناشی از ذهنیات یک سرمایه دار تلقی مینمایند که گویا از لحاظ سودآوری یک جزء از سرمایه اش را باین نحو و جزء دیگرش را باینحو دیگر بکار میبرد.

یکه، بالعکس، تفاوتها را از روند بازتولید و بایستگی های خود آن منتزع میکند. برای اینکه روند مزبور ادامه یابد، لازمست که همه ساله ارزش محصول سالانه، ارزش پیش ریختهای سالانه را تماما جبران کند و بالعکس ارزش سرمایهی بنیادی فقط اندک اندک برگردد، و بنحویکه باید پس از گذشت سالهای بی دری، مثلا ظرف ده سال، تماما جبران و لذا تجدید تولید شود (بوسیلهی نمونه های تازه ای از همان نوع). بنابراین دید، بشود که آ. اسپیث تاچه اندازه عقب تر از یک قرار میگردد.

بدینسان از تعریف آ. اسپیث در باره سرمایهی استوار تنها چیزی که باقی میماند اینست که سرمایهی استوار از وسائل کاری ترکیب میشود که چهره ی خود را در روند تولید تغییر نمیدهند و برخلاف محصولاتی که بیاری و وسائل مزبور ایجاد شده اند، تا فرسایش کامل بخدمت خود در تولید ادامه میدهند. فراموش میشود که همهی عناصر سرمایهی بارآور پیوسته در شکل طبیعی خود (بمشابه وسائل کار و مواد نیروی کار) با محصول و محصولی که بصورت کالا بگردش در می آید در تضاد قرار میگیرند، و نیز این نکته فراموش میشود که میان جزئی که از مواد و نیروی کار ترکیب میشود و جزء مرکب از وسائل کار، فقط تفاوت از این قرار است که: در مورد نیروی کار، این نیرو پیوسته از نوخریده میشود (یعنی مانند وسائل کار برای تمام عمر خود خریداری نمیشود) و در مورد مواد چنین است که هیچگاه عین همان مواد در روند کار عمل نمیکند، بلکه همواره نمونه های تازه ای از همان نوع در کارند. در عین حال چنین پندار خطائی نیز پیش می آید که گویا ارزش سرمایهی استوار بگردش در می آید، با اینکه آ. اسپیث خود قبلا فرسایش سرمایهی استوار را بمشابه جزئی از بهای فراورده بحساب می آورد.

در مورد سرمایهی گردان بمشابه جهت متضاد سرمایهی استوار، این نکته برجسته نمیشود که این تضاد فقط از آنجائیکه میگردد که سرمایهی گردان عبارت از آن جزء سرمایهی بارآوری است که تماما بوسیلهی ارزش محصول جبران میشود و لذا مجبور است در سراسر استحالات آن شرکت نماید، در حالی که چنین وضعی در مورد سرمایهی استوار وجود ندارد. بعکس، با اشکالی که سرمایه به هنگام گذار خود

خوانند، توجه دارد که اینجا سخن بر سر نظریات ویژهی یک است و بهمین سبب اصطلاحات خاص وی (پیش ریختهای سالانه و پیش ریختهای بنیادی و غیره) بکار برده میشود. (به آغاز همین فصل مراجعه شود.)

از محیط تسولید به محیط دُوران بمانه کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، بدست می آورد ، درهی بیشتری در این مورد ایجاد میگردد . ولی این هر دو شکل یعنی کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، بهمسان اندازه ارزش هر سرمایه استوار هستند که از آن سرمایهی گردان ، این هر دو در تضاد با سرمایهی بار آور سرمایهی دُورانی هستند ، ولی سرمایهی گردان (سیار) ، که در تضاد با سرمایهی استوار قرار دارد ، بشمار میروند .

سرانجام باید متذکر شد که توضیح سراسر خطای سود زائی بوسیلهی سرمایهی استوار ، براساس اینکه در روند تولید میماند ، و سود آوری سرمایهی گردان ، بر پایهی اینکه روند منور راترک میکند و بگردش می افتد ، موجب آن میشود که در نتیجهی یکسان بودن شکل واگرد سرمایهی متغیر و جزء گردان سرمایهی ثابت تفاوت سرشتی آنها در روند ارزش افزائی و اضافه ارزش آفرینی پنهان ماند و بالنتیجه تمام راز تولید سرمایه داری بیش از پیش تاریک میگردد . نامگذاری واحد ، تحت عنوان سرمایهی گردان ، این تفاوت سرشتی را حذف میکند . در این باره پس از آ . اسمیت اقتصاد سیاسی با زهم یا فراتر نهاد ، و بجای تضاد میان سرمایهی متغیر و ثابت ، تضاد میان سرمایهی استوار و گردان را بمانه عامل اساسی تشخیص و یگانه میوز تلقی نمود ، است .

آ . اسمیت پس از آنکه سرمایهی استوار و گردان را بمانه دو نوع مختلف از سرمایه گذاری تعریف میکند ، که هر کدام از آنها جدا جدا سود آور هستند ، چنین میگوید :

" هیچ سرمایه ی استوار نمیتواند جز از راه سرمایهی گردان درآمدی به بار آورد . سود مندترین ماشینها و کار افزارها ، بدون سرمایهی گردانی ، که تا همین کنده می مواد مخور آن ادوات و معیشت کارگزارانی باشد که آنها را بکار میبرند ، چیزی تولید نخواهد کرد . " (ص ۱۸۸) * .

تازه اینجا معلوم میشود که اصطلاحات پیش بکار رفته : *yield a revenue* و *make a profit* (سود کردن و درآمد به بار آوردن) و غیره ، دارای این مفهوم هستند که هر دو جزء سرمایه بمانه محصول آفرین بکار میروند .

آ . اسمیت اینک مثال زیرین را بدست میدهد :

" آن بخش از سرمایهی فارمدار که در افزایش کشاورزی گذاشته شده سرمایه ای استوار است و بخش که درد ستزود و معیشت خدمه کارکن وی بکار رفته سرمایه ای گردان است " * * .

(پس در اینجا بد رستی تفاوت میان سرمایهی استوار و گردان ، تنهابه دُوران و واگرد مختلف اجزاء تشکیل دهند می سرمایهی بار آور اطلاق میشود) .

" وی از نگاه داری یکی در تصرف خویش ، و از دیگری بادست کشیدن از آن سود میبرد . بها یا

"No fixed capital can yield any revenue but by means of a circulating capital. The most useful machines and instruments of trade will produce nothing without the circulating capital which affords the materials they are employed upon, and the maintenance of the workmen who employ them".

"That part of the capital of the farmer which is employed in the implements of agriculture is a fixed, that which is employed in the wage and maintenance of his labouring servants is a circulating capital".

ارزش کار - دام وی سرمایگی استواری است * * *

(در اینجا یکبار دیگر با این اندیشه ی درست برخورد میکنیم که تفاوت به ارزش اطلاق میشود نه به عنصرداری)

" بهمان قسم که بهای افزار کشاورزی وی نیز سرمایگی استوار است ، خوراک آنها (دامهای کار) عینا مانند وسائل معیشت کارکنانش ، سرمایگی گردانی است . فارمدار از نگاهداشتن دامهای کار و با از دست دادن وسائل نگاهداری آنها سود خود میبرد * * * "

(فارمدار خوراک دامهای خود را نگاه میدارد ، آنها را نمیفروشد ، وی خوراک را برای تغذیه ی دام خویش بکار میبرد ، در حالیکه خود دام را بمشابه کار افزار مورد استفاده قرار میدهد . تفاوت تنها اینجا است : خوراک دام که در نگاهداری دام وارد میشود تماما مصرف میگردد و مستمرا باید ، چه از راه محصول کشت و کار و چه از طریق فروش فرآورده های کشاورزی ، جبران گردد . اما تمویض خود دام فقط بهیژان و بر حسب نوعی از کار افتادن هر سر از آنها انجام میشود)

" ولی هم بها و هم خوراک دای که نه برای کار ، بلکه برای پروا بندی و باز فروش خریداری شده ، سرمایگی گردان است . فارمدار با از دست دادن دام سود میکند * * * "

(ولی هر تولید کننده ی کالا ، و لذائز سرمایه دار تولید کننده ، محصول خویش را که حاصل روند تولید است میفروشد . اما بحسب این امر محصول منور نه جز ، استوار و نه جز ، گردان سرمایگی بسیار آو ر را تشکیل میدهد . اکنون بعکس در شکلی وجود دارد که با آن از روند تولید بیرون رانده شده است و ناگزیر باید بمشابه کالا - سرمایه انجام وظیفه کند . دام پرواری ، در روند تولید مانند مواد خام عمل میکند نه بمشابه کار افزار ، آنچه آنکه در مورد دام کار صادق است . بنا بر این دام منور بمشابه ماده در روند تولید وارد میشود و تمام ارزش آن ، عینا مانند ارزش مواد کمی (خوراک آن) ، یکجا در روند تولید داخل میگردد . پس بدین سبب است که دام پرواری جز ، گردان سرمایگی بار آور را تشکیل میدهد ، نه بدان جهت که محصول فروش رفته - دام پرواری - در این مورد دارای همان شکل طبیعی ماده ی خام ، یعنی دام هنوز پروا نشده است . این یک مورد اتفاقی است . ولی آ . اسمیت میتواند از همین مثال دریابد که قالب ماده ی عنصرتولیدی نیست که به ارزش نهان آن خصلت استوار یا گردان میدهد ، بلکه همانا

" He makes a profit of the one by keeping it in his own possession and of the other by parting with it. The price or value of his labouring cattle is a fixed capital " .

" In the same manner as that of the instruments of husbandry; their maintenance is a circulating capital, in the same way as that of the labouring servants. The farmer makes his profit by keeping cattle, and by parting with their maintenance " .

" Both the price and the maintenance of the cattle which are bought in and fattened, not for labour but for sale, are a circulating capital. The farmer makes his profit by parting with them " .

وظیفه غنم زبور در درون روند تولید است که چنین تعیینی برای آن بوجود می آورد .
 " تمام ارزش بندر نیز سرمایه ی استوار است . با اینکه بذره بیوسته میان کشت زار و انبار رفت و آمد دارد ، هرگز صاحب خود را عوض نمیکند و لذا واقعا گردان نیست . سود فارمدار از فروش بذره حاصل نمیشود ، بلکه از فزاینده گی آن برمیخیزد . "

اینجا دیگر بوجهی تقسیم بندی اسمیت تماما نمایان میشود . بنا بنظر اسمیت بذره در صورتی سرمایه استوار میشود که صاحبش تغییر نکند ، یعنی بذره مستقیما از محصول سالانه جبران گردد و از آن برداشته شود . بالعکس بنظری اگر محصول تماما بفروش رود و سپس بذره بوسیله جزیی از ارزش آن ، از خارج خریداری شود ، آنگاه سرمایه ی گردان میگردد . در موردی تغییر صاحب (change of master) انجام میگردد و در مورد دیگر چنین تعویضی واقع نمیشود . باز اسمیت در اینجا سرمایه ی گردان و کالا - سرمایه را با هم مخلوط میکند . محصول تنگی مادی کالا - سرمایه است ، ولی معلوم است که این امر فقط به آن جزء از محصول اطلاق میشود که واقعا در دوران وارد میگردد و دوباره مستقیما در روند تولیدی که از آن بصورت محصول بیرون آمده است وارد نمیشود .

اگر از اینکه بذره بمثابة جزیی از محصول ، مستقیما از آن برداشت شود و یا آنکه مجموع محصول بفروش رود و جزیی از ارزش آن صرف خرید بذره از دیگری گردد ، در هر دو حالت جانشینی انجام میگردد و از راه این جانشینی هیچگونه سودی عاید نمیشود . در یک مورد بذره باقی میماند که لا در دوران وارد میشود و در مورد دیگر فقط در دوران برداشته میشود . ارزش سرمایه ی پیش ریخته حساب می آید . ولی در هر دو حالت بذره مانند جزء گردان سرمایه ی بار آور باقی میماند . بذره تماما مصرف میشود تا محصول آماده گردد و ناگزیر باید تمام بذره بوسیله محصول زبور جبران شود تا باز تولید را امکان پذیر سازد .

" مواد خام و مواد کمی چهره ی مستقلی را که در حین ورود به روند کار ، بصورت ارزش مصرف ، دارا بودنند از دست میدهند . ولی در مورد وسائل کار مطلب طور دیگر است . افزاره ، ماشین ، بنای کارخانه ، ظرف و غیره فقط تا زمانی در روند کار مورد استفاده هستند که سرمای اولیه ی خود را حفظ کرده باشند و فردا چون دیروز از نو با همان شکل در روند کار وارد گردند . وسائل کار همچنانکه در زمان حیات خود یعنی طی روند کار سرمای مستقل خویش را در برابر محصول نگاه میدارند ، پس از مرگ نیز قهاقی خود را حفظ میکنند . لاشه های ماشین آلات ، دست افزارها ، کارگاهها و غیره همواره جدا و مستقل از محصولاتیکه در ایجادشان کمک نموده اند وجود دارند . " (کتاب اول ، فصل ششم ، صفحه ۱۹۲)

این شیوه های مختلفی که وسائل کار در محصول آفرینی بنا بر میبرند ، بنحویکه برخی از آنها سرمای مستقل خود را در برابر محصول حفظ میکنند و برخی دیگر این سرمایه را گرگون میسازند و یا یکی آنها از دست میدهند ، تفاوتی است که مربوط به روند کار بخودی خود است و لذا به روند های کاری نیز اطلاق میشود ، که مثلا مانند خانواده ی پدرسالاری ، صرفا متوجه خود بسندگی هستند و مطلقا

"The whole value of the seed too is a fixed capital. Though it goes backwards and forwards between the ground and the granary, it never changes masters, and therefore it does not properly circulate. The farmer makes his profit not by its sale, but by its increase".

عاری از بهادله و تولید کما لا سی میباشند. همین تفاوت را آدم اسمیت بدینسان مقلوب میکند که اولاً با وارد ساختن مفهوم کاملاً بیگانه ی سود در این عرصه ، مدعی میشود که برخی از وسائل تولید با حفظ سیمای خود و برخی دیگر با از دست دادن آن برای صاحبشان سود خیزند و ثانیاً وی دگرگونیهای را که طی روند کار عارض بعضی از عناصر تولید میشود با تغییر شکل هائی که ویژه ی مبادله ی محصولات و گردش کالائی هستند (فروش و خرید) ، و در عین حال تغییر مالکیت کالاها ی مورد دُوران را در بر دارند و مخلوط میسازد .

و اگر چه ، باز تولید را به استعانت دُوران و لذا از راه فروش محصول و از طریق تبدیل آن به پول و تجدید تبدیل آن از پول به عوامل تولیدیش ، مفروض میدارد . ولی آنگاه که سرمایه دار تولید کننده ، قسمتی از محصول خویش را از نو مانند وسیله ی تولید مستقیماً مورد استفاده قرار میدهد ، چنین نمود میکند که تولید کننده ی مزبور این قسمت را بخود فروخته است و نیز به همین صورت است که این امر در حسابداری وی قید میشود . پس این جزء باز تولید از راه دُوران حاصل نشده ، بلکه مستقیماً بدست آمده است . لیکن این جزء محصول که بدینسان از نو بشما به وسیله ی تولید مورد استفاده قرار میگیرد جانشین سرمایه ی گردان میشود نه استواره ، زیرا اولاً ارزش آن تماماً در محصول وارد میشود و ثانیاً خود نیز در قالب نمونه ی جدیدی از محصول تازه ، کاملاً بصورت عین جبران شده است .

اینک آ . اسمیت میخواهد سرمایه ی گردان و استوار را برای ماتریف کند . وی اشیا و عناصر مادی را بر می شمارد و آنگاه معین میکند که کدام از آنها سرمایه ی استوار است و کدام از آنها سرمایه ی گردان شمرده میشود ، چنانکه گویا تخصص این اشیا جنبه ی عنصری دارد و از سرشت خود آنها ناشی میشوند نه از وظیفه ی معینی که آنها در درون روند تولید سرمایه داری انجام میدهند . ولی با این وجود وی در همین فصل (Book II, chap. I) متذکر میشود که هر چیز ، مثلاً یک خانه ی مسکونی ، بسا اینکه برای مصرف مستقیم آماده شده است ،

" اگر چه میتواند درآمدی برای مالک خود بیاورد و از این جهت برای وی نقش یک سرمایه را ایفا نماید ، قادر نیست نه درآمدی برای جامعه فراهم سازد و نه برای آن بمثابة سرمایه بکار رود ، و هرگز نمیتواند از این راه کوچکترین چیزی بردآمد جمع مردم بیافزاید " (ص ۱۸۶) .

پس در اینجا آ . اسمیت بروشنی میگوید که اشیا نفساً و در همه حال خاصیت سرمایه ای ندارند ، بلکه این خاصیت عبارت از وظیفه ای است که آنها بنا به اوضاع و احوال بدست می آورند و یابدست نص آورند . بنابراین آنچه در باره ی سرمایه بطور کلی صادق است در مورد بخشهای جزئی آن نیز صدق میکند .

همان اشیا ، بر حسب وظیفه ای که در روند کار انجام میدهند ، عوامل تشکیل دهنده ی سرمایه گردان یا سرمایه ی استوار میگردند . مثلاً یک حیوان بمثابة دام کار (وسیله ی کار) ، عنصر مادی شیوه ی زیست سرمایه ی استوار را تشکیل میدهد ، در حالیکه همان حیوان بمثابة دام پروری (ماده ی خام) جزئی از سرمایه ی گردان فارمدار بشمار می آید . از سوی دیگر شئی واحد میتواند گاه بمثابة عنصر تشکیل دهنده ی سرمایه ی بار آور عمل کند و گاه به مصرف — مایه ی مستقیم تعلق داشته باشد . مثلاً

" may yield a revenue to its proprietor, and thereby serve in the function of a capital to him, it cannot yield any to the public, nor serve in the function of a capital to it, and the revenue of the whole body of the people can never be in the smallest degree increased by it " .

يك خانه ، در صورتیکه مانند کارگاه مورد استفاده قرار گیرد جزء استواری از عناصر تشکیل دهنده سرمایه بارآور است و چنانچه مانند خانهای مسکونی بکار رود ، در خصلت خانهای مسکونی ، هیچ گونه سرمایه ای بشمار نیبرود . وسائل کار واحد میتوانند در بسیاری از موارد ، گاه بصورت وسائل تولید و گاه مانند وسائل مصرف عمل کنند .

یکی از اشتباهات نگرش اسمی همین بود که خصلت سرمایه ی استوار و گردان را ناساسی از خواص خود اشیاء می انگاشت . تحلیل روند کار (کتاب اول ، فصل پنجم) بخودی خود نشان میدهد چگونه عناوینی چون وسیله کار ، مصالح کار و فرآورده بر حسب نقشهایی که شی واحد در درون روندهاست می آورد ، عوض میشوند . عناوین سرمایه ی استوار و گردان نیز بنوعی خود بر پایهی نقشهایی قرار گرفته اند که عناصر مزبور در روند کار و لذا در روند ارزش آفرینی ایفا میکنند .

ثانیاً بر شماری اشیائی که سرمایه ی استوار گردان از آنها تشکیل میشود بروشنی تمام نشان میدهد که اسمیت تفاوت میان عناصر استوار و گردان سرمایه ی بارآور (سرمایه در شکل مولد آن) یعنی تفاوتی را که تنها در مورد سرمایه ی بارآور صادق و معنادار است ، با تفاوت میان سرمایه ی مولد و اشکال متعلق سرمایه در روند دَوْرانی آن ، یعنی با کالا - سرمایه و پول - سرمایه ، اشتباه میکند . وی در همانجا (ص ۱۸۸) میگوید :

" سرمایه ی گردان مرکب است از ... خوانبار ، مصالح و مصنوعات آماده از هر نوع ، که در اختیار سوداگران مربوط بهر یک قرار دارند ، و نیز پولی که برای گردش این اشیاء و توزیع آنها لازم است و غیره " .

در واقع اگر نیک بنگریم ، در اینجا برخلاف بیان پیشین ، باز سرمایه ی گردان با کالا - سرمایه و پول - سرمایه یکسان گرفته شده و لذا یاد و شکلی از سرمایه سروکار است که بهیچوجه برون تولید تعلق ندارد و سرمایه ی گردانی (سیار) که در نقطه ی مقابل سرمایه ی استوار قرار دارند نیستند ، بلکه سرمایه ی دَوْرانی می هستند که در نقطه ی مقابل سرمایه ی بارآور قرار میگیرد . سپس فقط در کنار اینها است که از نواحی از سرمایه ی بارآور ، که بصورت مصالح (مواد خام یا نیم ساخته) پیش ریز شده اند و واقعا در روند تولید جای گرفته اند ، ذکر میشوند . آ . اسمیت میگوید :

" ... سومین و آخرین قسمت از سه بخشی که در آن پس افکند عمومی جامعه بطور طبیعی تقسیم میشود عبارت از سرمایه ی گردان است ، و صفت میزهی آن اینست که جز از راه دوران یا تمویض صاحبش درآمد آور نیست . این نیز خود مرکب از چهار سهر است : اول پول ... " .

• نگاه کنید به ترجمه ی فارسی سرمایه ، صفحات ۱۸۸ و بعد .

" The circulating capital consists ... of the provisions, materials, and finished work of all kinds that are in the hands of their respective dealers, and of the money that is necessary for circulating and distributing them etc." .

" ... The third and last of the three portions into which the general stock of the society naturally divides itself, is the circulating capital, of which the characteristic is, that it affords a revenue only by circulating or changing masters, This is composed likewise of four parts: first, of the money..." .

(ولی پول هرگز شکلی از سرمایهی بارآور که در روند تولید عمل میکند نیست. پول هواره عبارت از یکی از اشکالی است که سرمایه در درون روند دورانی خود بدست می آورد و پس)
 " ثانیاً ذخیره‌ی خواربار است که در تساحب گوشت فروشان، پرورندگان و فارمداران قرار دارد. و برآیند که از فروش آنها سودی بیچنگه آورند. . . . چهارمین و آخرین بهر عبارت از محصول آماده و پرداخته است که هنوز در اختیار بازرگانان یا کارخانه دار است " - و آنگاه " سومین آنها عبارت از مصالحی است که یا کاملاً خام هستند و یا کم و بیش روی آنها کار انجام گرفته و بدرد جامه دوزی، مبل سازی و منافی میخورند ولی هنوز بقالب هیچیک از این سه چیز در نیامده اند. هنوز در دست کشتکار، کارخانه دار، خرازی فروش، ماهوت فروش، چوب فروش، چوب بست کار، نجار، خشت زن و غیره هستند " .

شماره های ۱ و ۲ چیزی جز فرآورده هائی نیستند که بصورت محصول از روند تولید بیرون راننده شده اند و باید بفروش روند. کوتاه سخن، اینها محصولاتی هستند که اکنون چون کالا و لذا کالا-سرمایه عمل میکنند و بنابراین دارای شکلی هستند و مقایسه را در روند اشغال مینمایند که با آن هیچ عنصری از سرمایهی بارآور را، بوجود نمی آورند، و این امر از هر سرنوشت نهائی می است که بدست آورند، یعنی خواه سرانجام بنا بر هدف خود (ارزش مصرف) مورد مصرف انفرادی قرار گیرند و خواه در مصرف بارآور وارد گردند، محصولات مزبور در شمارهی دوم عبارت از خواربار هستند و شمارهی چهارم همهی فرآورده های آماده دیگری را در بر میگیرد که بنوعی خود یا وسائل کار پرداخته بشمار میروند و یا وسائل تنوع آماده را (غیر از خواربار که در بند ۲ ذکر شده است) شامل میگردند .

همین امر که اسمیت در این مورد از بازرگانان نیز سخن میراند، خود نشان دهند می سردرگمی اوست. بعضی اینکه تولید کننده محصول خود را به بازرگان فروخت دیگر آن محصول هیچ شکلی از سرمایهی او را دارا نیست. چنانچه از لحاظ اجتماعی مورد توجه قرار گیرد، محصول مزبور باز کالا-سرمایه است، اگرچه در تساحب شخص دیگری غیر از تولید کننده می خود است و درست به همین سبب کسیه کالا-سرمایه است نه سرمایهی استوار است و نه سرمایهی گردان .

در هر تولیدی که متوجه خود کفائی مستقیم نیست، ضرورتاً محصول باید بصورت کالا بگردد و درآید، یعنی باید بفروش رود، نه برای آنکه سودی از آن حاصل شود، بلکه اصلاً بدان سبب که تولید کننده بتواند زندگی کند. در تولید سرمایه داری این امر به آن افزوده میشود که با فروش کالا اضافه ارزشی که در آن نهان است بمانان میرسد. بنابراین محصول که همچون کالا از روند تولید بیرون رانده میشود،

" Secondly, of the stock of provisions which are in the possession of the butcher, the grazier, the farmer ... and from the sale of which they expect to derive a profit ... Fourthly and lastly, of the work which is made up and completed, but which is still in the hands of the merchant and manufacture - Thirdly, of the materials, whether altogether rude or more or less manufactured, of clothes, furniture, and building, which are not yet made up into any of those three shapes but which remain in the hands of the growers, the manufacturers, the mercers and drapers, the timber merchant, the carpenters, and jointers, the brickmakers etc." .

نه جزء استوار و نه جزء گردان این روند است .

از این گذشته اسمیت نظریه‌ی خویش را خود در اینجا ویران میسازد ، فرآورده‌های آماده ، هر قالب مادی یا ارزش مصرفی که داشته باشند و هر سودمندی که بر آنها مترتب گردد ، در این مورد همه کالا - سرمایه اند و لذا سرمایه ای هستند که در یکی از اشکال متعلق به روند دوران قرار گرفته است . تا هنگامیکه در این شکل قرار دارند هیچ جزئی از سرمایه‌ی بارآور احتمالی صاحب خود را تشکیل نمیدهند . ولی این امر بهیچوجه مانع از آن نیست که بخش فروش رفتن ، در دست خریدار خود جزئی از سرمایه‌ی بارآور ، خواه استوار یا گردان این سرمایه ، گردند . بنابراین نموده میشود که همان اشیائی که وقتس میمانند کالا - سرمایه ، در جهت مقابل سرمایه‌ی بارآور ، وارد بازار میشوند ، تا از بازار بیرون کشیده میشوند میتوانند مانند اجزاء گردان یا استوار سرمایه‌ی بارآور عمل کنند و یا چنین وظیفه‌ی را انجام دهند . محصول پنبه ریس ، یعنی نخ ، شکل کالائی سرمایه‌ی اوست و برای وی کالا - سرمایه است . این محصول دیگر نمیتواند ، نه بصورت مصالح کار و نه بشکل وسیله‌ی کار ، مانند جزئی از سرمایه‌ی بارآور وی وارد عمل شود . اما در دست یافته‌ی ای که آنرا بخرد ، محصول منبور بمثابه جزء گردان در این سرمایه‌ی بارآورش جایگیر میشود . ولی برای ریسنده ، نخ حامل جزئی از ارزش سرمایه‌ی وی اعم از استوار و گردان است (صرف نظر از اضافه ارزش) . چنین است که یک ماشین ، بمثابه محصول ماشین ساز ، شکل کالائی سرمایه‌ی او و برای وی کالا - سرمایه است و مادام که در این شکل باقی است ماشین منبور نه سرمایه‌ی گردان است و نه استوار . ولی محض اینکه ماشین به کارخانه داری فروخته میشود که آنرا بکار می‌اندازد ، همان ماشین بصورت جزء استوار یک سرمایه‌ی بارآور در می‌آید . حتی اگر محصول بنا بر شکل مصرفی خود جزئا دو باره بصورت وسیله‌ی تولید وارد در روندی گردد که از آن بیرون آمده است ، مثلا مانند ذغال در تولید ذغال ، باز آن جزئی از محصول ذغال که برای فروش تخصیص یافته نه سرمایه‌ی گردان و نه استوار است ، بلکه کالا - سرمایه است .

از سوی دیگر ممکن است محصولی بنا بر شکل مصرفی خود اصلا شایسته‌ی آن نباشد که هیچ جزئی از سرمایه‌ی بارآور ، خواه بصورت مصالح کار و خواه بمثابه وسائل کار ، را تشکیل دهد . چنین است مثلا در مورد خواربار . با این وجود محصول منبور برای تولید کننده اش کالا - سرمایه ، هم حامل ارزش سرمایه‌ی استوار و هم سرمایه‌ی گردان است ، و هم ممکن است بر حسب اینکه سرمایه‌ی بنا بر رفته در تولیدش باید کلا یا جزئا جبران شود ، بنا بر آنکه ارزش خود را تماما یا جزء جزء به محصول منتقل نموده است ، یکی از این دو باشد .

از سویی اسمیت در شماری صور ، مصالح خام (ماده‌ی خام و نیم ساخته ، مواد کثیف) را نه بمثابه اجزائی ذکر میکند که در دل سرمایه‌ی بارآور فرو رفته اند ، بلکه در واقع آنها را مانند نوع ویژه‌ی ای از ارزش‌های مصرف تلقی میکند که محصول اجتماعی بطور کلی از آنها ترکیب شده است ، یعنی مانند توده‌ی ای از کالا بشمار می‌آورد که در کنار سایر اجزاء مادی از قبیل خواربار و غیره در بند های او ذکر شده است . با این وجود از سوی دیگر مصالح خام همچون اجزائی که در بطن سرمایه‌ی بارآور فرو رفته اند بشمار آمده اند و لذا مانند عناصر این سرمایه در دست تولید کننده ، مصرفی میشوند . در هر ای آنجا هم پیدا میشود که این مصالح گاه در اختیار تولید کننده (در دست کشتکار ، کارخانه دار و غیره) در حال عمل تلقی میگردند و گاه بصورت اشیائی که در اختیار بازرگانان هستند (خرازی فروش ، ماهوت فروش ، چوب فروش) و در آن حال فقط کالا - سرمایه اند و اجزاء سرمایه‌ی بارآور نیستند ، مورد توجه قرار نمیگیرند .

در واقع آ . اسمیت ، در اینجا ضمن بر شماری عناصر سرمایه‌ی گردان ، تفاوت میان سرمایه‌ی استوار و گردان را که فقط در مورد سرمایه‌ی بارآور صادق است کاملا فراموش میکند . وی بعکس

کالا - سرمایه و پول - سرمایه، یعنی دو شکل سرمایه را که متعلق به روند دوران هستند در مقابل سرمایه‌ی بارآور قرار می‌دهد، ولی این عمل رانیز ناآگاهانه انجام می‌دهد.

سرانجام چشمگیر است که آدام اسمیت در برشماری عناصر ترکیب کنند می سرمایه‌ی گردان نیروی کار را فراموش میکند. این فراموشی بدو دلیل روی می‌دهد.

هم اکنون دیدیم که نزد اسمیت سرمایه‌ی گردان، صرفنظر از پول - سرمایه، فقط نامگذاری دیگری از کالا - سرمایه است. ولی مادام که نیروی کار در بازار گردش میکند، سرمایه نیست و هیچ شکلی از کالا - سرمایه را ندارد. نیروی کار مطلقاً سرمایه نیست. کارگر سرمایه دار نیست، اگر چه کالائی بی‌بازار عرضه میکند که پوست خود اوست. پس از آنکه نیروی کار فروخته شود به روند تولید پیوست و لذا پس از آنکه گردش آن مانند کالا پایان پذیرفت، تازه آنگاه جزئی از سرمایه‌ی بارآور می‌گردد و بصورت سرمایه‌ی متغیر درمی‌آید که سرچشمه‌ی اضافه ارزش است و در نسبت باواگرد ارزش - سرمایه‌ی که بابت آن گذاشته شده، جزء گردان سرمایه‌ی بارآور میشود. نظر باینکه در این مورد اسمیت سرمایه‌ی گردان را با کالا - سرمایه مخلوط میکند، نمیتواند نیروی کار را تحت عنوان سرمایه‌ی گردان خسو یش وارد نماید. بهمین جهت است که نزد وی سرمایه‌ی متغیر شکل کالاهائی پیدا میکند که کارگر باد مستمر خود، بصورت وسائل زندگی، خریداری مینماید. بنظر او در این شکل است که ارزش - سرمایه‌ی که بابت دستمزد گذاشته شده به سرمایه‌ی گردان تعلق پیدا میکند. ولی آنچه که در درون روند تولید فرو میرود نیروی کار و خود کارگراست نه وسائل زندگی‌ئی که وی خویشتن را بوسیله‌ی آن نگاه میدارد. بنابراین آنچه سابقاً دیده ایم (کتاب اول، فصل ۲۱) درست است که از لحاظ اجتماعی، بازتولید خود کارگر نیز از راه مصرف انفرادیش، به روند تجدید تولید سرمایه‌ی اجتماعی تعلق پیدا میکند، ولی این حکم در باره‌ی روند تولید منفرد و فروخته‌ی ای که اکنون مورد بحث ماست صدق نمینماید. هنرمندیهای مکتب و مفید می که اسمیت تحت عنوان سرمایه‌ی استوار می‌آورد (صفحه ۱۸۷)، ناآنجا که متوسط به هنرمندیهای کارگر میشود و وی آنها همراه کارش یکجا فروخته است، بعکس اجزاء سرمایه‌ی گردان را تشکیل میدهند.

این خود خطای بزرگی از جانب اسمیت است که مجموع ثروت اجتماعی را بدینسان تقسیم بنماید میکند: ۱. مصرف - مایه‌ی مستقیم ۲. سرمایه‌ی استوار ۳. سرمایه‌ی گردان. از اینجاست که برمی‌آید که گویا ثروت مرکب است از: ۱. مصرف - مایه‌ی ای که هیچ بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی فعال را تشکیل نمیدهد، اگر چه اجزائی از آن پیوسته میتوانند همچون سرمایه وارد عمل گردند، و ۲. سرمایه - طبق این تقسیم بندی، بخشی از ثروت بمنابیه سرمایه عمل میکند و بخش دیگر مانند نا سرمایه یا مصرف - مایه. آنگاه برای هر سرمایه چنین ضرورت گزینناپذیری نمودار میشود که یا استوار باشد یا گردان، تقریباً مسانند آنچنان ضرورت طبیعی‌ئی که در مورد نروماده بودن یک حیوان پستاندار وجود دارد. ولی ما دیدیم که تضاد میان استوار و گردان فقط به عناصر سرمایه‌ی بارآور اطلاق میشود، و لذا در کنار این عناصر مقادیر بسیار مهمی سرمایه - کالا - سرمایه و پول - سرمایه - بشکلی وجود دارد که نه میتواند استوار باشد و نه گردان.

از آنرو که مجموع تولید اجتماعی - در چهارچوب سرمایه داری -، با استثناء آن جزئی از محصول که بصورت جنسی، مستقیم و بی فروش و خرید از سوی تن سرمایه داران تولید کنند، مجدداً بمنسابه وسیله‌ی تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد، همزبون کالا - سرمایه در بازار گردش دارد، روشن است که هم عناصر استوار و گردان سرمایه‌ی بارآور و هم نیز عناصر مصرف - مایه از کالا - سرمایه بیرون

کشیده میشوند. در واقع معنای حکم جزاین نیست که بر پایه تولید سرمایه داری هم وسائل تولید وهم وسائل مصرف بدوا مانند کالا - سرمایه وارد میدان میشوند، هر چند بنا بر تخصیصی که یافته اند بعدا بمتابیه وسیله مصرف یا تولید بکار روند. بهمین سان نیروی کار نیز، با اینکه کالا - سرمایه نیست، مانند کالا در بازار عرضه میشود.

از اینجا در همین تازه ای نزد آ. اسیت بروز میکند که ذیلا ذکر میشود. وی میگوید:

"ازاین چهار بخش" (مربوط به سرمایگی گردان، یعنی سرمایه تحت دو شکل کالا - سرمایه و پول - سرمایه که متعلق برونند دوران هستند و بدان سبب مبدل بچهار بخش گردیده اند که اسیت اجزاء کالا - سرمایه را باینکه از لحاظ ماهوی منقسم میکند)؛

"سه تا که عبارت از خواربار، مواد و مصنوع تمام گشته باشند، چه در اثنای سال و چه طی زمان درازتر یا کوتاهتری، از این سرمایگی گردان منظمآ برداشت میشوند تا خواه بصورت سرمایگی استوار و خواه بشکل ذخیره ای درآیند که برای مصرف فوری تخصیص یافته است. هر سرمایگی استوار بدوا از یک سرمایگی گردان ناشی میشود و نیازمند آنست که پیوسته پشتوانه ای از این منشاء داشته باشد. همگی ماشین آلات سودمند و ادوات کار بدوا از سرمایگی گردانی برخاسته اند که مواد لازم برای ساختن آنها و روزی کارگران سازندهی آنها را تأمین میکند. و نیز برای آنها را پیوسته در وضع خوبی نگاهداشت باز لازم است که از همین نوع سرمایگی یاری گرفت" (ص ۱۸۸) *

حکم کلی ذیل، همواره با استثنای موردی که تولیدکننده قسمتی از محصول را از نو مستقیما بمتابیه وسائل تولید بکار میرسد، در بارهی تولید سرمایه داری صادق است: همگی محصولات بصورت کالا وارد بازار میشوند و لذا برای سرمایه دار بمتابیه شکل کالائی سرمایگی اش، مانند کالا - سرمایه گردان دارند. خواه این محصولات بنا بر شکل طبیعی خود، بنا به ارزش مصرف آن باید یا شاید همچون عوامل سرمایگی بارآور (در روند تولید) بکار افتند و یا مانند وسائل تولید و لذا بمتابیه عناصر استوار یا گردان سرمایگی بارآور عمل کنند، و خواه آنها فقط دارای این امکان باشند که بمتابیه وسیلهی مصرف شخصی، نه مصرف بارآور، بکار آیند. همگی فرآورده ها مانند کالا به بازار ریخته میشوند، و لذا همگی وسائل تولید و مصرف، همگی عوامل مصرف بارآور، باید از راه خرید و فروش مجدداً از بازار بیرون کشیده شوند. البته این مبتدل گوئی (truisme بداهت آوری) درست است. بنا بر این قاعدهی مزبور هم در مورد عناصر استوار و هم در بارهی عناصر گردان سرمایگی بارآور صدق میکند، هم شامل وسائل کار میشود و هم به مواد کار در کلیه اشکال اطلاق میگردد (باز در اینجا مسئلهی اینکه برخی عناصر سرمایگی

"Of these four parts three - provisions, materials, and finished work, are either in the fixed capital, or in the stock reserved for immediate consumption. Every fixed capital is both originally derived from, and requires to be continually supported by, a circulating capital. All useful machines and instruments of trade are originally derived from a circulating capital, which furnishes the materials of which they are made and the maintenance of the workmen who make them. They require, too, a capital of the same kind to keep them in constant repair". (P. 188).

بارآور بطور طبیعی وجود دارند و کالانیستند ، نادیده گرفته شده است) . هم ماشین آلات و هم پنبه از بازار خرید میشوند ، ولی از این مقدمه بهیچوجه چنین نتیجه نمیشود که هر سرمایه استواری بدو از منشا گردان برمیخیزد ، - چنین نتیجه ای فقط از اختلاطی نتیجه میشود که اسمیت میان سرمایه دوزانی و سرمایه گردان یا سیار ، یعنی سرمایه ای که استواری نیست ، بوجود آورده است . بعلاوه اسمیت خود خویشتن را تکذیب میکند . پنبه آنچه خود اسمیت میگوید ماشین آلات بخش شماره ۴ سرمایه گردان را تشکیل میدهند . پس گفتن اینکه آنها از سرمایه گردان ناشی میشوند فقط بمعنای آنست که ماشین های مزبور پیش از آنکه مانند ماشین بکار روند مانند کالا - سرمایه بکار افتاده اند ولی از لحاظ مادی از خود نشئت گرفته اند ، عینا همچنانکه پنبه بمنابۀ غمگردان سرمایه ریسندگی از بازار بیرون می آید . ولی اگر اسمیت درد نبالی بحث خود سرمایه استوار را باین دلیل از سرمایه گردان ناشی میسورد که برای ساختن ماشین ، کار و مادهی خام ضرورت دارد ، در آنصورت باز ماشین سازی در مرحلهی اول به وسائل کار و لذا به سرمایه استواریانمند است تا بتواند ماشین بسازد و ثابا همچنان نیز سرمایه استوار از قبیل ماشین آلات و غیره لازم است تا بتوان مواد خام آماده ساخت ، زیرا سرمایه بارآور همواره مستلزم مسائل کارگست ، ولی وجود مواد کار برای سرمایه بارآور همیشه الزامی نیست . خود او بلافاصله در این باره میگوید :

" اراضی ، معادن و ماهیگیری همه برای استحصال خود هم به سرمایه استواریانند و هم به گردان " * ،

(پس او بدینسان اعتراف میکند که برای تولید مواد خام نه تنها سرمایه گردان بلکه سرمایه ی استوار نیز لازم است) .

" و (باز هم اشتباه دیگر) محصولات آنان نه تنها این سرمایه ها را با سود جبران میکند ، بلکه همه سرمایه های دیگر را در جامعه جبران مینماید " (ص ۱۸۸) * .

این از بیخ و بن نادرست است . محصولات آنها به همه ی رشته های دیگر صنعت مواد خام ، مواد کبکی و غیره تحویل میدهد ، ولی ارزش آنها جبران کننده ی ارزش تمام سرمایه های اجتماعی نیست . این ارزش فقط ارزش - سرمایه ی ویژه ی خود را جبران میکند (+ اضافه ارزش) . در اینجا باز نزد اسمیت خاطرات فیزیوکراتی زند میشود .

از نقطه نظر اجتماعی درست است که جزئی از کالا - سرمایه مرکب از محصولاتی که فقط میتوانند مانند وسیلهی کار خدمت نمایند - چنانچه محصولات مزبور اصلا بیبهره تولید نشد ، باشند و غیر قابل فروش نباشند - دیربازود بمنابۀ وسیلهی کار وارد عمل میشوند ، بدیگر سخن در چهارچوب تولید سرمایه داری بعضی اینکه محصولات مزبور از صورت کالا بودن بیرون می آیند باید به آن چیزی تحقق بخشند که سابقا جنبه ی دورنمایی داشت ، یعنی بصورت عناصر واقعی بخش استوار سرمایه بارآور اجتماعی در آیند .

در اینجا تفاوتی وقوع می یابد که از شکل طبیعی محصول ناشی میگردد . مثلاً یک ماشین ریسندگی تا هنگامیکه از آن برای رشتن استفاده نمیشود و لذا مادام که عامل تولید نیست و بنابراین از نقطه نظر سرمایه داری بمنابۀ جز " استوار یک سرمایه بارآور بکار نیافتاده است ، فاقد ارزش مصرف است . ولی ماشین ریسندگی شئی منقول است . ممکن است از کشوری که در آنجا تولید شده است صادر شود و در

" Lands, mines, and fisheries, require all both a fixed and circulating capital to cultivate them " ; and their produce replaces with a profit, not only those capital, but all the others in society " .

خاک بیگانه ، خواه در برابر مواد خام و غیره و خواه در برابر شامهانی ، مستقیم یا غیرمستقیم ، بفروش رود . در این صورت ماشین مزبور در کشور محل تولید خود فقط مانند کالا - سرمایه عمل کرده ، ولی هرگز در آنجا ، ولو پس از فروشش ، همچون سرمایه استوار بکار نیافتاده است .

بالعکس محصولاتی که در نتیجه ی اتصالشان به زمین در محلی استقرار پیدا کرده اند ، و لذا فقط محلا قابل استفاده هستند ، از قبیل اینیمی کارخانجات ، راه آهن ها ، پلها ، تونل ها ، بار انداز ها و غیره ، بهسازیهای زمین مزروعی و امثال آن ، نمیتوانند جسام و با پوست و گوشت خود صادر گردند . این قبیل چیزها غیرمنقولند . یابی استفاده میمانند و یاباید بمحض اینکه بفروش رسیدند در کشوری که تولید شده اند مانند سرمایه استوار بکار روند . برای تولید کنند می سرمایه دار که بقصد سودسازی (اسپکولاسیون) و فروش کارخانه هائی میسازد یا به سازی زمین مزروعی میپردازد ، اشیاء مزبور شکلی از کالا - سرمایه یی بشمار میروند و لذا بنا بر نامگذاری آن اسمیت شکلی از سرمایه یی گردان هستند . ولی هرگاه از لحاظ اجتماعی مورد توجه قرار گیرند این اشیاء برای آنکه بی استفاده نمانند باید سرانجام در همان کشور در روند تولیدی که در محل استقرار خود آنهاست یا میشود بمشابه سرمایه یی استوار وارد گردند . از اینجا بهیچوجه نتیجه نمیشود که اشیاء غیرمنقول صرفا از حیث غیرمنقول بودن خود و بدون هیچ شرط دیگر سرمایه یی استوار هستند . این اشیاء ممکن است مانند خانه های مسکونی و غیره متعلق بمشاهه صرف - مایه باشند و لذا ، با اینکه یکی از عناصر دارای اجتماعی هستند که سرمایه خود فقط جزئی از آن بشمار میرود ، هیچگونه تعلق به سرمایه یی اجتماعی نداشته باشند . برای آنکه اسمیت وار بیان کرده باشیم باید بگوئیم که چون تولید کنند می این اشیاء با فروش آنها سودی میبرد ، پس سرمایه یی گردان هستند ! و چون بکار برند می آنها یعنی خریدار قطعی فقط در صورتی میتواند از اشیاء مزبور استفاده کند که آنها را در روند تولید بکار بندد ، پس سرمایه یی استوار هستند !

مثلا اسناد مالکیت يك راه آهن ممکن است هر روز دست بدست شود و دارندگان آنها بسا فروشنده اسناد مزبور ، حتی در کشورهای خارج ، سود کنند - چه اسناد مالکیت برخلاف خود راه آهن قابل صدور است . ولی با اینحال این قبیل اشیاء باید در همان سرزمینی که استقرار یافته اند یابی استفاده بمانند و یا مانند جزء استواری از يك سرمایه یی بارآور بکار افتند . همچنین ممکن است که کارخانه دار A با فروش کارخانه یی خود به کارخانه دار B سود کند بدون اینکه این معامله مانع از آن گردد که کارخانه از آن پس نیز مانند گذشته بمشابه سرمایه یی استوار بکار خود ادامه دهد .

پس وسائل کاری که در محلی مستقر شده و از زمین جدائی پذیر نیستند ، با اینکه میتوانند برای تولید کنند می خود مانند کالا - سرمایه بتبار روند و هیچ جزئی از سرمایه یی استواری را تشکیل ندهند (عناصر سرمایه یی استوار تولید کنند می مزبور عبارت از وسائل کاری هستند که خود برای ساختمان بناها ، راه آهن ها و غیره لازم دارد) ، ناگزیر باید بنا بر تفسیری که از پیش یافته اند در خود همان کشور مانند سرمایه یی استوار بکار روند ، و آنگاه معکوسا از آن نتیجه نمیشود که گویا سرمایه یی استوار حتما باید از اشیاء غیرمنقول تشکیل گردد . کارآئی يك کشتی یا يك لوکوموتیف فقط مرهون تحرک آنهاست ، ولی بسا این وجود آنها ، نه برای تولید کنند ، بلکه برای بکار برد می خود بمشابه یی استوار عمل میکنند . از سوی دیگر اشیائی وجود دارند که به واقع ترین وجه در روند تولید تثبیت شده اند ، در درون این روند میهنند و میورند و پس از آنکه در آن وارد شدند هرگز آنرا تارك نمیکند ، ولی معذک اجزاء گسردان سرمایه یی بارآور هستند . مثلا چنین است در مورد ذغالی که برای بکار انداختن ماشین آلات در روند تولید مصرف میشود ، گازی که برای روشنائی اینیمی کارخانه مورد استفاده قرار میگیرد و غیره . اینها نه از آن جهت سرمایه یی گردان هستند که روند تولید را همراه محصول جسام تارك میکنند و مانند کالا بگسردش در می آیند ، بلکه بدان سبب که ارزش آنها تماما در ارزش کالائی وارد میشود که یاور تولید آن هستند و

لذا نیز نباید تماماً بوسیله فروش کالا جبران گردد.

در نقل قول اخیر آ. اسپیٹ باز تذکری در مورد جمله‌ی ذیل لازم است :

" سرمایه‌ی گردانی که ۰۰۰ روزی کارگران سازنده‌ی آنها (ماشین‌ها و غیره) راتا میسین میکند " *

نزد فیزیوکراتها جزئی از سرمایه که از بابت دستمزدها پیش ریز شده، به درستی تحت عنوان پیش‌ریزهای سالانه (Avances annuelles)، در مقابل پیش‌ریزهای بنیادی (Avances primitives)، ذکر شده است. از سوی دیگر نزد آنان، خود نیروی کار مانند جزئی از سرمایه‌ی بارآوری که فارمدا در مورد استفاده قرار میدهد بحساب نمی‌آید، بلکه وسائل معیشتی که به کارگران کشاورز داده میشود در این حساب وارد میگردد. (روزی کارگران، بنابه گفته‌ی اسپیٹ)، این نظر دقیقاً با نگرش ویژه‌ی آنان جور در می‌آید. بنابینظر ایشان جزء ارزشی که کار به محصول می‌افزایند کاملاً مانند جزء ارزشی که بوسیله‌ی مواد خام، کارافزار و غیره و خلاصه بوسیله‌ی اجزای مادی سرمایه‌ی ثابت، به محصول افزوده میشود، فقط برابر با ارزش وسائل معیشتی است که بکارگران پرداخت میگردد و ناگزیر برای نگاهداری وظیفه‌ی آنان بمثابة نیروی کار مورد مصرف قرار میگیرد. همین نگرش خود موجب شده است که راه کشف تفاوت میان سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر برای آنها مسدود مانده است. اگر کار است که اضافه ارزش تولید میکند (یعنی چیزی اضافه بر بازتولید بهای خود)، در آن صورت این اضافه ارزش را در صنعت نیز مانند کشاورزی بوجود می‌آورد. ولی از آنجا که بنابر سیستم فکری آنان اضافه ارزش فقط در یک رشته تولید یعنی کشاورزی تولید میشود، اضافه ارزش از کار سرچشمه نمیگردد بلکه از فعالیت ویژه‌ی (هم یاری) طبیعت در این رشته ناشی میگردد. و فقط بدین سبب است که نزد ایشان کار کشاورزی، برخلاف انواع دیگر کار، کار بارآور نامیده میشود.

آ. اسپیٹ وسائل معیشت کارگرا سرمایه‌ی گردان تعریف میکند و آنرا در مقابل سرمایه‌ی استوار قرار میدهد.

۱- زیرا وی سرمایه‌ی گردان در مقابل سرمایه‌ی استوار را با اشکالی که متعلق به محیط دُوران است، یعنی با سرمایه‌ی دُورانی اشتباه میکند؛ اشتباهی که پس از او بی انتقاد ارت برده شده است. بنابراین وی کالا - سرمایه را با جزء گردان سرمایه‌ی بارآور مخلوط میکند. و بدیهی است که هرگاه محصول اجتماعی شکل کالا بخود گرفت آنگاه وسائل معیشت کارگران مانند وسائل زندگی کسانی که کارگرنیستند و همچنین مواد و خود وسائل کار نیز باید ضرورتاً بوسیله‌ی کالا - سرمایه تحویل گردد.

۲- ولی بینش فیزیوکراتی نیز نزد اسپیٹ لغزیده است، با آنکه نظریات مزبور با قسمت باطنی و واقعا علمی بیان ویژه‌ی او همبستگی دارد.

سرمایه‌ی پیش ریخته یکجا و یک کاسه مبدل به سرمایه‌ی بارآور میشود، یعنی چهره‌ی عناصر تولید را بخود میگیرد که خود محصول کار گذشته هستند (از آنجمله نیروی کار). تنهاد راین شکل است که سرمایه‌ی مزبور میتواند در درون روند تولید عمل کند. حالا اگر بجای خود نیروی کار، که جزء متغیر سرمایه به آن مبدل شده است، وسائل معیشت کارگرا قرار دهیم آنگاه روشن است که این وسائل معیشت، از حیث اینکه وسائل معیشت هستند، از لحاظ ارزش آفرینی تفاوتی با دیگر عناصر سرمایه‌ی بارآور نخواهند داشت، از مواد خام و خوراک دام کارتمایز نمیشوند. بهمین جهت است که اسپیٹ در یکی از جمله‌های سابق نقل شده، به پیروی از فیزیوکراتها، وسائل معیشت کارگران را با خوراک دام صادر

"A circulating capital which furnishes ... the maintenance of the workmen who make them". *

يك ردیف قرار میدهد. و مسائل معیشت قادر نیستند که خود ارزش خویش را باور سازند یا برآن اضافه ارزش بیافزایند. ارزش آنها مانند ارزش دیگر عناصر سرمایه‌ای با آورتنها میتواند در ارزش محصول از نسو نمایان گردد. و مسائل معیشت نمیتوانند ارزشی بیش از آنچه خود دارند به محصول عطا نمایند. آنها مانند مواد خام، نیمه ساخته و غیره فقط از این لحاظ با سرمایه‌ی استوار که مرکب از وسائل کار است و متمایز میگردد که آنها (لااقل برای سرمایه‌دار) که بابت آنها پرداخت کرده است (کاملاً نه محصولی که در آفرینش آن وارد شده اند مستحیل میشوند و لذا ارزش آنها باید تماماً جبران گردد. و امسری که در مورد سرمایه‌ی استوار فقط بتدریج و لخت لخت انجام میشود. بنابراین جزئی از سرمایه‌ی با آورت که در نیروی کار (برای مسائل معیشت کارگر) پیش ریز شده است اکنون با دیگر عناصر سرمایه‌ی با آورت فقط از لحاظ مادی متفاوت میشود، نه از حیث روند کار و ارزش افزائی. تفاوت آنها تنها این میشود که بسا قسمتی از عوامل یعنی محصول آفرین (اسمیت بطور کلی همه را Materials (مواد) مینامد) در مقولای سرمایه‌ی گردان می‌افتد یعنی در نقطه‌ی مقابل قسمت دیگری از عوامل یعنی محصول آفرین قرار میگردد که در مقولای سرمایه‌ی استوار جا گرفته اند.

این امر که آن قسمت از سرمایه‌ی ای که در آواز دستمزد گذارده شده تعلق به جزء گردان سرمایه با آورت دارد، برخلاف جزء استوار سرمایه‌ی با آورت، با قسمتی از عوامل مادی محصول آفرین از قبیل مواد خام و غیره در گردان بودن شریک است، مطلقاً هیچ ربطی با آن نقشی ندارد که این بخش متغییر سرمایه‌ی در تضاد با بخش ثابت آن، در روند ارزش افزائی ایفا میکند. مثله‌ی گردان بودن فقط مربوط به این میشود که چگونه باید این بخش از ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته بیاری ارزش محصول از راه دوران جبران گشته و تجدید و لذا با تولید گردد. خرید و باز خرید نیروی کار متعلق به ر و ن دوران است. ولی تازه در دوران روند تولید است که ارزش نهاد در آواز نیروی کار از مقدار مشخص و ثابت مبدل به مقدار متغییری میگردد (نه برای کارگر بلکه برای سرمایه‌دار) و بطور کلی نخست از آنجاست که ارزش پیش ریخته به ارزش - سرمایه‌ی مبدل میشود. سرمایه‌ی به ارزشی که خود افزایش تبدیل میگردد. ولی اگر بطریق اسمیت بجای آنکه ارزش نهاد در آواز نیروی کار را بمثابه جزء گردان سرمایه‌ی با آورت بشماریم، ارزش پرداخته با آواز و مسائل معیشت کارگر را در این حساب بیآوریم، آنگاه درک تفاوت میان سرمایه‌ی متغیر و ثابت و لذا اصولاً درک روند تولید سرمایه‌ی داری غیرمقدور میشود. ویژگی این بخش از سرمایه‌ی که عبارت از سرمایه‌ی متغیر بودن در مقابل سرمایه‌ی ثابتی است که در آواز محصول آفرینهای مادی گذاشته شده است، تحت ویژگی دیگری مد فون میشود یعنی تحت آن تخصیصی که بخش سرمایه‌ی نهاد با آواز نیروی کار، بعنوان جزء گردان سرمایه‌ی با آورت در ارتباط با او اگر پیدا میکند، دفن میگردد. عمل تدفین هنگامی کاملاً انجام میشود که بجای نیروی کار و وسائل معیشت کارگر بعنوان عنصر سرمایه‌ی با آورت بشمار آمده باشد. چه ارزش نیروی کار به پول و چه بطور مستقیم بصورت وسائل معیشت پیش ریز شده باشد تفاوت نمیکند. با اینکه شیوه‌ی اخیراً ذکر طبعا در تولیدی که بر پایهی سرمایه‌ی داری قرارداد در آنها میتواند استثنائاً بروز کند (۲۴).

بدینسان آ. اسمیت با قراردادن صفت گردان بودن، بمثابه خصلت عمدی ارزش - سرمایه‌ی ای

(۲۴) جمله‌ی زیرین نشان میدهد تا چه اندازه آ. اسمیت خود راه پی بردن به نقش نیروی کار را در روند ارزش افزائی بروی خویش آنگاه مسدود می‌سازد که بشیوه‌ی فیزیوکراتها آنرا بسا کار دام در يك ردیف قرار میدهد. وی مینویسد:

"نه تنها کشاورزان وی (کارگران فارمدار) بلکه دامهای کارش نیز کارگران مولد او بشمار میروند."

(Book II, chap. V. P. 243)

که بازاء نیروی کارگذارده شده است - یعنی باید پذیرفتن تعریف فیزیوکراتی بدون مبادی فیزیوکراتها موفقی شده است دریافت این مسئله را که بخش سرمایهای نهاد در نیروی کار، سرمایهای متغیر است، برای وارثین خود ناممکن سازد. مطالب ژرف و درستی که وی خود در جاهای دیگر آورده است بر این خطای درشت پیروزی نیافته اند. حتی محققین دیگری که در پی او به بررسی این مسئله پرداخته اند گام از این فراتر نهاده، نه تنها بر آن شده اند که خصلت تعیین کنند می آن بخش از سرمایه که بازاء نیروی کارگذارده میشود تجارت از گردان بودن در مقابل سرمایهای استوار است، بلکه صفت اساسی سرمایهای گردان را در این دیده اند که بصورت وسائل معیشت برای کارگران گذارده شود. طبیعتاً آموزشی که طبق آن کار-مایه مرکب از وسائل ضروری معیشت، مقدار داده ایست که از سونای سهم کارگران را در محصول اجتماعی از لحاظ مادی محدود میسازد و از سوی دیگر باید ضرورتاً در مجموع خود برای خرید نیروی کار مصرف گردد، باین نگرش بستگی دارد. *

فصل یازدهم

تئوریهائی در باره سرمایهای استوار و سرمایهای گردان ریکاردو

ریکاردو تفاوت میان سرمایهای گردان و استوار را فقط آنگاه مطرح میسازد که به بیان استثنائات بر قاعده می ارزش و از جمله به بررسی آن قبیل مواردی میپردازد که نرخ دستمزد در قیمت هاتاً اثر میگذارد. در باره این موضوع ما تازه در کتاب سوم سخن خواهیم گفت.
ولی ناروشنی اساسی وی در این مورد باین تفاوتی که وی در ردیف ساختن اندیشه های زیرین بخرچ میدعدیلا فاصله نمایان میگردد:
" این تفاوت در درجهی دوام سرمایهای استوار و این تنوع در نسبت هائی که دو گونه سرمایه امکان هم پیوندی دارند " (۲۵)

هنگامیکه میسریم این دو گونه سرمایه کد آمدن چنین پاسخ میشنویم:
" وهم آن نسبتی که در آن سرمایه بایستی کار را نگاهداری کند و هم آن سرمایه ای که در کار افزاره ماشین آلات و بناها گذارده شده است، میتوانند بنحو گوناگون با هم پیوند یابند " (۲۶)

* در باره کار-مایه به صفحات ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۵۴ و ۵۵۵ جلد اول سرمایه ترجمه فارسی مراجعه شود.

"This difference in the degree of durability of fixed capital, and this variety in the proportions in which the two sorts of capital may be combined" - "Principles". P. 25 (۲۵)

"The proportions, too, in which the capital that is to support labour, and the capital that is invested in tools, machinery, and buildings, may be variously combined". (Ibid). (۲۶)

فصل یازدهم

تئوریاتی در باره سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان ریکاردو

ریکاردو تفاوت میان سرمایه‌ی گردان و استواررا فقط آنگاه مطرح میسازد که به بیان استثناسات برقاعده‌ی ارزش و از جمله به بررسی آن قبیل مواردی میپردازد که نرخ دستمزد در قیمت‌ها تأثیر میگذارد. در باره‌ی این موضوع ما تازه در کتاب سوم سخن خواهیم گفت.
ولی ناروشنی اساسی وی در این مورد باین تفاوتی که وی در ردیف ساختن اندیشه‌های زیرین بخرچ میدعد بلا فاصله نمایان میگردد:

" این تفاوت در درجه‌ی دوام سرمایه‌ی استوار و این تنوع در نسبت‌های که دو گونه سرمایه امکان هم پیوندی دارند " (۲۵) ،

هنگامیکه میبوسیم این دو گونه سرمایه کدامند چنین پاسخ می‌شوم:

" وهم آن نسبت‌هایی که در آن سرمایه‌ی بایستی کار را نگاهداری کند و هم آن سرمایه‌ی ای که در کار افزاره ماشین آلات و بناها گذارده شده است. میتوانند بنحویکوناگون با هم پیوند یابند " (۲۶) .

■ در باره‌ی کار- مایه به صفحات ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۵۴ و ۵۵۵ جلد اول سرمایه‌ی ترجمه‌ی فارسی
مراجعة شود .

"This difference in the degree of durability of fixed capi- (۲۵)
tal, and this variety in the proportions in which the two sorts
of capital may be combined"- "Principles". P. 25

"The proportions, too, in which the capital that is to sup- (۲۶)
port labour, and the capital that is invested in tools, machi-
nery, and buildings, may be various combined". (Ibid).

پس سرمایه استوار = وسائل کاره و سرمایه گردان = سرمایه ای که در ازا کار نهاده شده است . سرمایه ای که باید کار را نگاهداری کند خود اصطلاح کوچکی است که از آ . اسمیت به معنای گرفته شده است . در اینجا از یکسو سرمایه گردان با سرمایه متغیر یعنی با بخشی از سرمایه بار آورده در ازا کار گذارده شده است ، اشتباه میشود ، ولی از سوی دیگر چون اختلاف از روند ارزش افزائی - سرمایه ثابت و متغیر - گرفته نشده بلکه ما خود از روند دوران است از آنجا تعریف هائی که دو بار غلط است انتزاع میگردد .

اولاً : تفاوت هائی که در درجهی دوام سرمایه استوار وجود دارد با اختلاف در ترکیب سرمایه از لحاظ ثابت بودن و متغیر بودن ، هم ارز گرفته شده است . ولی تفاوت اخیر معین تفاوت در تولید اضافه ارزش است ، در صورتیکه اولی بعکس ، تا آنجا که مسئلهی ارزش افزائی مطرح باشد ، فقط به چگونگی و شیوه ای مربوط است که ارزش معینی از وسائل تولید به حصول انتقال پیدا میکند ، و هرگاه از لحاظ روند دورانی مورد بررسی قرار گیرد ، آنگاه تنها با دوری نوگردی سرمایه ای که گذاشته شده ارتباط پیدا میکند باید یگر سخن بامدتی مربوط میشود که سرمایه برای آن پیش ریز شده است .

اگر بجای آنکه مکانیسم دوری روند تولید سرمایه داری را مورد دقت قرار دهیم خویشتن را در دیدگاه پدیده های آماده و حاضر بگذاریم ، آنگاه در واقع این تفاوتها با هم تلاقی میکنند . بهنگام توزیع اضافه ارزش اجتماعی میان سرمایه هائی که در رشته های مختلف گذارده شده اند ، تفاوت هائی که از حیث مدت های مختلف سرمایه گذاری وجود دارد (و لذا مدت های مختلف عمر سرمایه استوار) و نیز اختلافاتی که در ترکیب آلی سرمایه ها هست (و لذا گردش متفاوت سرمایه های ثابت و متغیر) ، در برابر سازی نرخ عمومی سود و تبدیل ارزشها به بهای تولید بیک اندازه تاثیر میکنند .

ثانیاً : از نقطه نظر روند دوران ، از سوئی وسائل کار یعنی سرمایه استوار ، و از سوی دیگر مواد کار و دستمزدها ، یعنی سرمایه گردان قرار گرفته اند . بالعکس از نقطه نظر روند کار و ارزش - افزائی ، از طرفی وسائل تولید (وسائل کار و مواد کار) یعنی سرمایه ثابت و از طرف دیگر نیروی کار ، سرمایه متغیر قرار گرفته اند . از لحاظ ترکیب آلی سرمایه (کتاب اول ، فصل ۲۳ ، ص ۶۴۷) ، کاملاً یکسان است که همان مقدار ارزش نهاده در سرمایه ثابت ، بیشتر از وسائل کار و کمتر از مواد کار ترکیب شده ، باشد یا مواد کار آن بیشتر و وسائل کارش کمتر باشد . در واقع همه این احوال وابسته به نسبتی است که میان سرمایه گذاری در ازا و وسائل تولید و سرمایه گذاری برای نیروی کار وجود دارد . بالعکس از لحاظ روند دورانی ، از جهت تفاوت میان سرمایه استوار و گردان ، این مسئله یکسان است که مقدار داده ای از ارزش بصورت سرمایه گردان ، بچه نسبت میان مواد کار و دستمزدها تقسیم میشود . از یک نقطه نظر مواد کار و وسائل کار در مقولهی واحدی قرار میگیرند ، در مقابلهی ارزش - سرمایه ای که در ازا نیروی کار گذارده شده است . از لحاظ دیگر ، جزئی از سرمایه که در ازا نیروی کار گذارده شده است همراه با مواد کار در نقطه مقابل جزئی از سرمایه قرار میگیرد که بابت وسائل کار نهاده شده است .

پس سبب است که در نزد ریکاردو آن جزئی از سرمایه که برای مواد کار (یعنی مواد خام و مواد کمکی) گذارده شده است در هیچ جانشانیان نمیگردد ، و کاملاً ناپدید میشود . در واقع جزئی مزبور با مقولهی سرمایه استوار جور در نمی آید ، زیرا از لحاظ شیوهی دورانی خود کاملاً با جزئی از سرمایه که در ازا نیروی کار نهاده شده است انطباق پیدا میکند . ولی از سوی دیگر نمی شود آن را در قسمت سرمایهی گردان قرار داد ، زیرا در آن صورت آنچه تلویحاً از آ . اسمیت دربارهی یکسان دانستن تضاد میان

سرمایه استوار و گردان با تضاد میان سرمایه ثابت و متغیر، به ارث گرفته شده، و یکباره منهدم میگردد. غیرهزی منطقی ریکاردو نیرومند تر از آنست که این دشواری را درک نکند و لذا این جزو از سرمایه نزد او از بیخ و بن ناپدید میشود.

در اینجا لازم است تذکر شویم که بنیادشیمی بیان اقتصاد سیاسی، سرمایه دار سرمایهی نهاده درازا، دستمزد را بر موعدهای مختلفه بنا بر آنکه وی هفتگی، ماهانه یا سه ماهه میپردازد، پیش ریسز میکند. در واقع در ست عکس این امر بوقوع میبندد. کارگراست که کار خود را طی یک هفته، یک ماه یا سه ماه، بر حسب آنکه مزدش هفتگی، ماهانه یا سه ماهه پرداخت میشود، ب سرمایه دار پیش ریسز میکند. هرگاه سرمایه دار نیروی کار را بدینسان میخرد که بجای پرداخت بعدی، آنرا روزانه هفتگی یا ماهانه از پیش میپردازد، آنگاه میشود در مورد این موعدها از پیش ریسز سخن گفت. ولی از آنجاکه سرمایه دار کاررانه بر حسب موعدهی که باید انجام شود میخرد و مزد میدهد، بلکه اجرت آنرا پس از آنکه روزها، هفتهها و ماهها ادامه یافت میپردازد، مجموع آن بصورت یک چشم بندی سرمایه داری در می آید و مساعده ای که کارگر بشکل کار ب سرمایه دار میدهد بدل به پیش پرداختی میشود که سرمایه دار بصورت پول به کارگر میپردازد. این مسئله که سرمایه دار بر حسب زمانهای متفاوت لازم برای ساخت محصول و یا طبق مدت های مختلفی که برای دوران آن ضرورت دارد بایستی مواعید کوتاه یا درازی را بگذارد تا خود محصول یا ارزش آنرا (با اضافه ارزشی که در آن تجسم یافته است) از دوران بازستاند یا آنرا بسامان رساند، بهیچوجه تغییری در اصل مطلب نمیدهد. برای فروشندگی یک کالا کاملایی تفاوت است که خریدار بچه نحو کالای خریداری شده را مورد استفاده قرار میدهد. سرمایه دار باین جهت که باید ارزش ماشینی را تماما و یکجا پیش ریسز کند، در حالیکه همین ارزش تدریجا و پاره پاره از دوران بسوی وی باز میگردد، ماشین مزبور را از نظر مدت نمی آورد. و نیز وی پنبه را بدان سبب کسه ارزشش کاملا در ارزش فروردی پنبه ای وارد میگردد و لذا تماما و یکباره با فروش محصول جبران میشود. گرانتر نمیپردازد.

به ریکاردو بازگردیم.

۱- وجه تمایز سرمایهی متغیر اینست که یک جزو مشخص و معلومی از سرمایه (لذا از این حیث ثابت است)، یک مبلغ ارزشی مشخص (که برابر با ارزش نیروی کار فرض میشود ولو اینکه در این مورد مسئلهی اینکه آید دستمزد برابر، بزرگتر یا کوچکتر از ارزش نیروی کار باشد، بی تفاوت است)، در برابر نیروی که خود فزاینده و ارزش آفرین است و نیروی کار نام دارد مبادله میشود، نیروی که نه تنها ارزش پرداخت شده بوسیلهی سرمایه دار را باز تولید میکند، بلکه در همین حال اضافه ارزشی نیز تولید مینماید، یعنی ارزشی بوجود می آورد که سابقا وجود نداشته و باهیچ معادلی خریداری نشده است. این خصیلت ویژهی بخشی از سرمایه، که برای دستمزد گذاردن شده است و موجب میشود که بشابه سرمایهی متغیر از هر جهت با سرمایهی ثابت تفاوت پیدا کند، آنگاه ناپدید میشود که بخش مزبور از دیدگاه روند دوران بررسی شود و لذا مانند سرمایهی گردان در برابر سرمایهی استوار قرار گیرد که درازا و وسائل کار گذارده شده است. این امر خود از آنجائیکه میشود که وقتی جزو مزبور بایکی از عوامل سرمایهی ثابت، یعنی با آن جزئی که درازا مواد کار گذارده شد، یکجا تحت عنوان واحد - تحت عنوان سرمایهی گردان - می آوریم، آنرا در مقابل عامل دیگری از سرمایهی ثابت قرار داده ایم که عبارت از جزو پرداخت شده درازا و وسائل کار باشد. در اینصورت از اضافه ارزش، یعنی درست از اوضاع و احوالی که مبلغ ارزشی بکاررفته را بدل ب سرمایه میکند، بکلی صرف نظر میشود. و نیز از این نکته انصراف حاصل میگردد که آن جزو ارزشی که بوسیلهی سرمایهی نهاده در دستمزد به محصول افزوده میشود، تولید نویی است (و بنابراین واقعا باز تولید شده است)، در حالیکه آن جزو ارزشی که مواد خام به محصول می افزاید

تولید نونیست و واقعا تجدید تولید نمیشود ، بلکه فقط در ارزش - محصول نگاهداری شده ، حفظ گردیده و لذا مانند جزئی از ارزش محصول فقط از نو نمودار شده است . تفاوتی که اکنون از نقطه نظر تضاد میان سرمایهای گردان و سرمایهای استوار بمیان می آید تنها عبارت از اینست که ارزش وسائل کاری که در تولید یک کالا مورد استفاده قرار میگیرد فقط قسما وارد ارزش کالا میشود و لذا از راه فروش کالانیز بطور قسمی جبران میگردد و بنابراین بطور کلی فقط جزء جزء و تدریجا جبران میشود . از سوی دیگر ارزش نیروی کار و مواد کار (مواد خام و غیره) مورد استفاده در تولید یک کالا ، بطور کامل در کالا وارد میشود و لذا کاملا از راه فروش جبران میگردد . در این معناست که در رابطه با روند دورانی ، یکی از اجزای سرمایه ، بمثابة استوار و جزء دیگر بصورت سیار یا گردان نمودار میشود . در هر دو مورد سخن بر سر انتقال ارزشهای معین پیش ریخته به محصول و جبران مجدد آنها از راه فروش محصول است . اکنون تفاوت فقط در اینست که انتقال ارزش و لذا جبران ارزش ، پاره پاره و تدریجی انجام میگیرد یا یکجا واقع میشود . بدینسان تفاوت تعیین کننده میان سرمایهای متغیر و ثابت از بین میروند و بنابراین تمام راز اضافه ارزش آفرینی و راز تولید سرمایه داری محو میشود ، و اوضاع و احوالی که ارزشهای معین و اشیاء نمایندگی آنها را مبدل بسرمایه میکند ، ناپدید میگردد . پس آنگاه تمام عناصر ترکیب کنندگی سرمایه فقط از لحاظ شیوهی دوران باید یکدیگر تفاوت پیدا میکنند (و البته دوران کالاهای مختلف بسبب ارزشهای مشخص حاضر و آماده سروکار دارد پس) ، و شیوهی دورانی ویژه ای میان سرمایهای نهاده در دستمزد و جزئی از سرمایه که در مواد خام ، مواد نیم ساخته و کچی گذاشته شده مشترک است و آنها را در مقابل جزئی از سرمایه که در اجزاء و وسائل کار گذاشته شده است قرار میدهد .

بدینسان قابل درک است که چرا اقتصاد سیاسی بورژوازی اشتباهی را که آ . اسمیت در مورد اختلاف مقولات " سرمایهای ثابت و متغیر " با مقولات " سرمایهای استوار و گردان " مرتکب شده است بنا به غریزه خود حفظ کرده و بدون بررسی انتقادی آبرامدات یک قرن از نسلی به نسل دیگر تکرار نموده است . برای اقتصاد سیاسی میان آن بخش از سرمایه که بزخم دستمزد زده میشود با جزئی از سرمایه که در اجزاء مواد خام گذارده شده است دیگر هیچگونه تفاوتی وجود ندارد و تفاوت آن بسختی با بخش ثابت سرمایه نیز فقط جنبه صوری پیدا میکند - خواه جزء جزء یا خواه تماما بوسیلهی محصول بگردش افتاده باشد . بدینسان پایهی درک حرکت واقعی تولید سرمایه داری و بالنتیجه بهره کشی سرمایه - داری بیک ضرب وازگون میشود . سخن تنها در پیرامون باز پدیداری ارزشهای پیش ریخته دور میزنند و پس .

پذیرش بی چون و چرای اختلاط اسمی بوسیله ریکاردو و زیننده تر است ، نه تنها نسبت به ستایشگران بعدی ، که برای آنها درهی مفاهیم کمتر مزاحمت ایجاد میکند ، بلکه نسبت به خود آدام اسمیت ، زیرا ریکاردو برخلاف اسمیت پیگیرانه تر و تیز بین تر ارزش و اضافه ارزش را مورد بررسی قرار میدهد و در واقع از آدام اسمیت باطنی در برابر آ . اسمیت ظاهری پشتیبانی میکند . نزد فیزیوکراتها چیزی از این درهی دیده نمیشود . تفاوت میان پیش ریزهای سالانه (Avances annuelles) و پیش ریزهای بدوی (بنیادی) (Avances primitives) فقط مربوط است به مواقع متفاوت باز تولید اجزاء مختلف سرمایه ، بویژه سرمایهای کشاورزی ، در حالیکه اندیشه - هایشان در بارهی تولید اضافه ارزش ، جزئی از نگرش آنهاست که جدا و مستقل از این تفاوتها مطرح میشود و در واقع عبارت از آن چیز است که فیزیوکراتها بعنوان عمیق ترین قسمت ثنوری خویش عرضه میکنند . توضیح تشکیل اضافه ارزش ، از خود سرمایه نفسی نفعه انتزاع نمیشود ، بلکه آنرا فقط از محیط مشخص از سرمایه ، یعنی از کشاورزی ، مطالبه میکنند .

۲- عمده در تعریف سرمایهای متغیر - و لذا برای تبدیل هر مبلغ ارزشی دلخواهی بسـ

سرمایه - اینست که سرمایه دار مقدار ارزشی مشخص و معلومی را (و در این معنی ثابتی را) در ازا^۱ نیروی ارزش آفرین مبادله میکند ، مقدار ارزشی^۲ را در برابر تولید ارزش ، در برابر ارزش افزائی بنابر^۳ می اندازد . خواه سرمایه دار اجرت کارگر را به پول و خواه با وسائل معیشت بپردازد ، در این تعریف اساسی تغییری حاصل نمیشود . تنها چیزی که تغییر میکند شیوهی وجودی ارزشی است که وی پیش ریز میکند . ارزش مزبور یکبار در شکل پول وجود دارد که ناگر بوسیلمی آن خود وسائل زندگی خویش را از بازار بخرد ، و بار دیگر بصورت وسائل معیشت وجود می یابد که کارگر آنرا مستقیما بمصرف میرساند . در واقع تولید پیش رفتی سرمایه داری ایجاب میکند که اجرت کارگر بپول پرداخت شود ، همچنانکه تولید مزبور بطور کلی باروند تولیدی ملازمه دارد که متکی بر روند دَوَران است و لذا اقتصاد پولی را ایجاب میکند . ولی آفرید اشافه ارزش - و بنابراین مایه افزائی مبلغ ارزشی پیش رخته - نه از شکل پولی و نه از شکل طبیعی دستمزدها بیدینر سخن از سرمایه ای که برای خرید نیروی کار گذاشته میشود ناشی نمیگردد . آفرینش مزبور از مبادلهی ارزش در ازا^۱ نیروی ارزش آفرین ، از تبدیل یک مقدار ثابت بیک مقدار متغیر سرچشمه میگردد .

بیشی یا کمی استواری وسائل کار وابسته به درجهی استحکام آنهاست و لذا منوط بیک خاصیت فیزیکی است . وسائل مزبور به نسبت درجهی استحکام خود در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، تندتر یا کندتر فرسوده میشوند و لذا مدت درازتر یا کوتاهتری بمشابه سرمایهی استوار بکار میروند . ولی بهیچوجه تنها بعلمت این ویژگی فیزیکی نیست که آنها همچون سرمایهی استوار عمل میکنند . استحکام مادهی خاصی که در کارخانه های فلزکاری بکار میروند باندازهی ماشین آلاتی است که با آنها ساخت انجام میشود . و حتی استحکام ماده خام مزبور از برخی اجزاء همین ماشین ها که از چرم ، چوب و غیره تشکیل میشود بیشتر است . با این وجود ، فلزی که مانند مادهی خام بکار میروند جزئی از سرمایهی گردان راتشکیل میدهند و وسیلهی کار وارد در عملی که شاید از همین فلز ساخته شده است جزئی از سرمایهی استوار است . بنابراین خاصیت مادهی فیزیکی ، بیشی و کمی دیرپائی آن نیست که موجب میشود همان فلز یکبار تحت عنوان سرمایهی استوار و بار دیگر زیر عنوان سرمایهی گردان طبقه بندی گردد . این سخن تفاوت بعکس از نقشی که فلز مزبور در روند تولید ایفا میکند ، از اینکه باری بصورت محمول کار و بار دیگر بمشابه وسیلهی کار در پی آید ، ناشی میشود .

وظیفه ای که وسیلهی کار در روند تولید انجام میدهد ایجاب میکند که وسیلهی مزبور طی مدت کمابیش دراز متوسطی پیوسته از نو در روند های مکرر کار مورد استفاده قرار گیرد . بنابراین وظیفه ای که بمعدهی وسیلهی کار قرار میگیرد درجهی استحکام مادهی آنرا از پیش معین میکند . ولی استحکام ماده ای که از آن وسیلهی کار ساخته میشود بخودی خود آنرا بصورت سرمایهی استوار در نمی آورد . همین ماده چنانچه بمشابه مادهی خام بکار رود سرمایهی گردان میشود ، و در نزد اقتصاد پوی که تفاوت میان کالا - سرمایه و سرمایهی بار آور را تمیز میان سرمایهی استوار و گردان اشتباه میکند ، همان ماده ، همان ماشین ، در حالیکه محصول باشد سرمایهی گردان است و در صورتیکه وسیلهی کار باشد سرمایهی استوار .

پس با اینکه دیرپائی ماده ای که از آن وسیلهی کار ساخته میشود موجب سرمایهی استوار گشتن آن نمیگردد ، و معذک نقش آن بمشابه وسیلهی کار ایجاب میکند که وسیلهی مزبور از مادهی بالنسبه مستحکمتری درست شده باشد . بنابراین استحکام مادهی آن خود شرطی است برای انجام وظیفه اش بمشابه وسیلهی کار ، و لذا نیز پایهی مادهی نحوهی دَوَرانی است که آنرا بصورت سرمایهی استوار در میآورد . در صورتیکه همهی اوضاع و احوال دیگر یکسان بمانند آنگاه بیشی و کمی فزایندهی مادهی وسیلهی کار است که بدرجات پائین تر یا بالاتری مهربایداری رابه آن میزند و لذا بدینسان باصفت سرمایهی استوار

بودن آن ماهیتا پیوند بسیار نزدیکی دارد .

اگر اکنون بخشی از سرمایه که برای نیروی کار گذاشته شده است منحصر از نقطه‌ی نظر سرمایه‌ی گردان و ، لذا در نقطه‌ی مقابل سرمایه‌ی استوار ، ملحوظ شود ، و براین اساس نیز تفاوت‌های گسسه میان سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر وجود دارد . با تمایز بین سرمایه‌ی استوار و گردان مشتبه گردان ، آنگاه طبیعی است ، همچنانکه واقعیت مادی وسیله‌ی کار خود پایمی وجودی خصلت آنرا بمثابة سرمایه‌ی استوار تشکیل میدهد ، خصلت گردان بودن سرمایه‌ی نهاد ، در نیروی کار نیز ، در مقابل سرمایه‌ی استوار ، از واقعیت مادی سرمایه‌ی مزبور انتزاع گردد و سپس مجدداً سرمایه‌ی گردان بوسیله‌ی واقعیت مادی سرمایه‌ی متغیر تعریف شود .

چو هر حقیقی سرمایه‌ای که بابت دستمزد گذاشته شده همانا خود کار ، نیروی کار در حال عمل ، نیروی کار ارزش آفرین است ، کار زنده ای است که سرمایه دار در ازاء کارمرد ، کارتجسم یافته ، مبادله کرده و آنرا به آغوش سرمایه‌ی خویش کشیده است تا از این راه ارزشی را که در دست دارد به ارزشی بدل سازد که بخودی خود ارزش افزاست . ولی این نیروی خود افزائی را سرمایه دار نمیفروشد . این نیرو ، مانند وسائل کارش ، همواره جزئی از سرمایه‌ی بارآوری را تشکیل میدهد و هرگز ، مثلاً مانند فرآورده‌ی آماده‌ی ای که میفروشد ، کالا - سرمایه نمیشود . در درون روند تولید ، وسائل کار ، بمثابة سرمایه‌ی استوار ، در برابر نیروی کار قرار نمیگیرند ، همچنانکه مصالح کار و مواد کمی نیز بمثابة سرمایه‌ی گردان بان نیروی کار مخلوط نمیشوند . نیروی کار در برابر این هر دو مانند عامل شخصی قرار میگیرد ، در حالیکه ، از نقطه‌ی نظر روند کار ، آن هر دو عوامل مادی بشمار میروند . هر دو ی آنها از لحاظ روند ارزش افزائی ، در برابر نیروی کار که سرمایه‌ی متغیر است همچون سرمایه‌ی ثابت قرار میگیرند . یا ، چنانچه در اینجا لازم باشد از تفاوت مادی بی سخن رود که روند دورانی را متماز نمیسازد ، فقط میتوان چنین گفت : از ماهیت ارزش که چیزی جز کارتجسم یافته نیست ، و از ماهیت نیروی کار فعال که چیزی بغير از کار تجسم یافته نیست ، چنین برمی آید که نیروی کار در مدت عمل خود بیوسته ارزش و اضافه ارزش می آفریند ؛ و آنچه از سوی آن معرف جنبش و ارزش آفرینی است از جانب محصول نیروی کار در شکل آرمیده اش ، بصورت ارزش آفریده جلوه میکند . بحض اینکه نیروی کار با انجام عمل رسیده ، آنگاه دیگر سرمایه عبارت از نیروی کار از سوئی و وسائل کار از سوی دیگر نیست . ارزش - سرمایه ای که در نیروی کار نهاد شده بود اکنون ارزشی شده که (+ اضافه ارزش) در محصول جای گرفته است . برای اینکه روند تکرار شود باید پیوسته فرآورده بفروشد و بای پول نقد حاصل از این فروش نیروی کار خرید شود و بای پیکر سرمایه‌ی بارآور درآمیزد . اینست آنچه که به بخش سرمایه‌ی نهاد ، در نیروی کار و همچنین به جزئی از سرمایه که بابت مصالح کار و غیره گذارده شده است ، خصلت سرمایه گردان عطا میکند و آنها را در برابر وسائل کار قرار میدهد که استوار بجای مانده اند .

بعکس چنانچه تعریف فرعی سرمایه‌ی گردان ، که با تعریف جزئی از سرمایه‌ی ثابت (از قبیل مواد خام و کمی) مشترك است ، بصورت تعریف اصلی بخشی از سرمایه که بابت نیروی کار گذارده شده است درآید ، یابد یگر سخن به این نکته تکیه شود که ارزش نهاد ، در ازاء نیروی کار بطور کامل بوسیله محصولی منتقل میشود که نیروی مزبور برای تولید آن مصرف گردیده است و این انتقال مانند سرمایه‌ی استوار تدریجاً و لخت لخت انجام نمیگیرد و لذا ارزش مزبور نیز باید کاملاً در نتیجه‌ی فروش محصول جبران گردد ، در آن صورت لازم می آید آن جزئی از سرمایه نیز که بابت دستمزد گذارده شده است از لحاظ مادی مرکب از نیروی کار فعال نباشد ، بلکه از عوامل مادی بی ترکیب شده باشد که کارگرسا دستمزد خویش خریداری میکند ، یا بصورت دیگر جزئی از کالا - سرمایه اجتماعی باشد که در مصرف کارکنر وارد میشود ، یعنی وسائل زندگی را در برگیرد . بدینسان سرمایه‌ی استوار عبارت از

وسائل کاری میگردد که فرسایش آنها کند تر و لذا جبران نشان آهسته تر است و سرمایهی نهاد و دزنیروی کار عبارت از وسائل معیشتی میشود که تندتر جبران میگردند .

با این وصف مرزهای دیرپائی و زودگذری هم نامعلوم میشوند .

" خوراک و پوشاکی که کارگر مصرف میکند ، ساختمانهای که در درون آن کار میکند ، افزارهایی که بکار او کمک میرسانند ، همه طبیعتی فزاینده دارند . ولی از لحاظ زمانی تفاوت بزرگی میان دیرپائی این سرمایه های مختلف وجود دارد . یک مائین بخار طولانی تر از یک کشتی عمر میکند و یک کشتی بیش از لباس کارگر ، و لباس کارگر باز دیرپاتر از خوراکی است که وی مصرف میکند " (۲۷) .

در این میان ریکاردو و خانه ای که کارگر در آن زندگی میکند ، اثاث او ، مصرف افزارهای وی از قبیل کارد ، چنگال ، ظروف و غیره را فراموش میکند ، اشیائی که عثمان خصلت دیرپائی وسائل کار را دارا هستند . همان اشیاء ، همان طبقه از اشیاء در جایی بشابه وسائل مصرف تلقی میشوند و در جایی دیگر مانند وسیلهی کار .

تفاوتی که ریکاردو در این مورد بیان میکند بقرار زیر است :

" برحسب آنکه سرمایه بسرعت فناپذیر و مستلزم تجدید تولید متواتر است ، یا برحسب آنکه کسب مصرف است ، تحت عنوان سرمایهی گردان یا سرمایهی استوار طبقه بندی میگردد " (۲۸) .

در این مورد ریکاردو تسذ کردیل را می افزاید :

" تقسیم بندی غیر اساسی است ، و برای آن نمیتوان خط مرز بندی دقیقی رسم نمود " (۲۹) .

بدینسان ما باز پیروزمانده سرازخانهی فیزیوکرات ها در آورده ایم ، که نزد آنها تفاوت میان پیش ریزهای سالانه (Avances annuelles) و پیش ریزهای بدوی (Avances primitives) عبارت از تفاوت در زمان مصرف و لذا در اختلاف زمان باز تولید سرمایهی بکار افتاده نیز بود . ولی آنچه نزد آنها بیانگر پدید می مهبی برای تولید اجتماعی است و در تابلوی اقتصادی نیز پیوند با روند تولید نموده شده است ، در اینجا بصورت یک تشخیص دشمنی در می آید ، و چنانکه ریکاردو خود میگوید تمایز زائدی انجام پذیرفته است .

" The food and clothing consumed by the labourer, the build- (۲۷)
dings in which he works, the implements with which his labour
is assisted, are all of a perishable nature. There is however,
a vast difference in the time for which these defferent capi-
tals will endure; a steam-engine will last longer than a
ship, a ship than the clothing of the labourer, and the clothing
of the labourer longer than the food which he consume." —
Ricardo, principles etc. P.26

"According as capital is rapidly perishable and requires to (۲۸)
be frequently reproduced, or is of slow consumption, it is
classed under the heads of circulating, or fixed capital."

" A division not essential, and in which the line of demar- (۲۹)
cation cannot be accurately drawn".

۴ اشاره به فهرست اقتصادی Tableau Economique دکتر که Quenay فیزیوکرات
معروف فرانسوی است .

بمحض اینکه تفاوت بخش سرمایه‌ی نهاده درکار با بخشی که بابت وسائل کار سرمایه‌گذاری شده است فقط برایمیه زمان باز تولید و لذا براساس مدت دُوران آن قرار میگیرد ، محض اینکه یکی از این بخشها عايرت از وسائل زندگی و دیگری مرکب از وسائل کار میشود ، بگونه ای که بخش نخست از بخش اخیرالذکر تنها بوسیلهی سرعت درجهی فزاینده تمیز داده میشود - آنگاه ظهیرتا همسوی اختلافات ویژه (diferencia spezifica) میان سرمایه ای که بابت نیروی کار و درازاه وسائل کار گذاشته شده است از میان میرود .

این مطلقا باینش ریکاردو در بارهی ارزش منافات دارد و همچنین با تئوری وی در بارهی سوده که در واقع تئوری اضافه ارزش است ، تضاد پیدا میکند . وی بطور کلی تفاوت سرمایهی گردان و استوار را فقط از آنجهت مورد بررسی قرار میدهد که معلوم دارد نسبت های مختلفی این دو در سرمایه های متحد المقداری که در رشته های گوناگون کسب و کار بکاررفته اند تا چه اندازه قانون ارزش را تسلط میسازند و در واقع تا چه حد ترقی یا تنزل دستمزد ناشی از این وضع در قیمتها موثر است . ولی حتی در درون این بررسی محدود است که وی ، در نتیجهی مخلوط ساختن سرمایهی استوار و گردان با سرمایهی ثابت و متغیر ، مرتکب بزرگترین اشتباهات میشود و در حقیقت از پایهی کاملا غلطی به تحقیق میپردازد . بنا بر این چنین است که اولاً هرگاه جزء ارزشی سرمایهی نهاده در نیروی کار باید زیر عنوان سرمایهی گردان طبقه بندی شود ، در تعاریف مربوط بخود سرمایهی گردان و بویژه در مورد اوضاع و احوالی که موجب میشوند بخش سرمایهی نهاده درکار زیر این عنوان طبقه بندی گردند ، اشتباه بسروز میکند . در تالی میان تعریفی که براساس آن بخش سرمایهی نهاده درکار متغیر است و تعریفی که بر پایهی آن بخش منزه در مقابل سرمایهی استوار سرمایهی گردان میشود ، در هر دو وجودی آید .

از نخستین برخورد این نکته روشن است که تعریف سرمایهی نهاده در نیروی کار بمثابة سرمایهی گردان یا سیار ، خود تعریفی فرعی است که در آن تفاوت ویژه ای این نیرو در روند تولید محو شده است ، زیرا از سوی در این تعریف سرمایهی نهاده درکار و در مواد خام و غیره هم ارز تلقی میشوند و آنگاه که جزئی از سرمایهی ثابت با سرمایهی متغیر بیک گونه تحت عنوان واحدی جمع میشوند دیگر تفاوت ویژهی سرمایهی متغیر در مقابل سرمایهی ثابت بحساب نمی آید . از سوی دیگر درست است که سرمایه های نهاده درکار و در وسائل کار متقابلا در برابر یکدیگر قرار میگیرند ، ولی این تقابلی بهیچوجه از لحاظ شیوه های کاملا متمایز دخالت آنها در تولید ارزش نیست ، بلکه فقط مربوط به این امر است که هر دو ی آنها ارزش معین خود را در درآمدهای مختلف به محصول انتقال میدهند .

در کلیهی این موارد سخن بر سر آنست که چگونه ارزش معینی که در روند تولید کالا گذارده شده است ، خواه دستمزد باشد یا بیهای مواد خام و خواه قیمت وسائل کار ، به محصول منتقل میگردد و لذا بوسیلهی محصول گردش میکند و از راه فروش آن مجدداً به نقطهی غنیمت خود بر میگردد و باید یک سخن جبران میشود . تفاوت تنها در اینست چگونگی است ، در نوع و شیوهی خاص انتقال است و بنا بر این مربوط به گردش این ارزش نیز هست .

این مسئله که نیروی کار ، بنا بر بیهای از پیش مقرر و معین ، بچه نحو پرداخت میشود ، با پول یا با وسائل معیشت ، در خلصت آن که عايرت از قیمتی مشخص و معلوم است تغییری نمیدهند . بدیهی است در موردی که دستمزد با پول پرداخته میشود ، خود پول در روند تولید وارد نمیشود ، یعنی ورود آن در این روند مانند وسائل تولید انجام نمیگیرد ، که نه تنها ارزش آن با بلکه ماده ای هم که از آن ترکیب یافته اند در روند تولید داخل میگردد . ولی بعکس اگر وسائل معیشتی که کارگر با مزد خود میخورد مستقیماً بمثابة پیکر مادی سرمایهی گردان تلقی شوند و با مواد خام و غیره تحت یک عنوان در برابر وسائل کار قرار گیرند ، آنگاه موضوع چه برمی دیگری بخود میگیرد . در حالیکه ارزش این اشیا ، یعنی

وسايل توليد ، ضمن روند کار به محصول منتقل ميگردد ، ارزش آن اشيا ديگر ، يعني وسايل معيشت از نو در نيروي کاري که آنها را مصرف ميکند ظاهر ميشود و نيز بوسيله فعاليت اين نيرو به محصول انتقال مي يابد . در همه ي اين موارد بطور يکسان سخن بر سر اينست که ارزشهاي پيش ريخته در اثناي توليد از نو در محصول ظاهر ميگردند . (نيز يونکر آنها اين مسئله را جدي گرفته و لذا متکثر آن بودند که کار صنعتي اضافه ارزش با آورد) .

وييلاند ■ در همان قسمتي که سابقا از او نقل قول شده است ميگويد :

" مهم نيست که سرمايه بچه شکلي از نو هويدا ميشود . . . انواع مختلف خوراک ، پوشاک و سکني ، که براي زندگي و رفاه انسان لازم هستند نيز تغيير ميکنند . اينها در طول زمان مصرف ميشوند و ارزششان دوباره ظاهر ميگردد و غيره " (" Elements of Pol. Econ. " P. 31-32) .

ارزش - سرمايه ها يي که بصورت وسايل توليد و وسايل معيشت در توليد پيش ريخته ميشوند همچنان در ارزش محصول از نو ظاهر ميگردند . بدينسان تبديل روند توليد سرمايه داري به يک سر تمام عيار با موفقيت انجام مي پذيرد و منشاء اضافه ارزشي که در درون محصول جاي گرفته است يکسره از نظر پوشيده ميانند .

باز از همين طريق است که فني شيسم ■ ويژه ي اقتصاد بورژوازي يکمال ميرسد ؛ فني شيسم مزبور خصلت اقتصادي - اجتماعي را که اشيا بصورت مقدر از روند اجتماعي توليد در يافت ميکنند ، به صفت طبيعي اين اشيا و به خصلتي که کوفي از طبيعت مادي اشيا مزبور برخاسته است مبدل ميسازد . مثلاً هنگامي که ميگويند وسايل کار سرمايه ي استوار هستند ، از آن تعريف ي اسکولاستیک بدست ميدهند که به تضاد ها و سردرگمي ها ميکشاند . چنانکه ضمن بهمان روند کار ثابت نموده ايم (کتاب اول - فصل پنجم) عناصر مادي بر حسب نقشي که در يک روند کار مشخص ايفا ميکنند ، يابديگر سخن بسته به وظيفه اي که انجام ميدهند ، بصورت وسيله کار ، مصالح کار يا محصول عمل ميانيند ، عينا هم آنچنان وسايل کار نيز فقط هنگامي سرمايه ي استوار هستند که روند توليد بطور کلي روند توليد سرمايه داري است و لذا وسايل توليد بطور کلي سرمايه هستند ، يعني داراي تخصيص اقتصادي و خصلت اجتماعي سرمايه اند ، و در ثاني آنها فقط از آن جهت سرمايه ي استوار هستند که ارزش خود را با شيوه اي خاص به محصول منتقل ميسازند . در غير اينصورت آنها وسيله ي کار باقي ميمانند بدون آنکه سرمايه ي استوار باشند . همچنين است در مورد مواد کمي از قبيل کوبه ، که هرگاه ارزش خود را بهمان شيوه اي منتقل سازد که ويژه ي قسمت اعظم وسايل کار است ، با اينکه خود وسيله ي کار نيست ، سرمايه ي استوار ميگردد . در اين مورد سخن بر سر تعاريفي نيست که تحت آن اشيا طبقه بندي شوند . سخن بر سر وسايل مشخصي است که در مقولات معيني بيان ميگردند .

چنانچه پذيرفته شود که وسايل معيشت تحت هراوضاع و احوال بخودي خود داراي خاصيت سرمايه اي هستند که درد مستزد گذاشته شده است ، آنگاه خصلت اين سرمايه ي " گردان " نيز عبارت از اين خواهد بود که " نگاهدار کار " باشد ، to support labour (ریکاردو ، ص ۲۵) پس بدينسان چنين نتيجه ميشود که اگر وسايل معيشت " سرمايه " نباشند ، آنگاه ديگر نيروي کار را

Francis Wayland (۱۷۹۶ - ۱۸۶۵) - روحاني امريکايي ، استاد دانشگاه و صاحب آثار متعدد ي درباره ي اخلاق ، اقتصاد سياسي و ديگر رشته هاي علوم اجتماعي .

■ Fetichisme ، Fetischismus - کيش اشيا و اعتقاد خرافي به خصلت جادويي و سحرآموز چيزي که بمنزله ي قهيش برگزيده شده است مانند نظر قرباني ، حيوان ، ديوسو ، انسان ، اشيا و غيره .

نگاه نیندازند ، در حالیکه درست خملت سرمایه ای این وسائل معیشت است که به آنها آنچنان خاصیتی میدهد که میتوانند سرمایه را بوسیلهی کار دیگری نگاه دارند .
 هرگاه پذیرفته شود که وسائل معیشت ذاتا سرمایهی گردان هستند — یعنی پس از مسدول گشتن آنها به دستمزد — آنگاه باز این نتیجهی دیگر ببار می آید که مقدار دستمزد ، وابسته به نسبت میان تعداد کارگر و حجم معین سرمایهی گردان است — این یکی از تزه های مورد علاقهی اقتصاد پیسون است — در صورتیکه در واقع حجم وسائل معیشتی که کارگر از بازار بیرون میکشد و حجم وسائل معیشتی که سرمایه دار جهت مصرف خویش در اختیار دارد وابسته به نسبتی است که میان اضافه ارزش و بهای کار وجود دارد .

ریکار دو مانند بارتون (۲۹ a) همه جانسبت سرمایهی متغییر را به سرمایهی ثابت یا رابطهی سرمایهی گردان به سرمایهی استوار اشتباه میکند . بعد خواهیم دید چگونه این خطاهای تحقیق اوراد را مورد تریخ سود مخدوش میسازد .

علاوه بر این ، ریکار دو تفاوتهایی را که در واگرد سرمایه از علل دیگری ، غیر از اختلاف میان سرمایهی استوار و گردان ، ناشی میشوند با تفاوت میان سرمایهی استوار گردان یکسان تلقی میکند :
 " و نیز باید متذکر شد که سرمایهی گردان میتواند گردش کند ، یا بدینگر سخن نزدیکار بزنسد ، ی خود در مدت های بسیار نابرابر برگردد . گندی که یک نفر فارمدار مانند پذیر خریداری میکند ، در مقایسه با گندی که نانوا برای نان بختن میخرد ، سرمایه ای استوار است . یکی گندم منور را در زمین میگذارد و تا یکسال نمیتواند پس بگیرد ، دیگری میتواند آنرا آورد کند و بصورت نان به مشتریان خویش بفروشد ، بگونه ای که طی یک هفته سرمایهی خود را مجددا آزاد ساخته و همین عمل را از سرگیرد و یا با آن کسار دیگری را آغاز نماید " (۳۰) .

خملت نهاد این بیان اینست که گرچه گندم بذرنه بعنوان وسیلهی معیشت بلکه بمشابه مادهی خام بکار میرود معذک اولاً سرمایهی گردان است زیرا ذاتا وسیلهی زندگی است و در شانی سرمایهی استوار است به این دلیل که رجعت آن یکسال طول میکشد . ولی آنچه یک وسیلهی تولید را بصورت سرمایهی استوار درمی آورد تنها گندی یا تندی برگشت آن نیست ، بلکه نوع و شیوهی مشخص ارزش دهی آن به محصول است که چنین خصلتی به آن میدهد .

"Observations on the circumstances which influence the (۲۹ a) conditions of the Labouring classes of society", London 1817.

عباراتی که مربوط به مسئلهی مورد بحث است در کتاب اول سرمایه صفحهی ۶۵۵ و زیر نویس ۷۹ نقل شده است . (رجوع کنید به ص ۵۷۲ جلد اول سرمایه ، ترجمه فارسی ، زیر نویس ۷۹) .

"It is also to be observed that the circulating capital may (۳۰) circulate, or be returned to its employer, in very unequal times. The wheat bought by a farmer to sow is comparatively a fixed capital to the wheat purchased by a baker to make into loaves. The one loaves it in the ground, and can obtain no return for a year; the other can get it ground into flour, sell it as bread to his customers, and have his capital free, to renew the same, or commence any other employment in a week". (P. 26,27).

آن در همی‌ئی که آدام اسمیث بوجود آورده نتایج ذیل را ببار آورده است :

۱- تفاوت میان سرمایه‌ی استوار و گردان با تفاوت بین سرمایه‌ی بارآور و کالا - سرمایه‌ی مشتبه میگردد. مثلا چنین است که ماشین واحدی تا مانند کالا در بازار است سرمایه‌ی گردان بشمار می‌رود و چنانچه همان ماشین به روند تولید پیوسته شود سرمایه‌ی استوار است. بدین قرار نمیتوان مطلقاً فهمید چرا باید نوع مشخصی از سرمایه استوارتر یا سیارتر از نوع دیگر باشد.

۲- همی سرمایه‌های گردان با سرمایه‌ای که درد مستمر گذارده شده یا باید گذاشته شود، یگانگی و همانی پیدا میکنند. چنین است نزد استوارت میل و دیگران.

۳- تفاوت میان سرمایه‌ی متغیر و ثابت، که بارتون، ریکاردو و غیره با تمایز بین سرمایه‌ی گردان و استوار مخلوط ساخته بودند، سرانجام بطور کامل بهمین تفاوت اخیز تحویل میشود، چنانکه مثلا رامسی، کلیمی و سائل تولید، مواد خام و غیره را عینا مانند وسائل کار سرمایه‌ی استوار تلقی میکند و بزعم او سرمایه‌ی گردان، تنها آن سرمایه‌ای است که بابت دستمزد گذاشته شده است. ولی هنگامیکه کار تحویل و تحول به اینصورت در می‌آید دیگر تفاوت واقعی میان سرمایه‌ی ثابت و متغیر درک نمیشود.

۴- نزد تازه‌ترین اقتصاد دانان انگلیسی و بویژه نزد اسکاتلندی‌ها از قبیل مک لئود و پاترسون و غیره، که همه چیز را بطور باور نکردنی از دیدگاه محدود کارمند بانک نگاه میکنند، تفاوت میان سرمایه‌ی استوار و گردان مه‌دل به تفاوت میان Money at call و Money not at call (سپرده‌های بی مهلت و سپرده‌های مهلت دار) میگردد.

فصل دوازدهم

کار = دوره

دو رشته‌ی صنعت رادرنظر بگیریم که روزانه‌ی کار در هر دو برابر است، بگوئیم دارای روند کار ده ساعت هستند و یکی مثلاً پنبه ریسی است و دیگری لوکوموتیف سازی. در یکی از رشته‌ها هر روز یا هر هفته مقدار مشخصی محصول آماده (نخ پنبه) تحویل میشود و در دیگری روند کار باید طی شاید سه ماه تکرار شود تا محصول پرداخته‌ای که یک لوکوموتیف است بیرون آید. در یک مورد، فراورده ذاتاً تقسیم پذیر است و هر روز، هر هفته همان کار از نو آغاز میشود. در مورد دیگر روند کار پیوسته است و تعداد بسیاری از روندهای روزانه‌ی کار را در بر میگیرد که در همستگی و پیوستگی اعمال انجام یافته‌ی خود، فقط پس از مدتی دراز یک فراورده‌ی تمام را تحویل میدهد. با اینکه در اینجا مدت روند روزانه‌ی کار همان است، معذک اختلاف بسیار مهمی در مدت عمل تولیدی، یعنی در مدت روند های کار مکرری که برای تحویل محصول آماده لازم است تا بمثابه کالا به بازار فرستاده شود و لذا

■ Sir George Ramsay (۱۸۰۰-۱۸۷۱) - اقتصاددان انگلیسی که در زمهری آخرین

نمایندگان علم اقتصاد کلاسیک بشمار میرود.

■ Henry Dunning Macleod (۱۸۲۱-۱۹۰۲) - اقتصاددان انگلیسی و یکی از

محققین در باره‌ی تئوری اعتبارات مالی و بانکی.

■■■ Robert Hogard Patterson (۱۸۲۱-۱۸۸۷) اقتصاددان و روزنامه‌نگار انگلیسی.

از حالت سرمایهای بارآور به صورت کالا - سرمایه درآید ، بروز میکند ، تفاوت میان سرمایهای استوار و سرمایهای گردان ارتباطی با این امر ندارد ، حتی اگر در هر دو ورشتمی صنعت درست به نسبت هسای همسنگ سرمایهای استوار و گردان بکاررفته باشد باز اختلاف منور باقی میماند .

این اختلافات در طول عمل تولیدی نه تنها میان محیط های مختلفی تولید پیدا میشود ، بلکه در درون محیط تولیدی واحد نیز بر حسب حجم کاری که باید انجام شود بروز میکند . یک خانهای مسکونی عادی زودتر از یک کارخانهای بزرگ ساخته میشود و بنابراین مستلزم تعداد کمتری از روند های پیوسته کار است . در حالیکه ساخت یک لوکوموتیف سه ماه طول میکشد ، برای ساختن یک رزمناو یک یا چند سال لازم است . تولید گندم یکسال وقت میخواهد ، پرورش دامهای شاخدار چندین سال و تولید چوب ممکن است ۱۲ تا یکصد سال را در برگیرد . شاید یک جاده ای روستائی را بتوان طی چند ماه ساخت ، در صورتیکه ساختمان راه آهن سالها طول میکشد . در حالیکه شاید بافت یک قالی معمولی بیش از یک هفته طول نکشد ، برای بافتن فرشهای گویلن \blacksquare سالها وقت لازم است و غیره . بنابراین اختلافات در مدت عمل تولیدی بینهایت گونه گونه است .

بدیهی است که اختلاف در مدت عمل تولیدی ، ناگزیر در سرعت واگرد سرمایه گذاری های هم مقدار ، و لذا در فواصل زمانی ثی که سرمایهای معینی پیش ریز میشود ، تفاوت بوجود می آورد . فرض کنیم که یک نخ رسی ماشینی یک لوکوموتیف سازی هردو سرمایهای هم مقداری بکار برده باشند سرمایهای ثابت و سرمایهای متغیر آنها بیک نسبت تقسیم شده باشد و میان اجزاء این سرمایه ها از حیث استوار و گردان بودن نیز چنین نسبت یگانه ای وجود داشته باشد و سرانجام روزانه ی کار برابر و تقسیم آن میان کار لازم و اضافه کار نیز یکسان باشد . علاوه بر این برای آنکه هرگونه اوضاع و احوال ناشی از روند دورانی و شرایطی را که خارج از موضوع مورد بحث است حذف کرده باشیم ، فرض میکنیم که نخ و لوکوموتیف هردو بنا بر سفارش ساخته میشوند و قیمت آنها به هنگام تحویل پرداخت میگردد . صاحب نخ رسی در پایان هفته ، به هنگام تحویل نخ آماده شده ، سرمایهای گردان پیش ریخته را بازمی یابد (در اینجا از اضافه ارزش صرف نظر شده است) و در همین حال قیمت فرسودگی سرمایهای استوار را که در ارزش نخ نهفته است بدست می آورد . بنابراین وی میتواند با همان سرمایه همسان دور پیمائی را از نو تکرار نماید . سرمایهای منور و اگرد خود را به انجام رسانده است . ولی لوکوموتیف ساز باید به عکس طی سه ماه ، هفته به هفته ، درازا ، دستمزد و مواد خام ، پیوسته تجدید سرمایه - گذاری کند ، تا تازه پس از سه ماه ، بعد از آنکه لوکوموتیف تحویل گردید ، سرمایهای گردانی که طی این مدت ضمن عمل تولیدی یگانه برای ساختن همان کالای واحد پشت سر هم بکار افتاده است بشکلی درآید که بتواند دور پیمائی خود را از نو آغاز نماید . فرسایش سه ماهی ماشینی آلات صاحبکار نیز تازه هم آنگاه جبران میشود . در حالیکه یکی از بند و برای یک هفته سرمایه گذاری میکند ، سرمایه گذاری هفته آن دیگری باید در ۱۲ ضرب شود . با فرض یکسان بودن همه ی شرایط دیگر ، این یکی باید دوازده بار بیشتر از دیگری سرمایهای گردان در اختیار داشته باشد .

این مسئله که سرمایه های هنگی پیش ریخته برابر یکدیگرند یا نه ، در این مورد بکلی بی تفاوت است . بزرگی سرمایهای پیش ریخته هر چه باشد ، در یک مورد فقط برای یک هفته و در مورد دیگر برای ۱۲ هفته پیش ریز میشود ، تا بتواند از نو بکار افتاده همان عمل را از سر گیرد یا با همان سرمایه عمل نوع \blacksquare Les Gobelins - نام فرشهای ظریفی است که در اروپا برای تزئین اطاقها و سالنهای کساح شاهان و اشراف در سده های پیشین با تصاویر بدیع شاعرانه یا صحنه های تاریخی و غیره بافته میشد . نام فرشهای گویلن منتسب به خاندانی از بافندگان شهر رنس Reims (فرانسه) است که بفرمان لویی چهاردهم کارگاه معروف گویلن ها را در ریاریس تاسیس نموده اند .

دیگری را آغاز نماید.

تفاوت در سرعت و اگر دیاد رمدت زمانی که برای پیش ریز هر سرمایه ضرور است تا بتواند دوباره در روند جدید کار یاد در روند ارزش زائی بکار رود، از جهات زیرین ناشی میشود:

فرض کنیم که ساخت یک لوکوموتیف یا هر ماشین دیگری ۱۰۰ روزانه کار لازم داشته باشد. از لحاظ کارگرانی که در نخربسی یا ماشین سازی اشتغال دارند، یکصد روزانه کار به بطوریکسان مقدار منفصل یا (گسیخته ای) * را تشکیل میدهند که بنا بر فرض ما از یکصد روند کار ده ساعتی بی درسی و جدا از هم ترکیب میشوند. ولی نسبت به فرآورده، یعنی ماشین، یکصد روزانه کار مزبور مقدار متصلی را تشکیل میدهند. بصورت روزانه کار واحد ۱۰۰۰ ساعت و عمل تولیدی یگانه و به هم پیوسته ای نموده میشوند. من چنین روزانه کاری را که از روزانه های کار کم و بیش متعدد و متعاقب یکدیگر و بهم بسته تشکیل شده است، کار - دوره می نامم. هنگامیکه ما از روزانه کار سخن میگوئیم، منظور ما طول زمان کاری است که در اثنای آن کارگر نیروی کار خویش را روزانه صرف میکند و مجبور است روزانه کار کند. ولی آنگاه که ما از کار - دوره صحبت میکنیم، مقصود عبارت از تعداد روزانه - های کار هم بسته است که در درشتی معینی از صنعت لازم است تا محصول آماده ای تحویل گردد. در این مورد محصول هر روزانه کار فقط عبارت از محصول جزئی است که روز بروز بجلو رانده میشود و درست در پایان دوری پیش و کم درازی از زمان کار چهری کامل خود را بدست می آورد، یعنی ارزش مصرف آماده ای میشود. بنابراین تا بهر گسستهها و اختلالات روند تولید اجتماعی، مثلا آنهایی که در پی بحرانها پدید میشوند، در مورد محصولات کاریکه خصلت منفصل دارند و در باره آنها کار تولیدشان با دوری طولانی و بهم پیوسته ای ملازمه دارد، بسیار متفاوت است. در پی تولید امروزی حجم معین نخ، ذغال و غیره ممکن است فردا تولید تازه ای انجام نگیرد. ولی در مورد ساختمان کشتیها، ابنیه، راه آهن ها و غیره وضع بگونه دیگری است. در این موارد نه تنها کار قطع میشود، بلکه یک عمل تولیدی بهم بسته، میگردد. در صورتیکه کار دیگر دنبال نشود، آنگاه وسائل تولیدی که در تولید آن و کاری که برای آن صرف شده اند، بیهوده تلف گردیده اند. حتی اگر کار از سر گرفته شود باز در ایام قوت همواره آسیب هایی ببار آمده است.

در اثنای تمام مدت کار - دوره، جزء ارزشی که سرمایهی استوار تا آمدگی محصول روزانه به آن منتقل میکند، قشر به قشر انباشته میشود. هم اینجاست که در عین حال اهمیت عملی تفاوت میان سرمایهی استوار و گردان نمودار میگردد. سرمایهی استوار برای مدت درازی در روند تولید پیش ریز شده است و نیازی ندارد که پیش از سر رسید این موعد، که شاید چندین سال بطول انجامد، تجدید شود. خواه ماشین بخار روزانه ارزش خود را ریزه ریزه به نخ، که محصول بسک روند منفصل کار است، منتقل کند و خواه آنرا طی سه ماه به لوکوموتیف، محصول عمل تولیدی متصلی، انتقال دهد بهیچوجه در صرف سرمایهی ای که برای خرید ماشین بخار لازم است تغییری بسو وجود نمی آورد. در حالیکه در یک مورد ارزش آن بمقادیر ریزه، مثلا هفته به هفته، بر میگردد در مورد دیگر با حجم بزرگتر، مثلا سه ماه به سه ماه، رجعت میکند. ولی در هر دو مورد شاید تجدید ماشین بخار تنها پس از ۲۰ سال روی دهد. تا هنگامیکه هر یک از دوره هایی که در درون آن ارزش ماشین از راه فروش محصول جزئی بازمیگردد، کوتاهتر از دوری عمر خود ماشین است، همان ماشین بخار طی چندین کار - دوره بحمل خود در روند تولید ادامه میدهد.

بالمعکس در مورد عناصر گردان سرمایهی پیش ریخته وضع طور دیگری است. نیروی کاری که برای

این هفته خریداری شده طی همین هفته به مصرف رسیده و در محصول تجسم یافته است. در پایان این هفته اجرت این نیرو باید پرداخت شود. و این سرمایه گذاری در قبال نیروی کار طی این سه ماه هر هفته تکرار میگردد. بدون آنکه خرج شدن این جزء از سرمایه در اتنای يك هفته به سرمایه دار امکان دهد نیروی کار هفته آینده را خریداری نماید. هر هفته باید سرمایهی انسانی تازه ای برای پرداخت نیروی کار خرج شود. و چنانچه از هرگونه مناسبات اعتباری صرف نظر نمایم، سرمایه دار باید قدرت آنرا داشته باشد که بمدت سه ماه دستمزد بپردازد، ولو اینکه وی پرداخت منهوررا فقط با قسطا هفتهگی انجام میدهد. همچنین است در مورد جزء دیگر سرمایهی گردان، مواد خام و مواد کمکی. در پی يك قشره قشر دیگری از کار در محصول رسوب میکند. نه تنها ارزش نیروی کار که مصرف شده است، بلکه اضافه ارزش نیز پیوسته در اتنای روند کار به محصول منتقل میگردد. ولی ایسمن انتقال به محصول ناتمامی است که هنوز سرمایای کالای آماده رانیافته است و لذا گردش پذیر نیست. همچنین است در مورد ارزش - سرمایه ای که مواد خام و کمکی قشر به قشر به محصول منتقل میسازد. بسته به درازای یا کوتاهی کار - دوره که با خصلت ویژهی محصول یا نتیجهی سود مندی که از تولید آن انتظار میرود ملازمه دارد، صرف سرمایهی گردان اضافی (نیروی کار، مواد خام و کمکی) مستمرا لازم میگردد. در حالیکه هیچ جزئی از آن دارای شکلی نیست که بتواند وارد دوران شود و لذا امکان آنرا داشته باشد که برای تجدید همان عمل بکار رود. بعکس هر یک از اجزاء، مانند بخشی از محصول رشد یابنده پی در پی در درون محیط تولید مستقر میشود و در شکل سرمایهی بارآور پایبند میگردد. ولی زمان واگرد برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان دوران است. بنابراین هر تمدید - زمان تولید، همانند طولانی شدن زمان دوران، موجب کاهش سرعت واگرد میشود. اما در مسئله ای که اکنون مورد بحث ماست باید به دو نکته توجه داشت:

اولا: اقامت مدید در محیط تولید. مثلا سرمایه ای که در هفتهی اول بابت کاره مواد خام و غیره پیش ریز شده، و نیز جزء ارزشی که از سرمایهی استوار به محصول منتقل گردیده است، در تمام طول موعده سه ماهه در محیط تولید حبس شده اند و چون در پیکر محصولی جای گرفته اند که در حال پیدایش است و هنوز انجام نیافته است نمیتوانند مانند کالا وارد دوران شوند.

ثانیا: نظر به اینکه طول کار - دوره ای لازم برای انجام عمل تولید سه ماه است، که در واقع روند کار واحدی يك کاسه ای را تشکیل میدهد، ناگزیر باید هر هفته منظمآ خوراک تازه ای از سرمایه ی گردان به مقادیر پیشین افزوده شود. بنابراین حجم سرمایه های پیش ریختهی اضافی به نسبت طول کار - دوره نمو میکند.

ما چنین فرض کرده ایم که در ریسندگی و کارخانهی ماشین سازی سرمایه ها بمقدار برابر گذاشته شده اند و این سرمایه ها با نسبت های برابر مقدار با سرمایهی ثابت و متغیر و نیز به سرمایهی استوار گردان تقسیم شده اند و طول روزانهی کار در هر دو یکی است، کوتاه سخن آنکه همه شرایط بجز مدت کار - دوره در هر دو یکسان است. در هفتهی اول مخارج برای هر دو دارای مقداری برابر است، ولی محصول ریسنده میتواند بفروش رود و پاسبای فروش، نیروی کار جدید، مواد خام تازه و غیره خریداری شود. باید یگر سخن تولید بر همان مقیاس پیشین ادامه یابد. لیکن ماشین ساز میتواند آنچه را که در هفتهی اول بابت سرمایهی گردان خرج کرده است فقط پس از سه ماه، یعنی پس از آماده شدن محصولش، دوباره ببول بدل کند و آنرا از نو بکاراندازد. پس نخست تفاوتی در برگشت مقدار سرمایهی برابری که گذاشته شده است بروز میکند. اما دوم آنکه در مدت سه ماه بیک اندازه سرمایهی بارآور در کارخانه های ریسندگی و ماشین سازی بکاررفته است، ولی بزرگی سرمایه - گذاری برای ریسنده و ماشین ساز بکلی متفاوت است، زیرا در یک مورد همان سرمایه سریعآ تجدید

میگردد و لذا میتوان همان کار را دوباره از سر گرفت ، در حالیکه در مورد دوم سرمایه نسبتاً بکدی تجدید میشود و لذا تا سر رسید موعد تجدیدش پیوسته باید به سرمایه تجدید میشود یا به عبارت دیگر ، طول زمان پیش ریز ، عم مدت زمانی که طی آن مقدار معینی سرمایه تجدید میشود یا به عبارت دیگر ، طول زمان پیش ریز ، متفاوت است و هم حجم سرمایه ای که باید بنا بر طول مدت روند کار پیش ریز گردد متفاوت پیدا میکند (با اینکه سرمایه ی بکار رفته چه بر حسب روز و چه بر حسب هفته یکسان است) ، این امر از آنجهست شایان توجه است که طول زمان پیش ریز میتواند نو کند - چنانکه در فصل آینده موارد آن بررسی خواهد شد - بدون آنکه به این سبب حجم سرمایه ای که باید پیش ریز گردد متناسب با این مدت رشد یابد . سرمایه باید مدت طولانی تری پیش ریخته شود و مقدار بزرگتری از سرمایه بشکل سرمایه ی بار آور حبس میگردد .

در درجات رشد نیافتگی تولید سرمایه داری تصدی اموری که مستلزم کار - دوره ی طولانی هستند و لذا سرمایه گذاری هنگفتی را برای مدتی دراز ، بویژه در مورد آن اموری که فقط بمقیاس بزرگ انجام پذیر هستند ، ایجاب میکنند ، یا اصلاً بشیوهی سرمایه داری انجام نمیشوند ، مانند جاده های کانالها و غیره که بخرچ شهرستان یا دولت ساخته میشوند (چنانچه از لحاظ نیروی کار مورد توجه قرار دهیم ، در زمانهای قدیم تر این امور اغلب بوسیله ی بیگاری انجام میگرفت) ، و یاقط بخش بسیار کوچکی از این محصولات ، که تولیدشان مستلزم کار - دوره ی درازی است ، بوسیله ی دارائی خود سرمایه دار ساخته میشود . چنانکه مثلاً در مورد خانه سازی ، شخصی که خانه برای او ساخته میشود جزء به جزء ، مبالغی به متصدی ساختمان میپردازد . بنابراین شخص منزه در واقع قیمت خانه را قسط قسط ، بمیزانی که روند تولید آن پیش میرود ، میپردازد . لیکن در عصر سرمایه داری پیش رفته ، که از یکسو سرمایه های عظیم در دست عده ای محدود تمرکز یافته است و از سوی دیگر در کنار تک سرمایه داران ، سرمایه دار شراکتی (شرکتهای سهامی) وارد میدان میشود و در عین حال سیستم اعتباری گسترش می یابد ، سرمایه دار متصدی خانه سازی فقط بطور استثنائی بر حسب سفارش برای افراد خصوصی خانه میسازد . متصدی منزه این کار را پیشمی خود ساخته است که رده هائی از عمارات یا یک محله ی شهر را برای بازار بسازد ، همچنانکه برخی دیگر از سرمایه داران ، بمثابه مقاطعه کار ، ساختمان راه آهن را پیشمی خویش قرار میدهند .

اظهارات یک متصدی خانه ساز در برابر کمیته ی بانک بسال ۱۸۵۷ نشان میدهد که تولید سرمایه داری در مورد صنعت خانه سازی شهر لندن چه تحولی بوجود آورده است . وی گفته است که در دوران جوانی اش خانه ها غالباً بر حسب سفارش ساخته میشدند و قیمت بر حسب مراحل معینی از انجام کار ، ضمن ساختمان قسط گونه به متصدی پرداخت میگردد . بقصد سود بازی خیلی کم ساخته میشد . بطور کلی متصدیان فقط بملاحظه ی اینکه کارگران خویش را منظم مشغول داشته و جمعا نگاه دارند به این قبیل اقدامات تن میدادند . ولی از چهل سال پیش همه چیز تغییر کرده است . ساختمان سفارشی بسیار کم انجام میگردد . هرگاه کسی خانه ای لازم داشته باشد از میان خانه هائی جستجو میکند که بنا بر سود بازی ساخته شده یا در حال ساختمان است . متصدی دیگر برای مشتری کار نمیکند ، بلکه برای بازار میسازد . متصدی خانه ساز کاملاً مانند هر صاحب صنعت دیگر مجبور است کالای آماده و پرداخته در بازار داشته باشد . در حالیکه سابقاً یک متصدی شاید بیش از سه یا چهار خانه برای سود بازی در دست ساختمان نداشته ، اکنون مجبور است قطعه زمین وسیعتری را خریداری کند (یعنی چنانکه در کشورهای قاره مصطلح است زمینی را اغلب برای ۹۹ سال اجاره نماید) ، و در روی آن صد تا ۲۰۰ خانه بسازد و به تصدی اموری اقدام نماید که از بیست تا پنجاه بار فزون بر دارائی شخصی او است . تنخواه - مایه از راه رهن گذارن بها تدارک میشود ، و بمیزانسی که

ساختمان تك خانه هاي شرفت ميگردد پول در اختيار متدعي قرار ميگيرد . هرگاه بحراني درگيرد كسه پرداخت اقساط ببيمانه را متوقف سازد ، آنگاه معمولاً مجموع كار مورد تدعي بهم ميخورد . در سه مرتبه حالات خانه ها در انتظار روزگاري بهتر ناتمام ميمانند و در بدترين موارد بنزرچگي حراج مي افتند و به نصف قيمت تصفيه ميشوند . در روزگار كموني ديگر هيچ متدعي نتي نميتواند بدون آنكه سود بيازانه ساختمان كند از پس كار خود برآيد . تازه سودي كه در خود ساختمان حاصل ميشود بسيار حقير است . سود اساسي از ترقى بهرهي مالكانه و از انتخاب و استفاد هي زيركانه از زمين مورد ساختمان بدست مسي آيد . برپايهي همين سود بازي و پيش بيني روي تقاضاي خانه است كه تقريباً تمام بلگر اويا و تي بهورنيا ■ و نيز هزاران ويلاي كنارلندن ساخته شده است . (خلاصه شده از روي :

" Report from the Select Committee on Bank : Acts ", Part I, 1857, Evidence, Fragen 5413-5418, 5435-5436).

انجام اموري كه مستلزم كرد دوره اي طولاني و بمقياسي بزرگ هستند هنگامي كاملاً در حيطه ي توليد سرمايه داري قرار ميگيرند كه تمرکز سرمايه بدرجه ي بسيار با اهميتي رسيده باشد و از سوي ديگر گسترش سيستم اعتباري و وسائل آساني را در اختيار سرمايه دار ميگذارد تا بجاي سرمايه ي ويژه ي خوش سرمايه ي غروراً پيش ريز نمايد و لذا نيز آنرا بخطراندازد . اين نكته بخودي خود معلوم است كه خواه سرمايه ي پيش ريخته در توليد به خود سرمايه گذار تعلق داشته باشد خواه بغيره در سرعت واگردد و زمان واگرد هي تاثير است .

اوضاع و احوالي از قبيل همكاري ، تقسيم كار ، بكار بردن ماشين آلات ، كه محصول انفرادي هر روزانه ي كار را افزايش ميدهند ، در عين حال موجب كوتاه گشتن كار - دوره ي آن اعمال توليدي نسي ميگردند كه بهم وابسته اند . بدينسان است كه استعمال ماشين آلات ، زمان خانه سازي و پسل سازي و غيره را كوتاه ميگردد . ماشين هاي درون و خرمن كوب و غيره ، كار - دوره ي لازم را براي تبديل كند م رسیده به كالاي آماده كوتاه ميكنند . پيشرفت كشتي سازي موجب ميشود كه زمان واگرد سرمايه - اي كه در حمل و نقل دريائي گذاشته شده در نتيجه ي ازياد سرعت كوتاه تر گردد . معذلك ايمن بهمازنها كه موجب كوتاه گشتن كار - دوره ميشوند و لذا مدتي را كه براي پيش ريز سرمايه ي گسر دان ضرورت است كوتاه ميسازند ، غالباً با ازياد سرمايه گذاري در مورد سرمايه ي استوار بستگي دارند . از سوي ديگر ممكن است در رشته هاي معين تنها از راه گسترش همكاري ، كار - دوره كوتاه گردد . از جمله آماد سازي راه آهني را ميتوان بدين وسيله كوتاه ساخت كه سياه بزرگي از كارگران را بهاي كار آورد و لذا ساختمان را مكاناً از چند جانب آغاز نمود . در اين مورد ، زمان واگرد از راه نو سرمايه ي پيش ريخته كوتاه ميشود . آنگاه ضرور ميگردد كه وسائل توليد بيشتر و نيروي كار زياد تری تحت فرمان سرمايه دار گردآيند .

بنابراين اگر كوتاه گشتن كار - دوره ، غالباً با افزايش سرمايه اي كه در ازا مدت كوتاه شده پيش ريز ميشود بستگي دارد بنحويكه به نسبت كوتاه شدن زمان پيش ريخت ، حجم سرمايه ي پيش ريخته بزرگتر ميگردد - آنگاه لازم است در اينجا ياد آوري شود كه ، صرف نظر از حجم موجود سرمايه ي اجتماعي ، اين مسئله پيش مي آيد كه تا چه درجه وسائل توليد و وسائل معيشت و يا تسلط بر آنها ، پراكنده هستند و يادردست سرمايه داران خصوصي جمع شده اند . بد يگر سخن اين مسئله مطرح ميشود كه تمرکز سرمايه بچه حدي از وسعت خود رسیده است . تا آن اندازه كه اعتبار ، موجب تمرکز سرمايه در دست واحد ي ميشود . اين تمرکز را ترحيم ميگردد بر آن مي افزايد ، ب كوتاه گشتن كار -

■ Belgravia ، محله اي از شهرلندن
 ■ Tyburnia ، محله اي از شهرلندن

دوره و لذا به کوتاهی زمان واگرد کمک میکند .

در رشته هائی از تولید که کار - دوره ، خواه متصل و خواه منفصل ، منوط بشرايط مشخص طبيعى است ، هيچگونه کوتاه سازی با وسائلى که فوق ذکر شد نمیتواند انجام پذير گردد .
" اصطلاح واگرد سريعتتر ، نمیتواند در مورد دروى غله بشارود ، زيراد راين مورد تنها يك واگرد در سال امکان پذيراست و بس . اما در مورد دام کافی است اين سؤال را طرح نمود : چگونه ميتوان واگرد گوسفند هاى دو ساله و سه ساله و گاوهاى چهار و پنجساله را تسريح نمود ؟ "

(W. Walter Good: "Political, Agricultural, and Commercial Fallacies", London 1866, P. 325).

ضرورت زودتر تدارك نمودن پول نقد (مثلا برای پرداخت تعهدات ثابت مانند ماليات هاه ، بهر هى مالکانه و غيره) اين مسئله را بدینسان حل میکند که مثلا دام پيش از آنکه از لحاظ اقتصادى به سن عادى برسد بزبان بزرگ کشاورزى فروخته میشود یا کشتار میگردد . اين عمل سرانجام ترقى بهای گوشت را پيش مى آورد .

" کسانیکه در گذشته بطور عمد ، دام پرورى پيشه ساخته بودند و در تابستان چراگاههاى کت نشين هاى مرکزی و در زمستان اصطبل هاى کت نشين هاى خاورى را اشغال میکردند در اثر نوسانات بهای غلات چنان زمین خورد ، اندک اکنون خرسندند ميتوانند از ترقى قيمت کره و پنير بهره مند گردند . اينان هر هفته کره خود را با بازار مى آورند تا بتوانند هزینه هاى جارى را جبران نمایند . در برابر پنير بيعانه هائی از یکفر دلال دريافت میکنند که وی بحض انتقال پذير بودن پنير در پى آن مى آيد و طبيعى است که قيمت خود را تحمیل میکند . نظر به اين جهات و نیز از آنرو که اصول اقتصاد سياسى بر کشاورزى حکومت میکند ، گوساله هاى که سابقا از مناطق توليد شهر برای پرورش به جنوب مى آمدند اکنون دسته دسته قربانى میشوند ، واکثرا در حالیکه حتى پيش از هشت تا ده روز از عمر آنها نگذرد به کشتارگاههاى بیرنگام ، منچستر ، لیورپول و ديگر شهرهاى بزرگ همسايه گسيل میکنند . چنانچه بعکس ، جو از ماليات معاف ميشود آنگاه فارمداران نه تنها سود بيشتري ميبردند و ميتوانستند دامهاى جوان خویش را تا وقتیکه بزرگتر و پروارتر ميشدند نگاهدارند ، بلکه در آنصورت برای کسانی که ماده گاو نداشتند اين امکان پيدا ميشد که از جو بجای شیر برای پرورش گوساله ها استفاده کنند ، و از اين کمبود وحشت انگيز دام جوان امروزی نیز بطور عمد جلوكيرى ميشد . هنگامیکه اکنون به اين مردم بى پاتوصيه ميشود به پرورش گوساله برخيزند چنين پساسخ میدهند : ما بخوبى ميدانيم که پرورش با شیر سود آور است ولی اولاً ما بايد در اينراه پول بگذاريم و اين از امکان ما خارج است و ثانياً ما بايد مدت درازى انتظار بکشيم تا آنکه پول خود را بازيابيم در صورتیکه با صنعت لهنیات ماغورا به پول خود ميرسيم " (همانجا ، صفحات ۱۱ و ۱۲) .

وقتی طولانى گشتن واگرد ، چنين نتایجى را برای خرده فارمداران انگلیسى بهار مى آورد ، آنگاه اختلالاتی که ميتواند در نتیجهى همین امر نزد خرده دهقانان قارهى اروپا بروز کند به آسانى درک میشود .

به نسبت طول کار - دوره و لذا بر حسب مدت زمانى که تا حاضر شدن کالاهاى قابل دوران لازم است ، جزء ارزشى که سرمايى استوار قشر قشر به محصول منتقل میکند آنهاشته میشود و رجعت اين جزء ارزشى پناه خير مى افتد . ولی اين تاخير مخارج جدیدى را از نيازات سرمايى استوار ايجاب نمیکند . خواه عوض فرسایش ماشين آلات آهسته تر و خواه تندتر بصورت پول برگردد ، عمل

ماشینها در روند تولید ادامه دارد . ولی در مورد سرمایه‌ی گردان وضع طور دیگر است . نه تنها لازم است که در ارتباط با طول مدت کار - دوره ، برای زمانی دراز سرمایه راکد بماند ، بلکه پیوسته ضرور است که بابت دستمزد ، مواد خام و مواد کمکی سرمایه‌ی نو پیش ریز شود . بنابراین تا خرید بازگشت نسبت به این دو مورد ، تاثير مختلفی دارد . اعم از اینکه بازگشت آهسته تر یا تند تر باشد سرمایه‌ی استوار به عمل خود ادامه میدهد . ولی بعکس بهنگام تاخیر در بازگشت ، سرمایه‌ی گردان تساء ثور ناپذیری خود را آشکارا از دست میدهد که بشکل فراورده‌ی فروش نرفته یا ناآماده و غیر قابل فروش بجای مانده است و سرمایه‌ی الحاقی‌ش برای نوسازی شکل جنسی آن موجود نیست .

" در حالیکه دهقان دارد از گرسنگی میمیرد ، دامهای وی فریه می‌شوند . باران به انسدازه ی کافی باریده است و چراگاهها سبز و خرم اند . دهقان هندی در کارگاه و فریه خویش از گرسنگی خواهد مرد . دستوره‌ای خرافی نسبت به فرد ، نمود بیرحمانه‌ای دارند ولی پاسدار جامعه اند . حفظ دامهای کار ادامه‌ی کشاورزی و لذا منابع بقا ، زندگی و ثروت راتا مینمیکند . شاید این امر خشن و اندوهبار باشد ولی واقعیت اینست که در هندوستان جانشین آدم ، را آسانتر از يك گاو میتوان یافت . " ("Return, East India. Madras and Orissa Famine" Nr.4, P.44)

در اینجا جمله‌ای از ماناوا - دارما - ساسترا (فصل دهم فرگرد ۶۲) را برای مقایسه
سی آوریم :
 " جان باختن بی پاداش در راه رهائی يك رهبان یا يك گاو . . . میتواند آموزش جاویدان این دوده‌های پست تخمه راتا مینکند " . . .

بدیهی است نمیتوان پیش از پایان یا قتن پنج سالگی حیوان پنج ساله‌ای را تحویل داد . ولی آنچه که تا حدود معینی امکان پذیر است اینست که میتوان از راه تغیر در شیوه‌های پرور بندی ، دامهایی را در مدت کوتاهی برای نیاز مورد نظر آماده ساخت . این کاری است که از جمله بوسیله‌ی بیک ول انجام شده است . سابقاً گوسفندان انگلیسی ، همچنانکه هنوز در ۱۸۵۵ در فرانسه مرسوم است ، پیش از آنکه به چهار سالگی یا پنج سالگی برسند آماده‌ی کشتار نبودند . بنابراین ما هم مرسوم بیک ول يك گوسفند یکساله را میتوان پرور ساخت و در هر حال پیش از سر رسیدن دو سالگی رشد آن کامل میشود . بوسیله‌ی يك دام گزینی ما عرانه ، بیک ول فارمدار دیشلی کرنج ، استخوان بندی گوسفندان را به حد اقلی که برای زندگی آنان ضرورت دارد تقلیل میداد . گوسفندان بنام گوسفندان نیولای مستترس ، خوانده میشدند .

" دامپرور اکنون میتواند در همان مدتی که سابقاً برای پرور بندی يك گوسفند لازم است گوسفند ببار تحویل دهد و آنها هم بصورتی که گوسفند های مزبور از لحاظ رشد قسمت های گوشت خیز خود فریه تر و بزرگتر هستند . تقریباً تمام وزن آنها گوشت خالص است ."

MANAVA - Dharma - Sastra - مجموعه‌ی قوانین باستانی هند که از جانب برهمنان برای تنظیم آداب مذهبی و وظایف و موازین مشخص زندگی کاستها و مناسبات میان آنان گرد آمده است . این کتاب راهندان به مانو ، که بر حسب سنت هند جد اعلا ی انسان شمرده میشود نسبت میدهند و بهمین جهت مجموعه‌ی قوانین مانو نام گرفته است .

یعنی برای کاست پاریاها آموزش ابدی ببار آورد .
 Bakwell, Robert (۱۷۲۵ - ۱۷۹۵) - کشاورز و دامپرور انگلیسی ، مبتکر شیوه‌ی جدیدی در مورد انتخاب و پرورش دام .

Dishley Grange *****
 New Leicesters *****

اسلوبهایی که کار - دوره شاراکوتاه مینمایند در رشته های گوناگون صنعت فقط بد رجات بسیار متفاوت قابل اعمال هستند و تفاوتهایی را که از لحاظ مدت میان کار - دوره های گوناگون وجود دارد جبران نمیکند. برای اینکه در حدود مثالهایی که اختیار کرده ایم باقی بمانیم میگوئیم که ممکن است از راه بکارانداختن ماشین افزار های تازه کار - دوره ای که برای ساخت یک لوکوموتیف لازم است بطور مطلق کوتاه گردد. ولی باین وجود اگر در نتیجهی بهبود روند ریسندگی، محصولی که روزانه یا هفتگی تحویل میشود بمراتب سریعتر افزایش یابد آنگاه در مقایسه باریسندگی که طول کار - دوره ی ماشین سازی بطور نسبی زیاد تر خواهد بود.

فصل سیزدهم

زمان تولید

زمان کار همواره زمان تولید است یعنی زمانی است که در اثنای آن سرمایه به محیط تولید رانده شده است. ولی عکس این حکم همیشه صادق نیست، یعنی تمام مدتی که طی آن سرمایه در روند تولید قرار دارد به این جهت ضرورتاً زمان کار نیست.

در اینجا سخن بر سر گسست های روند کار که ناشی از مرزهای طبیعی خود نیروی کار هستند در میان نیست. با اینکه نشان داده شد همین اوضاع و احوال ساده که موجب میشوند سرمایه ای استوار، اینبیم کارخانه، ماشین آلات و غیره، در اثنای توقف های روند کار بی استفاده بمانند، تاچه اندازه یکی از جهات تطویل غیر طبیعی روند کار و دراز شدن کار روزانه و شبانه هستند. در اینجا سخن بر سر گسیختگی نمی است که مستقل از طول روند کار است و با ماهیت محصول و بار آوردن خود آن ملازمه دارد. به این معنی که طی بار آوردن محصول، محصول کار باید برای مدت کمابیش طولانی تحت تا - ثیر روند های طبیعی قرار گیرد و تغییرات فیزیکی، شیمیایی، فیزیولوژیکی را از سر بگذراند و در این مدت روند کار تماماً یا قسماً معلق گردد.

چنین است که شراب پس از بیرون آمدن از زیر چرخشت باید مدت تخمیر را از سر بگذراند و سپس از نو مدت دیگری بماند تا بیدرجهی معینی از کمال برسد. در بسیاری از رشته های صنعت مانند کوزه گری، محصول باید تحت شرایط مشخصی قرار گیرد تا خاصیت شیمیایی خود را از دست بدهد. کشت زمستانی کند شاید تا رسیدن نه ماه وقت لازم داشته باشد. در فاصله ی میان کشت و هنگام درو روند کار تقریباً بطور کامل متوقف است. در چوب پروری پس از آنکه درخت نشانی و آماد کاری مقدامتی لازم برای انجام آن پایان یافته، آنگاه تا زمانی که کشت به محصول آماده ای مبدل گردد شاید یکمد سال وقت لازم آید. در اثنای تمام این مدت کشت مزبور فقط به انجام نارنستها بسیار ناچیزی نیاز دارد.

در همی این موارد طی قسمت اعظم زمان تولید، کار الحاقی جز به صورت گاهگاهی پیوست نمیشود. حالتی که در فصل پیشین ذکر شد درباره ی ضرورت پیوند سرمایه ی الحاقی و کار به سرمایه ای که قبلاً در روند تولید گذارده شده است، در اینجا فقط طی گسیختگی های کمابیش دراز مدتی و نوع پیدا میکند. بنابراین در تمام این موارد، زمان تولید سرمایه ی پیش ریخته از دو هنگام ترکیب میشود: یگ هنگام است که طی آن سرمایه در روند کار قرار دارد، هنگام دوم عبارت از مدتی است که شکل وجودی سرمایه - یعنی شکل محصول ناتمام - به عمل روند های طبیعی و انذار گردیده است بدون آنکه خود در روند کار واقع باشد. این امر که گاه باشد و فاصله ی زمانی مزبور باید یکدینرتلاقی کنند یا در شم فرو روند،

فصل سیزدهم

زمان تولید

زمان کار همواره زمان تولید است یعنی زمانی است که در اثنای آن سرمایه به محیط تولید رانده شده است. ولی عکس این حکم همیشه صادق نیست، یعنی تمام مدتی که طی آن سرمایه در روند تولید قرار دارد به این جهت ضرورتاً زمان کار نیست.

در اینجا سخن بر سر گسست‌های روند کار که ناشی از مرزهای طبیعی خود نیروی کار هستند در میان نیست. با اینکه نشان داده شد همین اوضاع و احوال ساده که موجب میشوند سرمایه‌ی استوار، ابنیه‌ی کارخانه، ماشین‌آلات و غیره، در اثنای توقف‌های روند کار بی‌استفاده بمانند، تا چه اندازه یکی از جهات تطویل غیر طبیعی روند کار و دراز شدن کار روزانه و شبانه هستند. در اینجا سخن بر سر گسیختگی‌ئی است که مستقل از طول روند کار است و با ماهیت محصول و بار آوردن خود آن ملازمه دارد به این معنی که طی بار آوردن محصول، محصول کار باید برای مدت کمابیش طولانی تحت تأثیر روند‌های طبیعی قرار گیرد و تغییرات فیزیکی، شیمیایی، نهمیولوژیکی را از سر بگذراند و در این مدت روند کار تماماً یا قسماً معلق گردد.

چنین است که شراب پس از بیرون آمدن از زیر چرخش باید مدت تخمیر را از سر بگذراند و سپس از نو مدت دیگری بماند تا بدرجه‌ی معینی از کمال برسد. در بسیاری از رشته‌های صنعت مانند کوزه‌گری، محصول باید تحت شرایط مشخصی قرار گیرد تا خاصیت شیمیایی خود را از دست بدهد. کشت زمستانی گندم شاید تا رسیدن نه ماه وقت لازم داشته باشد. در فاصله‌ی میان کشت و هنگام درو روند کار تقریباً بطور کامل متوقف است. در چوب‌پروری پس از آنکه درخت نشانی و آمادگی مقدّماتی لازم برای انجام آن پایان یافته‌اند نگاه تا زمانی که کشت به محصول آماده‌ای مبدل گردد و شاید یکمد سال وقت لازم آید. در اثنای تمام این مدت کشت مزبور فقط به انجام نارسهتا بسیار ناچیزی نیاز دارد.

در همی این موارد طی قسمت اعظم زمان تولید، کار الحاقی جز به صورت گاهگاهی پیوست نمی‌شود. حالتی که در فصل پیشین ذکر شد درباره‌ی ضرورت پیوند سرمایه‌ی الحاقی و کار به سرمایه‌ای که قبلاً در روند تولید گذارده شده است، در اینجا فقط طی گسیختگی‌های کمابیش دراز مدتی و نوع پیدا می‌کند. بنابراین در تمام این موارد، زمان تولید سرمایه‌ی پیش ریخته از دو هنگام ترکیب می‌شود: یک هنگام است که طی آن سرمایه در روند کار قرار دارد، هنگام دوم عبارت از مدتی است که شکل وجودی سرمایه — یعنی شکل محصول ناتمام — به عمل روند‌های طبیعی و انذار گردیده است بدون آنکه خود در روند کار واقع باشد. این امر که گاه باشد و گاه نباشد، زمانی مزبور باید یکدیگر تلاقی کنند یا در هم فرو روند.

تغییری در اصل مسئله نمیدهد. در اینجا کار - دوره و تولید - دوره باید یکدیگر انطباق ندارند. تولید - دوره بزرگتر از کار - دوره است. ولی فقط پس از پخت سرگذاشتن تولید - دوره است که محصول آماده و رسیده میشود و لذا از شکل سرمایهای با آرو قابل تبدیل به شکل کالا - سرمایه است. بنا بر این بر حسب طول زمان تولیدی که از زمان کار ترکیب نشده است زمان واگرد سرمایه نیز درازتر میگردد. آنجا که فزونی زمان تولید بر زمان کار از قوانین طبیعی است که یکبار برای همیشه داده شده است ناسازی نمیشود. مانند رسیدگی گندم، نمو بلوط و غیره. اغلب ممکن است زمان واگرد از راه کوتاه ساختن مصنوعی زمان تولید کمابیش کوتاه گردد. چنین است هنگامیکه در مورد رخت شویی سفید سازی شیمیائی جانشین سفید سازی صحرائی گردید و دستگاههای خشک کن موثرتر در روند خشک کاری وارد شد. همچنین است در دبستانی که طبق اسلوب قدیم نفوذ جوهر مارو در پوستهای مورد دغ شش تا ۱۸ ماه وقت میخواست، در صورتیکه با اسلوب جدید و بکار بردن تلمهی هوائی فقط یکماه و نیم تا دو ماه وقت لازم است. (J.G.Courcelle - Seneuil, "Traité théorique et pratique des entreprises industrielles etc." Paris 1857, 2^e édition, P, 49).

تولید آهن، به ویژه تبدیل آهن خام به فولاد طی صد سال اخیر، پس از کشف چدن پالائی (پودلاژ) در اسلوب بسمر و شیوه های تازه تری که بعد از آن در این صنعت بکار میروند، شگفت آورترین نمونه ی کوتاه سازی مصنوعی را در مورد زمان ساد می تولیدی که پراز روند های طبیعی بودید ست میدهد. زمان تولید به نسبت عظیمی کوتاه گردید ولی بهمان نسبت نیز مقدار هزینه های سرمایهای استوار بزرگتر شد. صنعت امریکائی قالب کش سازی نمونه ی ویژه ای در مورد انحراف زمان تولید از زمان کار بسد ست میدهد. در این مورد قسمت بزرگی از برجهای از آنجانشینی میشود که چوب باید برای خشک شدن ۱۸ ماه بماند تا قالبهای آماده جمع نشوند و تغییر شکل ندهند. طی این مدت چوب هیچگونه روند کار دیگری را از سر نمیگذراند. بنا بر این زمان واگرد سرمایهای نهاد، نه تنها بسته به زمان کاری است که برای ساختن خود قالبها لازم است، بلکه بامدتی نیز که سرمایه برای خشک شدن چوب بیکار مانده است ملازمه دارد. چوب ۱۸ ماه در روند تولید قرار ارد پیش از آنکه بتواند در روند کار بمعنای خاص وارد گردد. این مثال در عین حال نشان میدهد چگونه زمانهای واگرد مربوط به اجزاء مختلفی کل سرمایهای گردان، میتوانند در نتیجهی اوضاع و احوالی که از درون محیط دوران برنخاسته، بلکه ناشی از روند تولید هستند متفاوت گردند.

به ویژه در کشاورزی است که تفاوت میان زمان تولید و زمان کار با وضوح نمایان میگردد. در اقلیمهای معتدل ما زمین سالانه یکبار گندم بباری آورد. کوتاهی یاد رازی دوری تولید (که در مورد کشت زمستانی بطور متوسط ۹ ماه است) خود نیز وابسته به تناوب سالهای خوب و بد است و لذا دقیقاً از پیش، آنچنانکه در صنعت بمعنای خاص امکان پذیر است، قابل تعیین و کنترل نیست. تنها محصولات فرعی از قبیل شیر، پنیر و غیره منظم با فواصل نزدیک تولید پذیر قابل فروش هستند. در مقابل، زمان کار بفرارترین نموده میشود:

"در مناطق مختلفی آلمان، بنا بر عوامل اقلیمی و شرایط موثر دیگر، میتوان تعداد روزهای کار را در مورد سه دوری عمده ی کار بشرح زیر تخمین زد: برای موسم بهار از میانه ی مارس یا آغاز آوریل

tanin, Gerbsäure ■

Puddlage - اسلوبی که بوسیله ی تفته ساختن در کوره های تابشی و فضای اکسید دار، چدن

را به آهن تبدیل میکنند.

Bessemer, Sir Henry (۱۸۱۳ - ۱۸۹۸) - مهندس و شیمی دان انگلیسی ■■■

تا میانه‌ی ماه مه، از ۵۰ تا ۶۰ روزه برای موسم تابستان از آغاز ژوئن تا پایان اوت، از ۶۵ تا ۸۰ روزه و برای موسم پائیز از آغاز سپتامبر تا پایان اکتبر یا میانه و پایان نوامبر، از ۵۵ تا ۷۵ روزانه‌ی کار. برای زمستان فقط کارهای ویژه‌ای که مناسب این فصل هستند، مانند حمل و نقل کود و چوب و بازاریابی و حمل مصالح ساختمانی و غیره، باید در نظر گرفته شود.

(F. Kirchhof, "Handbuch der landwirtschaftlichen Betriebslehre", Dessau 1852, S. 160).

بنابراین هر قدر اقلیم نامساعدتر است بهمان اندازه کار - دوره‌ی کشاورزی فشرده‌تر و لذا صرف سرمایه و کار بافاصله‌ی زمانی کوتاهی محدود میگردد. بعنوان مثال روسیه، در برخی از نواحی شمالی این کشور کار زراعتی تنها در مدت ۱۳۰ تا ۱۵۰ روز در سال امکان پذیر است. از اینرو میتوان پی برد که اگر ۵۰ میلیون از ۶۵ میلیون نفر ساکنین بخش اروپائی روسیه در مدت شش یا هشت ماه زمستان را که هرگونه کار زراعتی ناآزیر باید قطع شود بی‌کار بمانندند، چه زبانی را روسیه باید تحمل میکرد. علاوه بر ۲۰۰۰۰۰ دهقانی که در ۱۰۵۰۰ کارخانه‌ی روسیه کار میکنند، همه جادرد هات صنعت هسای خانگی ویژه‌ای گسترش یافته‌اند. بدینسان روستاهائی هستند که در آنجا تمام دهقانان نسلی پس از دیگری نساج، دباغ، کفشدوز، چلنگر، چاقوساز و غیر از آن‌اند. بویژه این پدیده در استانهای مسکو، ولادیمیر، کالوگا، کوستروما و پترزبورگ دیده میشود. ضمناً بگوئیم که این صنعت خانگی مدتی است مجبور شده است بیش از پیش در خدمت تولید سرمایه‌داری قرار گیرد. مثلاً بافندگان تار و پود را یا مستقیماً از بازرگانان دریافت میکنند یا آنها را بایادریانی دلان بدست می‌آورند.

(خلاصه شده از روی: "Reports by H.M. Secretaries of Embassy and Legation, on the Manufactures, Commerce etc." Nr. 8, 1865, P. 86, 87).

اینجا دیده میشود چگونه جدائی میان تولید - دوره و کار - دوره، (که این آخری فقط جزئی از اولی را تشکیل میدهد) * * * پایه‌ی طبیعی همبستگی میان کشاورزی و صنعت فرعی روستائی قرار میگردد و نیز چگونه صنعت فرعی روستائی بنوعی خودزمینه‌ای برای سرمایه‌دار فراهم میسازد که بدو بسورت بازرگان در درون آن بخزد. سپس آنگاه که تولید سرمایه‌داری جدائی میان مانوفاکتور و کشاورزی را بسانان میرساند، کارگر کشاورزی پیش از پیش به اشتغال فرعی وابسته میشود که صرفاً جنبه‌ی تصادفی دارد و از آنجهت وضع او بدتر از پیش میگردد. چنانکه بعداً خواهیم دید، برای سرمایه‌همی تفاوت - هائی که در واگرد وجود دارد با هم پایا میشوند. ولی برای کارگر چنین نیست.

در حالیکه در اغلب رشته‌های صنعت بمعنای خاص، در معدن و حمل و نقل و غیره، امور بنگاه‌داری حرکت منظمی است، زمان کار از آغاز تا انجام سال تنظیم شده است و هزینه‌های نیز که در روند گردش روزانه‌ی سرمایه وارد هستند، در صورتیکه از نوسانات قیمت‌ها و اختلال کسب و کار و غیره بمناباه گسیختگی‌های غیرعادی صرف نظر شود، بطور منظم توزیع میشوند و همچنین در حالیکه بازرز سرمایه‌ی گردان یا تجدید آن نیز در جریان سال، چنانچه شرایط بازار ثابت بماند، بسسه دوره‌های منظمی تقسیم میگردد. بعکس در سرمایه‌گذاریهائی که در عرصه‌ی آن زمان کار فقط جزئی از زمان تولید را تشکیل میدهد طی دوره‌های مختلفی سال بزرگترین نایکسانی‌ها در مورد هزینه‌های مربوط به سرمایه‌ی گردان روی میدهد. در صورتیکه بازرز * * * فقط در ارتباط با زمانی که شرایط طبیعی تعیین میکنند یکجا انجام میگردد. بنابراین در این موارد با وجود یکسان بودن اهمیت کسب و کاری معنی با وجود برابری مقدار سرمایه‌ی گردانی که پیش ریز میشود، باید سرمایه‌ی مزبور یکباره یا حجم بزرگتر و

* * * مترجم بمنظور آسانتر کردن عبارت، جملگی معترضی فوق را میان دو هلال قرار داده است.

* * * توجه خواننده را به این نکته جلب میکنیم که مقصود از بازرز که ما آنرا در برابر

برای مدت طولانی تری نسبت به بنگاههایی که دارای کار - دوره های مداوم هستند و پیش ریزشود . در این موارد عمر سرمایه استوار نیز نسبت به زمانی که واقعا بطور بارآور مورد استفاده قرار میگیرد تفاوت بارزتری پیدا میکند . بدیهی است با تفاوت میان زمان کار و زمان تولید ، زمان بهره مندی از سرمایه استواری که بکار گرفته شده است نیز برای مدت طولانی تریا کوتاهتری پیوسته گسیخته میشود ، چنانکه مثلا در کشاورزی چنین گسست هایی در مورد دام کار ، ابزارها و ماشین آلات بروز میکند . تا آنجا که این سرمایه استوار عمارت از دام کاراست ، پیوسته لازم میشود همان یا تقریبا همان هزینه های علوفه و غیره ای که در زمان فعالیت آنها صرف میشد انجام گیرد . عدم استفاده از وسائل کار غیر زنده ارزش گاهی معینی را ایجاد میکند . بنابراین در موارد منور بطور کلی محصول گرانتر تمام میشود زیرا ارزش دهی به محصول نه بر حسب زمانی که سرمایه استوار کار میکند بلکه بر پایه زمانی که سرمایه منور ارزش از دست میدهد محاسبه میشود . در این قبیل رشته های تولید بیکار ماندن سرمایه استوار ، چه همراه با هزینه های جاری باشد یا نباشد ، خود یکی از شرایط عادی بهره مندی از آنهاست همانطور که مثلا در جریان ریستندگی هدر رفتن مقداری پنبه عادی است . همچنین در همه ی روند های کاری که در شرایط فنی عادی انجام میگیرند ، صرف شدن غیر بارآور و اجتناب ناپذیرنسر و ی کارمانند مصرف بارآور آن بحساب می آید . هر بهسازی که موجب تقلیل مصرف غیرمولد وسائل کار و مواد خام و نیروی کار گردد ، ارزش محصول رانیز پائین می آورد .

در کشاورزی هر دو ی این حالات ، یعنی درازی مدت کار - دوره و تفاوت بزرگ میان زمان کار و زمان تولید ، بایکدیگر تعلق میشوند . هوجس کین در این مورد بدستی متذکر میشود :
 " تفاوت میان زمانی که (با اینکه وی اینجا فرقی میان زمان کار و زمان تولید نمیگذارد) لازم است تا محصول کشاورزی آماده شود و نیز در دیگر رشته های کار و عملت عده ای وابستگی بزرگ کشاورزان است . اینان نمیتوانند کالای خود را در زمانی کوتاهتر از تکمال بیابار آورند . طی تمام این فاصله ی زمانی کشاورزان مجبورند از کفشدوز ، خیاط ، آهنگر ، عرابه ساز و تولید کنندگان گوناگون دیگر که محصولانشان مورد نیاز است و در چند روز یا چند هفته مهیا میشوند ، نسیم بگیرند . در نتیجه ی این اوضاع و احوال طبیعی و در اثر ترقی سریع تحول در رشته های دیگر کار است که زمینداران ، آنها تیکه زمینهای سرتاسر پادشاهی را به انحصار خود در آورده اند و با اینکه انحصار قانونگذاری رانیز بخود تخصیص داده اند اماکن آنرا ندارند که خود ، خدمتگذاران خویش و فرماداران را از سرنوشت وابسته ترین افراد کشور برهانند ."

(Thomas Hodgskin, " Popular Political Economy", London

1827, P. 147. Note).

کلیمی اسلوبهایی که بوسیله ی آن در کشاورزی میکوشند از یکسو هزینه های مربوط به دستمز و وسائل کار را بطور یکسان به تمام سال تقسیم نمایند و از سوی دیگر زمان واگرد را کوتاهتر کنند ، بدینسان که محصولات متنوع تری تولید نموده و بدست آوردن چندین محصول را در جریان سال امکان پذیر سازند و مستلزم آنست که سرمایه گردان پیش ریخته در تولید یعنی دستمز و کود و بذر و غیره

بقوه ی زیر نویس صفحه ی قبل :

لغت آلمانی Rückfluss و فرانسوی Retour اختیار کرده ایم ، واگرد سرمایه نیست بلکه غرض از آن تجدید منظم یا غیر منظم سرمایه گردان (مواد خام ، دستمز ، مواد کمی و غیره) طی ر و نسد مداوم تولید است . بهمین جهت است که مترجم برای جلوگیری از ابهام ، کلمه بازیز را به برگشت و امثال آن ترجیح داده است .

Hodgskin, Thomas - درباره ی این اقتصاد دان انگلیسی هوادار مواضع پرولتری -

زیر نویس صفحه ی ۳۳۲ جلد اول ترجمه ی فارسی سرمایه مراجعه کنید .

بزرگتر گردد . چنین است هنگامی که کشت سه ساله‌ی آیش دار را با کشت متناوب بی آیش عوض میکنند . همچنین است در مورد آنچه که در فلاندر \equiv زراعت زرجلی \equiv خوانده میشود .
 "در زراعت زرجلی رستی هائی که دارای ریشه های سودمند هستند مورد استفاده قرار میگیرند . در همان مزرعه بدو اکتد م ، کتان و منداب $\equiv \equiv \equiv$ که مورد نیاز انسان است کاشته میشود و پس از حاصل برداری گیاه های ریشه دار که بدرد نگاهداری دام میخورند کشت میگردند . این شیوه که امکان میدهد دامهای شاخدار پیوسته در طولیله بمانند موجب انباشته شدن مقدار قابل توجهی از کود میشود و بدینسان بصورت محوری برای زراعت تناوبی درمی آید . بیش از يك سوم زمین زیر کشت در مناطقی شن زار به زراعت زرجلی تخصیص داده شده است . این شیوه درست بمنزله‌ی آنست که گسوئی سطح زمینهای زیر کشت بمیزان يك سوم گسترش یافته باشد ."
 همچنین در مناطق سمنور در کار گیاههای ریشه دار شبدر و دیگر گیاههای علوفه ای کاشته میشود .

" بخوبی میتوان درك کرد وقتی زراعت به اینجا کشید ه شود که بصورت باغداری در آید . سرمایه گذاری نسبتاً قابل ملاحظه ای را ایجاد میکند . در انگلستان این سرمایه گذاری را به ۲۵۰ فرانك در هكتار تخمین میزنند . در فلاندر محققاً دهقانان ماسرمایه گذاری ۵۰۰ فرانك در هكتار را نازل تلقی میکنند ."

(" Essai sur l'Economie Rurale de la Belgique", par Emile de Laveleye , Bruxelles 1863, P. 59-60-63).

سرانجام جنگل کاری را مورد نظر قرار دهیم .
 " تولید چوب با اغلب تولید های دیگر دارای این تفاوت سرشتی است که نیروی طبیعت در آن بطور مستقل تأثیر میکند و با جوان شدن طبیعی خود نیازی به نیروی انسان و سرمایه ندارد . علاوه بر این حتی آنجا که جنگل ها معمولاً جوان میشوند استفاده از نیروی انسان و سرمایه در جنب تأثیر نیروهای طبیعت بسیار ناچیز است . از این گذشته جنگل میتواند در زمینها و عرصه هائی نیز گسترش یابد که یاد یگر غله در آنجا نمیروید و یا تولیدش دیگر صرف ندارد . ولی جنگل کاری نیز مستلزم بهره داری منظمی است و به مساحت بزرگتری نسبت به غله کاری نیاز دارد ، زیرا با قطعیات کوچک امکان اینکه طبق اصول درست جنگل داری مبادرت به درخت بری نمود وجود ندارد ، غالباً بهره برداریهای فرعی از دست میروند ، جنگل بانی دشوارتر انجام پذیر است و غیره . ولی روند تولید وابسته به مدت هائی چنان طولانی است که از نقشه های يك بهره داری خصوصی و گاه حتی از زمان عمر يك انسان نیز تجاوز میکند . سرمایه ای که برای تصرف زمین جنگلی گذارد ه شده است ، (این سرمایه در تولید جمعی از زمین میورود و فقط این مسئله مطرح میگردد که همود چه قدر زمین را میتواند از زراعت و چراگاه متنوع ساخته صرف جنگل کاری نماید) .

" فقط پس از سالهای دراز ثمرات نیکو بیبارمی آورد ، تنها قسماً و اگر د میکند ولی در مورد برخی از انواع چوب ، و اگر د کامل مهلت یکصد و پنجاه ساله ای لازم دارد . از این گذشته برای آنکه تولید خود چوب پایدار بماند باید ذخیره ای از چوب زنده که ده تا چهل بار زیاد تر از نیاز سالانه است سر پا نگاه داشت . بنابراین کسی که درآمد دیگری ندارد و مالک مساحت های جنگلی بزرگ نیست

FLANDRES — منطقه ای از اروپا که در امتداد دریای شمال میان بلژیک و فرانسه قرار گرفته است .
 *** در متن عیناً به زبان فرانسه : Les cultures dérobées قید شده است .
 Colza ***

نیست و آنست جنگل کاری منظمی را تمدی نماید * (Kirchhof, P. 58) .

طول زمان تولید (که فقط زمان کار نسبتاً محدودی را دربردارد) و بالتبعیجه درازی دوره های واگردان . جنگل کاری را برای بهره داری خصوصی و لذا برای کسب و کار سرمایه داری ، که حتی در صورتی هم که بجای تک سرمایه دار سرمایه دار شرکاتی بنشینند ذاتاً نگاه خصوصی است و تا مساعدت میسازد . بطور کلی تکامل فرهنگ و صنعت چنان از دیرباز خود را در راه ویران سازی جنگلها کوشا نشان داده است که آنچه در مقابل برای حفظ و تولید آن انجام داده است در برابر آن ویرانیها مقدار کاملاً ناچیزی بشمار میرود .

بویژه قسمت ذیل از نقل قول کیرش هوف * قابل توجه است :

" از این گذشته برای آنکه تولید خود چوب پایدار بماند باید ذخیره ای از چوب زنده که ده تا چهل بار زیادتر از نیاز سالانه است سرانگه داشت * .
بنابراین یک واگرد به تنهایی ۱۰ تا ۴۰ سال و بیشتر طول میکشد .

همچنین است در مورد دامپروری . قسمتی از رعم (ذخیره ای دانی) در روند تولید باقی میماند در حالیکه بخش دیگری از آن مانند محصول سالانه بفروش میرود . در این مورد فقط قسمتی از سرمایه ه عیناً همانند سرمایهی استوار ، ماشین آلات و دام کار و غیره واگرد سالانه دارد . با اینکه سرمایهی مزبور برای مدت زیادی سرمایهی تثبیت شده در روند تولید است و بدینسان موجب تطویل واگرد تمام سرمایه میگردد و معذک خود ، سرمایهی استوار در معنای مقوله ای آن نیست .

آنچه که در اینجا ذخیره نامیده میشود - مقدار مشخصی از چوب زنده یا دام - بطور نسبی در روند تولید قرار دارد (هم بمثابة وسیلهی کار و هم چون مصالح کار) . بنابراین شرایط طبیعی باز تولید آن ، در یک بهره داری منظم ضرور است که همواره بخش مهمی در این شکل باقی بماند .
نوع دیگری از ذخیره تا غیر مشابهی در واگرد دارد . نوع مزبور فقط سرمایهی بارآور بالقوه ای را تشکیل میدهد ولی در نتیجهی سرشت بهره داری با ید بمقادیر کم و بیش زیادی انبار شود و لذا با اینکه خود تدریجاً در روند فعال تولید وارد میشود ، باید برای مدت درازی در تولید پیش ریز گردد . از این جمله است مثلاً کود پیش از آنکه در مزرعه بکار رود ، گندم ، گاه و غیره و آن نوع ذخائر خوراکی که در تولید دام وارد میگردد .

" بخش قابل ملاحظه ای از سرمایهی بنگاه در ذخائر بهره داری خوابیده است ، و لسی بعضی اینک موازین مراقبتی لازم برای حفظ آنها درست مراعات نگردد . ممکن است که این ذخائر گاه پیش ارزش خود را از دست بدهند . بلی حتی ممکن است در اثر نقص مراقبت قسمتی از ذخیره ی جنسی برای بهره داری بطور کامل از بین برود . بنابراین در رابطه ی با این امر بویژه باید بسا کمال دقت مراقب انبارها ، مخازن علوفه و سردابها بود و نیز انبارهای ذخیره رایبوسته با دقت بسست ، علاوه بر آنکه باید آنها را آنطور که شاید تمیز نگاه داشت و تهویه نمود و غیره . غله و میوه هائی نیز که برای نگاهداری انبار شده اند باید گاه گاه خوب باد داده شوند ، سیب زمینی و چغندر را باید هم در برابر سرما و هم در مقابل رطوبت و گندیدگی محافظت نمود " . (Kirchhof, P. 22) .

" در مورد محاسبهی نیازمندیهای خود ، بویژه برای نگاهداری دام ، که ضمن آن باید تقسیم بندی بر حسب میزان تولید و هدف مورد نظر انجام گیرد ، نه تنها نباید فقط رفع احتیاجات در نظر گرفته شود ، بلکه علاوه بر آن باید توجه داشت که برای موارد پیش بینی نشده نیز ذخیره ی متاسبی

باقی ماند. محض اینکه از محاسبه چنین برآید که نیازمند بیانیتهای بوسیله فرآورده های خود کاملاً مرتفع گردند باید بدانند و اندیشید آیا این امکان وجود دارد که از راه فرآورده های دیگر (محصولات جانشین) این کسری را جبران کرد یا لا اقل فرآورده های کسری را به ارزانی تهیه نمود. هرگاه مثلاً کپود پیونجه تشخیص شده باشد میتوان این کسری را از راه آمیزه ای از گیاههای ریشه دار و گاه جبران نمود. بطور کلی باید همواره ارزش واقعی و قیمت بازار محصولات مختلفه را زیر نظر داشت و تخصیصات مصرفی را بر پایه ای آن قرارداد. فی المثل اگر جوی دوسر گران باشد در حالی که نخود و جو نسبت به آن قیمت پائین تری داشته باشند صرفه در این خواهد بود که از خوراک اسبها قسمتی از جو و سرراکم کرد و بجای آن نخود و جو به آنها داد و بدینوسیله جوی دوسر صرفه جویی شده را فروخت. (همانجا، صفحه ۳۰۰)

سابقاً در مورد بررسی مسئله ذخیره سازی متذکر شدیم که مقدار کمابیش بزرگی از سرمایه ی بارآور بالقوه ضرور است، یعنی لازم است مقدار معینی از وسائل تولیدی که برای تولید تخصیص داده شده است کمابیش بصورت ذخیره وجود داشته باشد تا در راجد رونق تولید وارد گردد. همسراه آن گفته شده است که در هر تصدی مشخصی از کسب و کار یا در یک بنگاه سرمایه داری با ابعاد معین، بزرگی مقدار این ذخیره ی تولیدی، به دشواری کم و زیادی که در مورد تجدید آن وجود دارد، به نزدیکی نسبی با بازارهایی که از آن مواد میتوان بدست آورد، به گسترش وسائل حمل و نقل و ارتباطات و غیره بستگی دارد. همی این اوضاع و احوال در مورد حداقل سرمایه ای که باید بصورت ذخیره ی بارآور وجود داشته باشد تا «تیر می کنند و لذت بردن» که باید سرمایه پیش ریز گردد و نیز در حجم سرمایه ای که باید یکجا پیش ریخته شود نیز موثرند. حجم مزبور، که بنا بر این درواگرد نیز تا «تیر می کند» خود منوط به زمان درازتر یا کوتاهتری است که طی آن سرمایه گردان بصورت ذخیره ی مولد، بشما به سرمایه ی بارآور بالقوه، حبس شده است. از سوی دیگر تا آنجا که این توقف وابسته به امکان کم یا زیاد جانشین سازی سریع، شرایط بازار و غیره است، بنویسی خود از زمان واگرد، از اوضاع و احوالی که متعلق به محیط دوران هستند سرچشمه میگرد.

"علاوه بر این همی افزارهای جز" جمع یا وسائل کمی از قبیل دست افزارها، غزالها، سبدها، طنابها، روغن چرخ، میخ ها و غیره، هر قدر از امکان تدوین و استخراج نظائرشان در نزدیکی کمتر باشد باید بیشتر بصورت ذخیره موجود باشند تا بتوانند آن وظیفه ی جانشینی را انجام دهند. سرانجام لازمست که سالانه در زمستان تمام افزارها مورد بازدید قرار گیرند و آنچه که برای تکمیل یا ترمیم آنها ضرور است فوراً انجام گردد. ولی این امر که آیا باید اصولاً برای نیازهای افزاری ذخیره ی بزرگتر یا کوچکتری نگاهداشت بطور عمد، منوط به شرایط محلی است. در آنجائی که پشمه وران و دکانهای فروش در نزدیکی نیستند، ناچار باید نسبت به جاهائی که این قبیل اشیاء در خود محل یا خیلی نزدیک به آن یافت میشوند، ذخیره ی بزرگتری اندوخت. ولی اگر در صورت یکسان بودن شرایط، ذخائر مورد نیاز بمقدار زیاد یکجا خریداری شوند، همینقدر که فرصت مناسبی انتخاب شده باشد، قاعدتاً از لحاظ امتیازی که در خرید ارزان وجود دارد سودآور است. اما البته از این راه مبلغ بزرگی از سرمایه ی گردان بنگاه یکمرتبه برداشت میشود، چیزی که بنگاه بهره دار نمیتواند همیشه از آن به آسانی صرف نظر کند" (Kirchhof, P. 301)

چنانکه دیدیم تفاوت میان زمان تولید و زمان کارموارد مختلفه ای را در بر میگرد. سرمایه ی گردان میتواند در درون زمان تولید قرار گیرد پیش از آنکه در روند کار خاص خود وارد شده باشد (قالب کفش سازی). یا پس از آنکه روند کارویژه ی خود را از سرگرداند هنوز در درون زمان تولید قرار داشته باشد (شراب، گندم، بذر). یا آنکه زمان کار، گاه بنگاه در درون زمان تولید درخته کند (کشت و کار و جنگل

کاری) • بخش بزرگی از محصولات شایسته‌ی دوران در درون روند فعال تولید باقی میمانند درحالیکه قسمت بسیار کوچکی از آن در دوران سالانه وارد میگردد (تولید چوب و دامپروری) • درازی یا کوتاهی مدتی که طی آن باید سرمایه‌ی گردان بصورت سرمایه‌ی با ر آور بالقوه پیش ریز گردد و لذا بزرگی و کوچکی حجم سرمایه‌ی ای نیز که باید از این بابت یکجانبه‌ده شود • از یک جهت مغلول نسوع روند تولید است (کشاورزی) و از جهت دیگر با نزدیکی بازارها و غیره و خلاصه به اوضاع و احوالی بستگی دارد که مربوط به محیط دوران هستند.

بعدا خواهیم دید (کتاب سوم) که مک کولوخ • • • جیمس میل • • • و غیره در کوشش خود برای یکی گرفتن زمان تولید و زمان کار به چه نظرات باطلی رسیده اند • کوششی که بنوعی خود از غلط بکار بردن تئوری ارزش برخاسته است •

دوری از او گردا که ماقبلا بررسی نمودیم از روی طول عمر سرمایه‌ی استواری که در روند تولید پیش ریز شده است بدست می‌آید • نظریه اینکه سرمایه‌ی مزبور سلسله‌ی کامبیش بزرگی از سالها را در برمیگیرد • ناگزیر یک رشته از واگرد های سالیانه یا حتی واگرد های مکرری را نیز که سرمایه‌ی استوار ضمن سال انجام میدهد شامل میگردد •

در کشاورزی این چنین واگرد - دور از سیستم کشت متناوب ناشی میشود •

در هر حال مدت اجاره نمیتواند کوتاهتر از زمان دورانی باشد که سیستم متداول کشت متناوب اقتضا دارد • از آنجاست که در سیستم سه حاصل برداری همواره اجاره هابرحسب ۶ یا ۹ سال بسته میشود • ولی در سیستم سه حاصل برداری با آیش کامل • طی شش سال • مزرعه فقط چهار بار کشت میشود و در سالهای کشت • گندم زمستانی و گندم بهاره متناوبا کاشته میشود و چنانچه وضع زمین مستلزم آن باشد یا اجازه دهد این تناوب با کشت گندم • جو • جو دوسر و یونجه انجام میگردد • بازده هر یک از انواع غله در یک زمین بیشتر یا کمتر از زمین دیگر است و هر کدام از این انواع ارزش دیگری دارد و نیز به قیمت دیگری فروخته میشود • بنابراین نفعی که از کشت حاصل میشود هر سال متفاوت است و آنچه از نیمه‌ی اول دوران بدست می‌آید (یعنی در نخستین دوره سه ساله) غیر از نیمه‌ی دوم است • حتی متوسط درآمد • طی زمان دوران در هر یک از دو دوره به یک میزان نیست • زیرا حاصلخیزی تنها از خوبی زمین ناشی نمیشود • بلکه منوط به وضع هوا و برخی شرایط متغیر دیگر است که در قیمت تاثیر میگذارد • بنابراین باید درآمد مزرعه را بر پایه‌ی سالهای متوسط تمام مدت شش ساله‌ی دوران و برحسب قیمت های متوسط سالهای مزبور حساب نمسود و بدینسان میتوان درآمد سالانه‌ی متوسط را برای هر یک از زمانهای دوران بدست آورد • و لسی چنانچه درآمد را برحسب نیمه‌ی زمان دوران • یعنی از روی سه سال • بر آورد کنند آنگاه چنین نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد • زیرا در آنصورت در مبلغ کل درآمد نابرابری پیدا میشود • از اینجاست که در سیستم سه حاصل برداری مدت اجاره باید لا اقل شش ساله باشد • ولی هم برای فارمدار و هم برای موجر همواره مطلوب و سودمند تر است که مدت اجاره • مضروب از مدت اجاره باشد (کذا) بگونه‌ای که در مورد سیستم سه حاصل برداری مدت اجاره بجای شش سال • دو اوزه سال • هجده سال یا بیشتر تعیین گردد و در هفت حاصل برداری بجای هفت سال اجاره‌ی چهارده ساله

و ۲۸ ساله بسته شود * (Kirchhof, P. 117, 118).
 (در این قسمت از دست نویسی یاد داشت شده است : " سیستم انگلیسی کشت متناوب در این باره زیرنویسی تهیه شود " ف. ۱۰۰)

فصل چهاردهم زمان دوران

تمام اوضاع و احوالی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته و موجب تفاوت در دوره های گسردن سرمایه های مختلفه ای میشوند که در رشته های گوناگون کسب و کار نهاده شده اند و بالنتیجه ایجاد اختلاف در زمانهای میکنند که طی آن باید سرمایه پیش ریخته شود . از درون روند خود تولید بر میخیزند . چنین است تفاوت میان سرمایهی استوار و گردان ، اختلاف در کار - دوره ها و غیره . با این وجود زمان و اگر سرمایه برابر با حاصل جمع زمان تولید و زمان گردش یا دوران آنست . بنابراین خود بخود مفهوم است که طول زمان دوران موجب تفاوت در زمان و اگر میگردد و لذا طول دوره های و اگر در این متفاوت میسازد . مقایسهی دو سرمایه گذاری مختلف که در آنها همهی اوضاع و احوال موثر شر در و اگر یکسان فرض شده و فقط زمان دوران مختلف باشد به بهترین وجه این نکته را روشن میسازد . همچنین است اگر سرمایهی مفروض را با ترکیب مشخصی از سرمایهی استوار و گردان و کار - دوری معین در نظر بگیریم و در عالم فرض تنها زمانهای دوران را تغییر سازیم .

یکی از بخشهای زمان دوران - بخشی که بطور نسبی تعیین کننده تراست - عبارت از زمان فروش ، یعنی مدتی است که سرمایه بصورت کالا - سرمایه قرار دارد . بر حسب مقدار نسبی این مدت و زمان دوران و لذا و اگر - دوره ها بطور کلی ، بلند و کوتاه میشوند . ممکن است که در نتیجهی هزینه - های نگهداری و غیره سرمایه گذاری اضافی نیز ضرورت یابد . از پیش روشن است که برای هر یک از تک سرمایه دارانی که به رشته ی واحدی از کسب و کار میپردازند ، زمان لازم برای فروش کالاهای آماده شان میتواند بسیار متفاوت باشد . بنابراین نه تنها در مورد دوره های سرمایه که در رشته های مختلف تولید بکار افتاده اند ، بلکه همچنین در مورد سرمایه های منفرد که در واقع اجزاء کل سرمایه ای را تشکیل میدهند که در همان محیط تولید گذارده شده اند ، این حکم صدق میکند . با فرض یکسان بودن همهی شرایط ، برای یک سرمایهی انفرادی نیز دوری فروش با نوسانات عمومی شرایط بازار یا در اثر نوساناتی که بویژه در شعبهی معینی از کسب و کار بروز میکند ، تغییر مینماید . در این باره اکنون بیشتر سخن نمیگوئیم . مانده واقمیت سادهی زیرین را تشخیص میدهم : همهی اوضاع و احوالی که موجب تفاوت در دوره های و اگر سرمایه های نهاده در رشته های مختلف کسب و کار میشوند ، در صورتیکه بصورت انفرادی تا غیر نمایند (یعنی مثلا اگر سرمایه داری امکان بدست آورد که سریعتر از رقیب خود فروش کند ، یا چنانچه نسبت به آن رقیب شیوه های بیشتری بکارزند که موجب کوتاه ساختن کار - دوره ها گردد و غیره) ، در و اگر تک سرمایه های مختلفی که در همان رشتهی کسب و کار لانه کرده اند نیز تفاوت ایجاد میکنند .

علتی که همواره در ایجاد تفاوت زمان فروش و لذا بطور کلی در اختلاف زمان و اگر تا شهر میکند عبارت از دوری بازار فروش کالا نسبت به محل تولید است . سرمایه طی تمام مدت راه پیمائی اش بسوی بازار ، بصورت کالا - سرمایه راکد است . چنانچه تولید بر حسب سفارش انجام شده باشد